

صاحب امتیاز: معاونت آموزش قوه قضاییه

مدیر مسوول و سردبیر: حجت الاسلام والمسلمین محمد مصدق

ویراستار علمی و ادبی: دکتر فرخزاد جهانی

امور اداری، طراحی و صفحه آرایی: الهام امیرنیا

ناشر:

لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

تیتراژ: ۸۵۰۰ نسخه

اعضای هیأت تحریریه به ترتیب حروف الفبا

دکتر لیلا سادات اسدی: معاون دادستان عمومی و انقلاب تهران

دکتر ابراهیم بیگی: مشاور رئیس قوه قضاییه

علی پروینی: مشاور معاون آموزش و تحقیقات قوه قضاییه

محمد درویش زاده: قائم مقام معاون آموزش و تحقیقات قوه قضاییه

دکتر جواد طهماسبی: مدیر کل تدوین لوایح و مقررات قوه قضاییه

حجت الاسلام والمسلمین محمد مصدق: معاون قضایی و حقوقی سازمان قضایی ن.م و

مشاور معاون آموزش و تحقیقات قوه قضاییه

دکتر علی مهاجری: مشاور معاون آموزش و تحقیقات قوه قضاییه

- آرای نویسندگان الزاماً دیدگاه نشریه نیست و برداشت مطالب با ذکر منبع بلامانع است، مقالات رسیده عودت داده نمی شود.

- نشانی پستی: تهران، خیابان مطهری، خیابان ترکمشتان، خیابان احمدیان، بن بست آزادگان، ساختمان آموزش قضات، طبقه چهارم، نشریه پیام آموزش، کدپستی: ۱۵۶۵۹۱۵۳۴۱

- تلفن و نمابر: ۸۸۴۱۸۰۸۰

- پست الکترونیکی: P_Amoozesh@Law-training.ir

راهنمای تدوین مقاله

الف) شرایط ارسال مقاله

۱- عدم درج مقاله در دیگر نشریات یا عدم ارسال مقاله برای دیگر نشریات؛
۲- موضوع مقاله در زمینه فقه و حقوق باشد، مقاله‌هایی که تلفیقی از دو زمینه فوق باشند و مقاله‌هایی کاربردی، در اولویت چاپ قرار دارند؛

۳- مقاله از چهار بخش: چکیده، مقدمه، متن اصلی و نتیجه تشکیل شود و دارای حداقل ۴ و حداکثر ۶ واژه کلیدی باشد.
۴- حجم مقاله حداقل ۵ و حداکثر ۲۰ صفحه (هر صفحه ۲۵۰-۴۰۰ کلمه) باشد،

۵- مقاله در صفحات A۴ یک رو به همراه لوح فشرده ارسال شود؛

۶- در ترجمه متون، آدرس متن ترجمه شده شامل نام و نام خانوادگی نویسنده، مشخصات کامل کتاب یا مقاله به همراه مشخصات مجموع‌های که مقاله در آن درج شده یا آدرس پایگاه الکترونیکی مربوط درج شود (مجله در چاپ مقاله از نوع ترجمه دارای محدودیت می‌باشد)؛

۷- نام و نام خانوادگی مؤلف یا مؤلفان، درجه علمی، رشته تخصصی و شماره تلفن و نشانی پست الکترونیک در انتهای مقاله درج شود.

۸- در ارجاع به منابع اینترنتی آدرس کامل پایگاه اینترنتی قید شود.

۹- عناوین اصلی مطالب در متن مقاله به شماره‌های ۱ و ۳ و ... شماره‌گذاری شوند و عناوین فرعی ذیل عناوین اصلی به صورت فرعی شماره‌گذاری شوند. مثال: ۱-۱، ۱-۲، ۱-۳ و ...

ب) روش تنظیم فهرست منابع در انتهای مقاله

۱۰- در ارجاع به کتاب، نام خانوادگی و نام نویسنده، نام کتاب، شماره جلد، محل نشر، نام ناشر، نوبت چاپ و سال انتشار قید شود؛ مثال (کاتوزیان، ۱۳۸۷، ص ۲۲۵)

۱۱- در ارجاع به مقاله، علاوه بر موارد مندرج در بند ۸، عنوان روزنامه یا مجله‌ای که مقاله در آن درج شده است نیز ذکر شود و عنوان مقاله بین دو گیومه قرار گیرد؛

۱۲- فهرست منابع به ترتیب حروف الفبا بر اساس نام خانوادگی مؤلف تنظیم شود.

ج) روش ارجاع به منابع در متن مقاله

۱۳- ارجاع در متن بلافاصله پس از مطلب صورت گیرد و نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار، شماره جلد و شماره صفحه یا صفحات مورد استناد، داخل پرانتز قید شود؛

۱۴- توضیحاتی که به طور غیرمستقیم به موضوع ارتباط دارند و همچنین معادل لاتین اصطلاحات، با ذکر شماره در زیرنویس آورده شود.

۱۵- مجله در ویرایش مطالب آزاد است.

۱۶- مقالاتی که بر اساس الگوی فوق تدوین نشده باشند، چاپ نخواهند شد.



فهرست مطالب

صفحه

عنوان

- جایگاه تفهیم اتهام غیابی در قوانین دادرسی کیفری ایران و اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی (ICC) مرتضی یزدانی - کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی ۹
- اعتراض شخص ثالث در مرحله اجرای حکم بهمن مرادی فر- معاون آموزش و تحقیقات دادگستری کل استان کرمانشاه ۱۷
- وجه التزام در شروط ضمن عقد نکاح ابوزر اخگر - معاون قضایی رییس کل دادگستری استان فارس و مدرس دانشگاه ۲۹
- مبانی و آثار علل تأخیر در اجرای کیفر در حقوق ایران انور احمدی - کارشناس ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی و بازپرس دادرسی عمومی و انقلاب رزن ۴۱
- حق بیان متهم در پرتو نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران جواد صالحی- عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور کرمان محمدرضا سخنور- وکیل پایه یک دادگستری ۵۷
- قاعده عدم ضمان امین در فقه و حقوق محمد خانی- دانشجوی دکتری فقه و حقوق جزا دانشگاه شهید مطهری(ره) - وکیل و مشاور حقوقی قوه قضاییه. ۶۷
- نقد رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳-۸۶/۵/۹ دیوان عالی کشور محمد رضا قنبری - معاون دادستان عمومی و انقلاب اصفهان، کارشناس ارشد حقوق خصوصی ومدرس دانشگاه ۸۷

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

- ۹۵..... نکاتی در خصوص دعوای اعتراض به عملیات اجرایی و ابطال اجراییه ثبتی
علی جعفری - کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم شناسی از دانشگاه شهید بهشتی و دادرس
دادگستری شهرستان چاراویماق
- ۱۰۱..... بررسی تاریخی، فقهی و حقوقی قانون اصلاحات ارضی
سید بهرام پناهنده - کارشناس ارشد حقوق خصوصی و وکیل پایه یک دادگستری
- ۱۱۹..... جبران خسارات مازاد بر دیه
نریمان سلیمانی - کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم شناسی - دانشکده علوم قضایی تهران
- ۱۲۰..... نمونه‌ای از آرای برتر دادگاه‌های کیفری استان

سرمقاله



یکی از حقوق بنیادین انسان، حق مصونیت حیثیت وی از تعرض است. آبروی افراد به قدری اهمیت دارد که می‌توان آن را هم طراز خون آنان قرار داد. در دستورات اخلاقی بزرگان دین اسلام به طور مکرر به لزوم اجتناب از ریختن آبروی مسلمانان تاکید شده و ارتکاب معاصی چون تهمت و غیبت و اشاعه‌ی فحشا به نام افشاگری در زمره گناهان بزرگ و در خور آتش، ذکر گردیده است. مصونیت حیثیت افراد از تعرض به عنوان یک حق بنیادین بشری مستلزم آن است که در حوزه‌های مختلف تقنین، اجرا و نظارت به طور جدی مورد حمایت قرار گیرد. حفاظت از حیثیت افراد و نظارت بر حسن اجرای قوانین حمایتی مرتبط با این موضوع، از وظایف بسیار مهم قوه قضاییه است. علاوه بر آنکه مقامات قضایی موظف‌اند با قانون شکنانی که به هر بهانه و مستمسکی عرض و آبروی افراد را مورد هجمه قرار می‌دهند، برخورد نمایند، خود آنان نیز مکلف‌اند در آرای صادره و برخورد با مخاطبان آبروی آنان را حفظ کرده و شأن و منزلت انسانی آنان را محترم شمارند. یکی از مبانی اصلی برای توجه قضات محترم به حیثیت افراد، قانون اساسی است که به عنوان منشور ملی تلاش کرده است حقوق متقابل شهروندان و حاکمان را تدوین نماید. قانون اساسی امنیت قضایی را طی اصول متعددی مورد تاکید قرار داده است اما باید بدانیم که مقدمه اجرای «امنیت قضایی» در کشور «امنیت فردی» است که در سایه تدوین، اجرا و نظارت صحیح قانون در دستگاه قانونگذاری، اجرایی و قضایی کشور تحقق می‌یابد.

«امنیت فردی» به عنوان حوزه احترام به حقوق شهروندان از متون فقهی اسلامی منبعث شده است چرا که فقه و حقوق اسلامی، احترام به حیثیت، جان، مال و ناموس شهروندان را از مسایل اساسی و مهم دانسته و در دستورات و هنجارهای اخلاقی به عنوان ضمانت اجرای مضاعف، بر آن

تاکید نموده است. در اصل (۲۱) قانون اساسی به صراحت آمده است: «حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است مگر در مواردی که قانون تجویز می‌کند» قانون اساسی در این اصل، به حقوق اساسی و حیاتی افراد و شهروندان جامعه تاکید می‌کند در عین حال برای حفظ همین حقوق و آزادی‌های تصریح شده، در چارچوب «قانون» محدودیتهایی را مجاز می‌شمارد، محدودیت‌های ناشی از تجاوز و تعدی از قانون که برای تامین امنیت فردی در نظر گرفته شده و سبب می‌شود در صورت عدم احترام به قانون و تعدی و تجاوز به آن، نهاد قضایی بتواند در چارچوب قانون این حقوق اساسی را برای متجاوزان به قانون محدود سازد. از این رو اصل (۲۲) قانون اساسی نیز تاکید کرده است که «هیچ کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند»

همچنین علاوه بر قانون اساسی، فرمان ۸ ماده‌ای حضرت امام خمینی (قدس سره) نیز که گذر زمان نتوانسته است آن را کهنه نماید، به عنوان یک دستور لازم‌الاتباع، این موضوع را مورد تاکید قرار داده است بنابراین پاسداری از حیثیت و آبروی اشخاص از هر طبقه، گروه و خاستگاه اجتماعی و عقیده سیاسی وظیفه حکومت بوده و یکی از حقوق مردم بر حاکمان است نقض این حق به هر دلیل موجب سلب اعتماد مردم به حکومت و گسترش مفسد بزرگ در جامعه خواهد شد. قوه قضاییه به عنوان یک مرجع مستقل وظیفه دارد در موارد هتک حیثیت اشخاص به وظیفه قانونی خود عمل کرده و موجب آرامش ملک و ملت و مملکت شود و از تشهیر افراد توسط ضابطان دادگستری که اصولاً موجب وهن منسوبان فرد و مجازات جمعی آنان نیز می‌شود، جز در مواردی که در قانون مجاز شمرده شده، جلوگیری نماید.

جایگاه تفهیم اتهام غیابی در قوانین دادرسی کیفری ایران و اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی (ICC)

* مرتضی یزدانی

چکیده

یکی از آثار مترتب بر اصل برائت، لزوم تفهیم اتهام به متهم است. تفهیم اتهام با اهمیت‌ترین بخش از تحقیقات مقدماتی جنایی در دادرسی می‌باشد، چرا که حق قانونی متهم است که بداند مرتکب کدام رفتار مجرمانه شده است. اهمیت این حق چنان است که در بعضی از قوانین و میثاق‌ها و اساسنامه دادگاه‌های کیفری بین‌المللی، رعایت آن حتی به‌صورت غیابی پذیرفته شده است. در صورتی که مقام قضایی امر تحقیق بدون از تفهیم اتهام (به متهم) به تحقیقات ادامه داده یا کیفر خواست صادر نماید، علاوه بر اینکه تقصیر آن (مقام قضایی) محرز می‌باشد، می‌توان گفت که تحقیقات انجام شده بدون از تفهیم اتهام محکوم به ابطال و فاقد اثر قانونی می‌باشد.

کلید واژه‌ها: تفهیم اتهام، متهم، حقوق متهم، ماده ۱۲۹ قانون دادرسی کیفری ایران، اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی.

درآمد

در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و سایر اسناد حقوقی از جمله اساسنامه دیوان کیفری^(۱) بین المللی و قوانین موضوعه کشور^(۲) ایران، حق اطلاع متهم از دلایل و اتهامات انتسابی به عنوان، بخشی از تضمینات رعایت تشریفات قانونی حقوق دفاعی متهم قلمداد شده است. همان طور که سیستم های قضایی در تعقیب و مجازات اهتمام لازم را دارند، باید با دقت بیشتری به تبرئه شهروندان نگاه کنند و فرصت دفاع کاملاً آزادانه و آگاهی از دلایل و اتهامات انتسابی را به صورت کامل فراهم نمایند. به همین جهت است که فرایند عدالت کیفری به منظور رعایت حداقل حقوق دفاعی متهم و تحقق اصل تساوی امکانات بین دادستان و متهم، به سمتی حرکت کرده که حتی «تفهیم اتهام به صورت غیابی» را پذیرفته است. در این مقاله جایگاه «تفهیم اتهام غیابی» در قوانین دادرسی کیفری ایران با نگاهی به اساسنامه دیوان کیفری بین المللی^(۳) به اختصار مورد بررسی قرار می گیرد.

۱- مفهوم تفهیم اتهام

در صورت حضور متهم در مرجع قضایی از طریق احضار یا جلب، مقام قضایی مکلف است به وی تفهیم اتهام نماید. بنابراین، قسمت مهم و پر ارزش تحقیقات مقدماتی «تفهیم اتهام» می باشد. بدین معنی که حق مسلم متهم است که بداند مرتکب کدام عمل مجرمانه شده است. (اعتمادی

۱. ر.ک: ماده ۶۱ (۱۱ بند) اساسنامه دیوان کیفری بین المللی (ICC) باتوجه به طولانی بودن متن ماده از نقل آن خودداری شده موارد لازم حسب مورد ذکر خواهد شد.

۲. (الف) - اصل ۳۲ قانون اساسی ایران (هیچکس را نمی توان بازداشت کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتبا^۱ به متهم ابلاغ و تفهیم شود و...) (ب) - ماده ۱۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری ایران (قاضی ابتدا هویت و مشخصات متهم... و سپس موضوع اتهام و دلایل آن را به صورت صریح به متهم تفهیم می کند آنگاه شروع به تحقیق می نماید).

۳. پیشنهاد تأسیس یک دیوان دائمی کیفری بین المللی در سال ۱۹۸۰ از سوی کشورهای آمریکای لاتین به مجمع عمومی سازمان ملل متحد داده شد بعد از آن کمیته مقدماتی برای تأسیس دیوان کیفری بین المللی از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد تشکیل شد؛ همه تلاشها برای تأسیس یک دادگاه کیفری بین المللی در کنفرانس رم از ۱۵ ژوئن تا ۱۷ ژولای ۱۹۹۸ با حضور ۱۶۰ کشور به اوج خود رسید و اساسنامه دیوان کیفری بین المللی در آخرین روز کنفرانس تصویب شد،

اساسنامه دیوان کیفری بین المللی، متشکل از سیزده فصل و در ۱۲۸ ماده می باشد و با الحاق بیش از ۶۰ کشور به آن از ژوئیه سال ۲۰۰۲ لازم الاجرا شد.

خیای، حکیمی نژاد، ۱۳۸۸، ص ۱۲۲)

تفهیم اتهام عبارت است از اعلام رسمی عمل یا اعمال مجرمانه به متهم از سوی قاضی تحقیق به زبان و به شیوه‌ای که با توجه به وضعیت خاص هر متهم، برای او قابل درک باشد. (آشوری، ۱۳۸۳، ص ۸۷)

تفهیم اتهام یکی از اصول مسلم آیین دادرسی کیفری است؛ در قوانین موضوعه ایران، علاوه بر بیان صریح آن در ماده ۱۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری، در قانون اساسی هم به صراحت مورد پیش بینی و تاکید قرار گرفته است. اصل ۳۲ قانون اساسی مقرر می‌دارد: «هیچ کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود.» بعد از تفهیم اتهام است که شخص مظنون^(۱) یا مشتکی عنه تبدیل به متهم می‌شود.

همچنان که در اساسنامه دیوان کیفری بین المللی، واژه «متهم» از ماده ۶۱ به بعد که بحث تایید اتهام را مطرح می‌کند، استفاده شده است. بند ۱ ماده ۶۱ اساسنامه دیوان در خصوص تفهیم اتهام مقرر نموده است: «بعد از گذشت مدت زمانی متعارف از تسلیم شخص به دیوان و یا حضور داوطلبانه وی در دیوان، شعبه مقدماتی موظف است جلسه‌ای را به منظور تأیید اتهاماتی که دادستان رسیدگی به آنها را تقاضا کرده تشکیل دهد. جلسه مذکور با رعایت شرایط مقرر در بند ۲، با حضور دادستان و «متهم» و همچنین وکیل وی تشکیل خواهد شد.»

۲- ضرورت تفهیم اتهام

مقام قضایی متصدی تحقیق مقدماتی، باید به جمع‌آوری دلایل له و علیه متهم بپردازد و زمینه اجرای عدالت بین اصحاب دعوا را فراهم نماید.

بنابراین فرد احضار شده که از طرف شاکی ادعایی بر علیه وی ارائه شده است با توجه به اصل برائت، باید فرصت کافی در ارائه دفاعیات خود داشته باشد. پس تفهیم اتهام از آن جهت ضروری

است که از یک سو، امکان رد اتهام یا اتهامات منتسب را برای متهم فراهم می‌سازد و تضمینات ناظر به حقوق دفاعی جنبه عملی به خود گرفته و آغاز می‌شود (آشوری، همان) و از سوی دیگر، قاضی تحقیق را مجاز می‌کند که به اقدامات ضروری و از جمله اصدار قرارهای تأمینی متوسل شود. اهمیت تفهیم اتهام چنان است که اگر متهم خواه در یک روز و یا در روزهای متعدد مورد بازجویی قرار گیرد، در هر مرحله باید به وی تفهیم اتهام شود. (اعتمادی خیای، حکیمی‌نژاد، پیشین، ص ۱۲۶)

به نظر می‌رسد طبق اصول و قواعد حاکم بر آیین دادرسی کیفری، یکی از بدیهی‌ترین حقوق متهم علم و آگاهی وی از اتهام انتسابی است و رعایت این حق، مستلزم تفهیم اتهام با تمام دلایل اقامه شده می‌باشد و بدون رعایت این حق دفاعی متهم، می‌توان گفت که علاوه بر محرز بودن تقصیر مقام قضایی عهده‌دار امر تحقیق، ادامه تحقیقات محکوم به ابطال و فاقد اثر قانونی می‌باشد. بعد از تفهیم اتهام و یا پس از تفهیم اتهام و نبودن دلایل کافی علیه متهم، صدور قرار تامین کیفری و جاهت قانونی ندارد.

۳- شیوه تفهیم اتهام

به موجب ماده ۱۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری ایران، مقام قضایی ابتدا هویت و مشخصات دقیق متهم را سؤال می‌نماید پس از آن نشانی متهم را سؤال نموده و در صورت مجلس قید می‌نماید به متهم تذکر می‌دهد که در صورت کتمان حقیقت و اعلام آدرس واهی احضاریه به همان محل ارسال می‌شود، پس مواظب اظهارات خود باشد. شایان ذکر است که استعلام آدرس دقیق متهم باعث می‌شود که اوراق احضاریه سریع‌تر ابلاغ شوند و مانع از اطاله تحقیقات می‌شود. مقام قضایی باید اتهام و دلایل اقامه شده را بطور صریح به متهم تفهیم نماید و آنگاه تحقیقات را ادامه می‌دهد.

بنابراین، در تفهیم اتهام ذکر کلی مصادیق قانونی جرم انتسابی صحیح نیست، بلکه مقام قضایی باید جرایم ادعایی را به تفکیک تشریح نماید. همچنین، ضرورت دارد دلایل ارائه شده و سایر مستندات از قبیل شهادت شهود و یا مکان تحقیقات محلی (در صورت تحقیق محلی) و یا نوع وسایل کشف شده را به متهم کاملاً معرفی نماید تا متهم بتواند از خود دفاع کند. در تفهیم اتهام

سؤالات باید صریح، کوتاه، مفید، روشن، مرتبط با موضوع، باشد و سؤالات تلقینی (یعنی کسی را وادار به گفتن کلامی کردن) و افعال، اکره و اجبار متهم ممنوع می‌باشد. چنانچه متهم از دادن پاسخ امتناع نماید، امتناع او در صورت مجلس قید شود.^(۱)

در اساسنامه دیوان کیفری بین المللی این جلسه (جلسه تأیید- تفهیم- اتهام) ترافی خواهد بود به گونه‌ای که براساس بند ۳ ماده ۶۱ اساسنامه در مدت متعارفی قبل از جلسه، شخص باید:

الف: یک نسخه از مدارکی را که شامل اتهاماتی است که دادستان (مقام قضایی امر تحقیق) رسیدگی به آنها و محاکمه شخص را تقاضا کرده، دریافت دارد.

ب: از ادله‌ای که مورد استناد دادستان در جلسه قرار خواهد گرفت، مطلع شود.

بر اساس بند ۳ از ماده ۱۲۱ آیین دادرسی و ادله، دادستان ظرف ۳۰ روز قبل از تاریخ جلسه رسیدگی تأیید اتهام، شرح جزئیات اتهامات به همراه فهرستی از ادله‌ایی که وی قصد دارد در جلسه رسیدگی ارائه نماید، برای شعبه مقدماتی و شخص مورد نظر تهیه می‌کند. همچنین، اگر شخص قصد ارائه ادله‌ای را داشته باشد، فهرست آن ادله را حداقل پانزده روز قبل از تاریخ جلسه به شعبه مقدماتی ارسال می‌نماید. شعبه مقدماتی آن فهرست را بدون تأخیر برای دادستان می‌فرستد. ضمن به موجب بند ۱ ماده ۶۱ اساسنامه، در دیوان تفهیم اتهام، متهم با حضور وکیل وی انجام می‌گیرد.

این در حالی است که در سیستم قضایی کشور ما، به دلیل خصوصیات غیر ترافی و محرومیت متهم از حضور موثر وکیل، حتی نحوه اطلاع کافی متهم از محتوای پرونده در ابهام می‌باشد. با این وجود، شایسته است که قضات کشور ما به جهت عدم اطلاع کافی متهم و عدم حضور موثر وکیل در تحقیقات مقدماتی، در موقع تفهیم اتهام، حساسیت ویژه داشته باشند و علاوه بر استعمال روش صحیح تفهیم اتهام در همان جلسه، تمامی دلایل و اسباب علیه متهم را به وی معرفی نماید تا متهم با اعتراض به اتهامات یا ایراد و خدشه به ادله مورد استناد از سوی شاکی و دادستان یا ارائه ادله جدید، بتواند از خود دفاع نماید.

۱. البته قانون دادرسی کیفری به صراحت یا حتی ضمنی اعلام نکرده که این سکوت متهم را باید به عنوان دلیلی علیه آن یا له آن تلقی نمود.

در اساسنامه دیوان، دادستان قبل از جلسه تفهیم اتهام به تحقیقات خود ادامه داده و نیز می‌تواند اتهامات را اصلاح نموده یا مسترد دارد و در صورت هر گونه اصلاح یا استرداد باید متهم را همراه با دلایل آگاه نماید. در قوانین دادرسی کیفری ایران بحثی از اصلاح یا استرداد دلایل اتهامی وجود ندارد و شاید این به خاطر خصوصیت غیر ترافیکی تحقیقات مقدماتی باشد.

در اساسنامه دیوان و در جلسه تفهیم اتهام، مقام قضایی (رییس شعبه مقدماتی) ^(۱) از دادستان و متهم سؤال می‌کند «که آیا آنها قصد طرح ایراد یا بیان نظراتی در خصوص مسأله مربوط به اداره صحیح جریان رسیدگی قبل از جلسه رسیدگی تأیید اتهامات را دارند یا خیر؟» ^(۲) در حالی که در سیستم قضایی کشور ما متهم در مرحله تفهیم اتهام فقط به سؤالات پاسخ می‌دهد و ظاهر امر نشان می‌دهد که متهم حق دخالت در تحقیقات مقدماتی را ندارد. به نظر می‌رسد که هر چند سیستم قضایی کشورمان غیر ترافیکی است؛ اما می‌توان در بازنگری قانون جدید آیین دادرسی کیفری نگاهی جدیدتری به حقوق تدافعی متهم داشته باشیم و حقوق فردی متهم بیش از پیش لحاظ شود. زیرا متهم در این مرحله هم نحوه اطلاع وی از محتوای پرونده در ابهام می‌باشد و هم از حضور موثر وکیل بی‌بهره می‌باشد که این مسائل مغایر با اصل تساوی سلاح‌ها که از جمله تضمینات مهم تحقیقات و محاکمه منصفانه است.

۴- آیا تفهیم اتهام غیابی امکان‌پذیر است؟

در اساسنامه دیوان تفهیم اتهام دارای آنچنان اهمیتی است که حتی تحت شرایطی که در ماده ۶۱ آن ذکر شده، امکان تفهیم اتهام غیابی هم وجود دارد. طبق بند ۲ ماده ۶۱ اساسنامه دیوان «در صورتی که متهم حق حضور خود را ساقط کرده باشد، یا فرار کرده و همه اقدامات در جهت حضورش در دیوان و اطلاع از اتهامات انتسابی بی نتیجه مانده باشد در آن صورت شعبه مقدماتی رأساً و یا به تقاضای دادستان جلسه‌ای را در غیاب متهم جهت تفهیم اتهام تشکیل خواهد داد.

۱. اختیار نظارت قضایی بر تحقیقات مقدماتی را به «شعبه مقدماتی» که از ارکان دیوان و با حداقل ۶ قاضی که دارای تجربه دادرسی کیفری می‌باشند، سپرده شده است، ولی جایگاه دادستان به عنوان رکن مستقل قضایی متصدی تحقیقات مقدماتی هیچ منافاتی با لزوم نظارت قضایی شعبه مقدماتی بر عملکرد وی ندارد، شعبه مقدماتی دارای وظایف و اختیارات متعددی می‌باشد، به عنوان نمونه نظارت بر حسن جریان تحقیق و خصوصاً حفظ حقوق متهم تشکیل جلسه تفهیم اتهام، رسیدگی به درخواست دادستان در مورد دستورات و قرارها مانند بازداشت یا احضار و... از جمله این وظایف است. (به برای مطالعه بیشتر در مورد شعبه مقدماتی دیوان کیفری بین المللی رجوع شود به مواد ۵۳ تا ۶۱ اساسنامه دیوان کیفری بین المللی)

۲. بندهای ۳ و ۴ آیین دادرسی و ادله دیوان کیفری بین المللی، رک: (صابر، ۱۳۸۸، ص ۱۶۴)

همچنین، در صورتی که شعبه مقدماتی حضور وکیل را در راستای اجرای عدالت بداند، وکیل به نمایندگی از متهم در جلسه حاضر می‌شود.»

پیش‌بینی تفهیم اتهام غیابی در دیوان با شرایط مذکور، شاید برای حفظ جایگاه دیوان مثرثرم باشد؛ مثلاً ممکن است در دیوان، متهم بنا به دلایل سیاسی یا عدم اعتقاد به کار دیوان حق حضورش هنگام تفهیم اتهام را ساقط کرده باشد. اما به نظر می‌رسد چنین راهکارهایی در حقوق ملی کشورها مفید فایده نمی‌باشد. در سیستم قضایی کشور ما و در مجموعه قوانین دادرسی کیفری چنین شرطی مبنی بر «تفهیم اتهام غیابی» پیش‌بینی نشده است. زیرا اگر در دیوان چنین شرطی وجود دارد، رویه معمول آن است که وکیل به نمایندگی از شخص متهم حضور پیدا می‌کند. در حالی که در سیستم قضایی کشور ایران، تحقیقات مقدماتی غیر ترافعی می‌باشد. به هر حال، تفهیم اتهام در قوانین دادرسی کیفری ایران از آنچنان اهمیتی برخوردار است که نادیده گرفتن آن موجب تعقیب انتظامی و محکومیت از درجه ۴ به بالا است. (اعتمادی خیای - حکیمی‌نژاد، پیشین، ص ۱۳۴)

نتیجه

تفهیم اتهام به متهم در قوانین دادرسی کیفری و اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی دارای شباهت‌ها و تفاوت‌هایی است که ناشی از سیستم حقوقی حاکم بر هر دو مرجع قانونی است. از یک سو، سیستم قضایی ایران ملهم از سیستم تفتیشی می‌باشد؛ یعنی تحقیقات محرمانه، مکتوب، سری، غیر ترافعی و توسط بازپرس انجام می‌گیرد. اما اساسنامه دیوان، در صدد تعادل بین سیستم تفتیشی و ترافعی می‌باشد و تحقیقات آن توسط دادستان صورت می‌گیرد. در عین حال، هرچند در اساسنامه دیوان چنین شرطی یعنی «تفهیم اتهام غیابی» پیش‌بینی شده است و این امر به ظاهر تلاشی در جهت تامین حقوق متهم و یا تسریع در امر تعقب و تحقیق می‌باشد، اما دارای ایراداتی می‌باشد؛ اول اینکه مشخص نیست که آیا کاربرد چنین تفهیم اتهامی با اجرای عدالت و اصول حاکم بر تحقیقات مقدماتی سازگار است؟ دوم آیا تفهیم اتهام غیابی به فردی که بزه منتسب به وی می‌باشد، به فرض حضور وکلای مدافع وی، با اصل تساوی امکانات بین دادستان و متهم و... در مغایرت نمی‌باشد؟^(۱)

در پاسخ می‌توان گفت که فلسفه تفهیم اتهام، با توجه به آثار حاصل از آن، تفهیم اتهام به خود شخصی است که مرتکب جرم شده است نه تفهیم اتهامات موکل به وکیل. از سوی دیگر، هر

۱. اصل تساوی امکانات بین دادستان و متهم یعنی الزام مرجع قضایی به فراهم آوردن شرایط دفاع برابر برای طرفین دعوا جهت ارائه دفاعیات خویش.

چند حضور وکیل دارای نقش مهمی در کمک به تفهیم اتهام و توسعه قضایی و باعث به کارگیری روش‌های علمی و قانونی تفهیم اتهام توسط مقامات قضایی می‌شود، اما حضور خود بزهکار لازم و ضروری است. چه بسا در جلسه تفهیم اتهام، از سوی متهم واقعیت دیگری از اتهامات یا جرایم ارتكابی بازگو شود یا اینکه اعتراض و ایراد جدیدی ارائه نماید.

در هر حال، به نظر می‌رسد که تفهیم اتهام غیابی به متهم در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی مطلق نبوده و مشروط به اسقاط حق حضور توسط متهم یا فرار اوست (بند ۲ ماده ۶۱ اساسنامه دیوان). همچنین، به لحاظ جایگاه و صلاحیت بین‌المللی و اهمیت جرایم مورد صلاحیت آن (جنایات نسل‌کشی، ضد بشریت، جنگی و تجاوز) و اهتمام جامعه بین‌المللی در برخورد با چنین جرایمی، مفید فایده باشد. اما همان‌طور که در مجموعه قوانین کیفری ایران چنین روشی مبنی بر تفهیم اتهام غیابی پیش‌بینی نشده است، به نظر می‌رسد چنین روش تفهیم اتهامی در حقوق کیفری کشور ایران سوای اینکه پیرو سیستم تفتیشی یا توافقی باشد، مثر ثمر و عملی نباشد؛ زیرا تفهیم اتهام در لغت یعنی فهماندن و این فهماندن باید به خود بزهکار باشد نه به وکیل وی. حضور وکیل فقط در جهت کمک به متهم و به کار بردن روش‌های قانونی و دفاع درمقابل ادله شاکی و دادستان می‌باشد، همچنان که طبق تبصره ۲ ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی (مصوب ۷۹) «اقرار، سوگند، لعان و... قابل توکیل نمی‌باشد.» بنابراین، تفهیم اتهام هم قابل توکیل نمی‌باشد و نمی‌توان اتهامات متهم را به وکیل تفهیم نمود و تفهیم اتهام قائم به شخص بزهکار می‌باشد.

در نهایت، باید تاکید کرد که روش تفهیم اتهام غیابی در سیستم قضایی و قوانین دادرسی کیفری ایران نه جایگاهی دارد و نه پذیرش آن مفید فایده می‌باشد، بلکه در تضاد آشکار با حداقل حقوق دفاعی متهم می‌باشد و بهتر آن است که قانونگذاران (ملی و فراملی) به جای ابداع چنین روش‌هایی، تلاش در جهت کاربردی کردن تفهیم اتهام و به کار بردن روش‌های علمی و اصولی در تفهیم اتهام باشند.

فهرست منابع

۱. اعتمادی خیوای، علی؛ حکیمی نژاد، ام‌الله، دادسرا در سامانه حقوقی کنونی با نگاهی کاربردی، چاپ اول، نشر عصر اندیشه، تهران ۱۳۸۸
۲. آشوری، محمد، آیین دادرسی کیفری، ج دوم، چاپ چهارم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۸۳
۳. کریانگ، ساک - کیتی، چایساری، حقوق کیفری بین‌المللی، ترجمه حسین آقایی جنت مکان، چاپ دوم، تهران، انتشارات جنگل
۴. صابر، محمود، آیین دادرسی کیفری بی‌المللی، چاپ اول، نشر دادگستر، تهران، ۱۳۸۸

اعتراض شخص ثالث در مرحله اجرای حکم

* بهمن مرادی فر

چکیده

اصل نسبی بودن آرای صادره متضمن این مفهوم است که اثر رأی فقط نسبت به طرفین دعوا و قائم مقام قانونی آنان قابل تسری است. با وجود این، در عمل اثر رأی در مواردی محدود به طرفین نمی ماند و ممکن است حقوق اشخاص ثالث را متأثر سازد. قانون گذار در مرحله دادرسی با تعبیه راهکارهایی چون ورود ثالث و در مرحله پس از صدور حکم با پیش بینی اعتراض ثالث به حمایت از حقوق اشخاص ثالث پرداخته است. در مرحله اجرای حکم نیز اعتراض ثالث یک رویکرد قانونی جهت دفاع از منافع شخص ثالث است.

کلید واژه ها: اصل نسبی بودن، اجرای احکام، شخص ثالث، اعتراض ثالث

درآمد

در فرآیند دادرسی مدنی، تعلیمات دادگاه منحصر به طرفین پرونده بوده و به تبع آن حکمی که در نهایت صادر خواهد شد، از نظر اثر بخشی از اثر نسبی برخوردار و مختص موضوع بوده و آثار آن دامنگیر طرفین، وراث و قائم مقام قانونی آنان خواهد بود. ماده ۴ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، با اشاره به همین مطلب، یادآور می‌شود: «دادگاه‌ها مکلفند در مورد هر دعوا به طور خاص تعیین تکلیف نمایند و نباید به طور عام و کلی حکم صادر کنند.»

اما گاه اشخاص ثالث که از یک فرایند دادرسی اطلاع می‌یابند، نسبت به حق خود احساس خطر می‌کند و اگر سکوت اختیار نموده و وارد جریان دادرسی نشوند چه بسا در نهایت، حکمی که از طرف دادگاه صادر خواهد شد، موجبات تضرر آنان را فراهم سازد و به حقوق آنان خلل وارد سازد. ورود در جریان دعوی ضابطه‌مند بوده و از قواعدی برخوردار است. گاه پرونده‌های مطرح است که هنوز منجر به صدور رأی نشده است، خواه در دادگاه بدوی در جریان باشد یا در دادگاه تجدیدنظر. دخالت اشخاص ثالث در این مرحله از دادرسی تحت عنوان «ورود ثالث» مطرح و به کسی که مدعی حقی است و در دادرسی دیگران وارد می‌شود «وارد ثالث» می‌گویند. مواد ۱۳۰ تا ۱۳۴ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹/۱/۲۸ یعنی مبحث دوم این قانون، به بحث ورود ثالث اختصاص یافته و ماده ۱۳۰ آن اشاره می‌دارد: «هرگاه شخص ثالثی در موضوع دادرسی اصحاب دعوی اصلی برای خود مستقلاً حقی قائل باشد یا خود را در محق شدن یکی از طرفین ذی نفع بداند، می‌تواند تا وقتی که ختم دادرسی اعلام نشده است، وارد دعوا گردد، چه این که رسیدگی در مرحله بدوی باشد یا در مرحله تجدیدنظر.»

حق استقلالی آن است که مثلاً اینکه دعوایی راجع به مالکیت ملکی بین اشخاص الف و ب مطرح است و شخص «ج» خود را مالک آن می‌داند. اما ذی نفع بودن در محق شدن یکی از طرفین یا حق تبعی همانند اینکه شخص «ج» فروشنده ملک به شخص «ب» بوده و حال در دعوی بین «الف و ب» برای مالکیت ملک، اگر «الف» در دعوا پیروز شد، در نتیجه شخص «ب» از باب درک مبیع به شخص «ج» مراجعه خواهد کرد و بدین وسیله اگر «ب» در دعوا پیروز گردد نفع شخص «ج» به تبع تامین می‌گردد.

اما گاهی اشخاص ثالث از جریان دادرسی اطلاع حاصل نمی‌کنند تا اینکه پرونده بین اصحاب اصلی دعوی منجر به صدور رأی می‌گردد. حال شخص ثالث که پس از صدور رأی از جریان دادرسی مطلع شده است، چنانچه رای قطعی شده باشد و یا اینکه رأیی از دادگاه بدوی صادر شده

باشد، اما تا آن زمان نسبت به آن تقاضای تجدیدنظر خواهی تقدیم نشده باشد، می‌تواند به آن اعتراض نماید. این طریق اعتراض تحت عنوان اعتراض شخص ثالث مطرح است و فصل دوم یعنی مواد ۴۱۷ تا ۴۲۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی را به خود اختصاص داده است.

ماده ۴۱۷ به‌عنوان نخستین ماده این فصل آورده است: «اگر در خصوص دعوایی، رأیی صادر شود که به حقوق شخص ثالث خللی وارد آورد و آن شخص یا نماینده او در دادرسی که منتهی به رأی شده است به عنوان اصحاب دعوا دخالت نداشته باشد می‌تواند نسبت به آن رأی اعتراض نماید.» چنین اعتراضی قبل از اجرای حکم قابل طرح است و بعد از اجرا تنها در صورتی قابل اعمال می‌باشد که حقوقی را که اساس و مأخذ اعتراض می‌باشد، به جهتی از جهات قانونی ساقط نشده باشد. این اعتراض می‌تواند نسبت به هر گونه رأیی که از محاکم عمومی، انقلاب، تجدیدنظر و حتی رأی داور با رعایت شرایط قانونی، صورت پذیرد. اما در کنار روش مزبور یعنی ورود ثالث و اعتراض به رأی صادره، شق دیگری از اعتراض شخص ثالث وجود دارد که شیرازه اصلی بحث این مقاله را تشکیل می‌دهد و آن اعتراض ثالث در مرحله اجرای حکم و راجع به مال توقیف شده است.

۱- اعتراض ثالث در مرحله اجرای حکم

این تأسیس حقوقی موضوع مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام را تشکیل می‌دهد. اساساً فرایند اجرای حکم بایستی به گونه‌ای باشد که به حقوق شخص ثالث خللی وارد نسازد. یعنی، اگر مالی در اجرای حکم دادگاه توقیف می‌شود، لزوماً بایستی از اموال محکوم علیه باشد اما ممکن است در اثر اشتباه و یا در سایه اغراض و تعمد احياناً اموال شخص ثالث به عنوان مال محکوم علیه معرفی و به تبع توقیف گردد.

عدالت اقتضاء دارد که ثالث را دست بسته نگه نداریم به وی امکان و فرصت دفاع بدهیم و راهکار حقوقی را بر رویش بگشاییم. مواد یاد شده از قانون اجرای احکام مدنی چنین افقی را گشوده است.

ماده ۱۴۶ قانون اجرای احکام مدنی مقرر می‌دارد: «هرگاه نسبت به مال منقول یا غیرمنقول یا وجه نقد توقیف شده، شخص ثالث اظهار حقی نماید اگر ادعای مزبور مستند به حکم قطعی یا سند رسمی باشد که تاریخ آن مقدم بر تاریخ توقیف است، توقیف رفع می‌شود در غیر این صورت عملیات اجرایی تعقیب می‌گردد و مدعی حق برای جلوگیری از عملیات اجرایی و اثبات ادعای خود

می‌تواند به دادگاه شکایت کند.»

در خصوص این ماده که ناظر بر توقیف عملیات اجرایی در اثر اعتراض شخص ثالث به عملیات اجرا (نه به اصل حکم است)، قانون‌گذار با تصویب ماده فوق به موارد ذیل التفات لازم به عمل آمده است.

۱-۱- امکان شکایت معترض ثالث در تمام مراحل اجرای حکم

در هر مرحله از اجرای یک حکم، چنانچه روند اجرا منجر به توقیف اموال شخص ثالث گردد فارغ از هر گونه مهلتی برای ثالث امکان شکایت وجود دارد.

۱-۲- عدم رعایت تشریفات قانونی:

در دعاوی حقوقی قانون‌گذار طی قانون آیین دادرسی مدنی برای طرح هر دعوایی تشریفات مربوط به خود را لازم شمرده و چون این قوانین آمره هستند، دادگاه بایستی لزوماً به آن پایبند باشد و حتی تراضی طرفین نمی‌تواند موجبات اغماض از این قواعد را فراهم آورد. پاره‌ای از این تشریفات و قواعد تقریباً در همه دعاوی جاریست، تقدیم دادخواست با نسخ لازم، وفق موازین مربوطه به خود، پیوست ضامنه و دلایل، ضم دلایل مثبت سمت در موارد خاصی، تأدیه هزینه دادرسی، تقویم خواسته در مورد دعاوی مالی و تعیین وقت رسیدگی از سوی دادگاه ابلاغ وقت در قالب اخطاریه کتبی و غیره از جمله این تشریفات است.

اما در مورد اعتراض شخص ثالث به عملیات اجرایی، قانون‌گذار با دور زدن آیین دادرسی، بر قاعده کلی، استثنایی ویژه قائل شده و معترض را از رعایت این تشریفات معاف و با استعمال لفظ «شکایت» حتی تنظیم آن در فرم مخصوص دادخواست نیز ضرورت ندارد. این نکات جملگی موضوع ماده ۱۴۷ است که به آن خواهیم پرداخت.

۲- چگونگی رسیدگی توسط دادگاه به اعتراض ثالث

ماده ۱۴۶ بررسی اعتراض شخص ثالث را در دو مرحله تفکیک نموده است. نخست اینکه ادعای معترض ثالث مستند به حکم قطعی دادگاه و یا سند رسمی باشد که تاریخ آن مقدم بر تاریخ توقیف باشد.

حکم دادگاه فرد اعلائی سند رسمی است و همانند دیگر اسناد رسمی نیز به همان شیوه، تاریخی که بر آن قید می‌شود، بر اساس ماده ۱۳۰۵ قانون مدنی چنین تاریخی نه تنها در مقابل طرفین بلکه حتی بر علیه اشخاص ثالث معتبر است. لذا تاریخی که بر آن نگاشته شده برای احراز

تقدم و تأخر سند بر تاریخ توقیف مالی کافی است. حال اگر تاریخ حکم یا سند ابرازی مقدم بر تاریخ توقیف بود، بدون رسیدگی ماهیتی و به فوریت امر از مال توقیف شده، رفع توقیف می‌شود.

اما ذکر نکاتی در مورد همین قسمت از ماده ضروری است:

الف- پیرامون اینکه دستور صادره در اجرای ماده ۱۴۶ آیا یک تصمیم اداری است یا قضایی و آیا صدور آن از وظائف دادگاه است یا قاضی اجرای احکام نیز از چنین اختیاری برخوردار می‌باشد، اختلاف نظر وجود دارد؛ این اختلاف نظر حتی در نظریات صادره از طرف اداره حقوقی قوه قضاییه نیز مشهود است. به گونه‌ای که در نظریه شماره ۷/۷۹۲۶- مورخ ۷۷/۱۲/۱ تصمیم را ماهیتاً قضایی و مرجع صالحه برای اتخاذ تصمیم را دادگاه می‌داند نه اجرا. اما نظریات شماره ۷/۸۸۸۸ مورخ ۸۰/۱۰/۴ و ۷/۱۳۸۰- مورخ ۷۶/۱۲/۳۰ و ۷/۷۳۹۳ مورخ ۷۵/۱۱/۱۸ حسب مورد مؤید اداری دانستن تصمیم و صلاحیت دادگاه است. دامنه این اختلاف نظر به نظرات قضایی قضات نیز کشیده شده به نحوی در یک بررسی به عمل آمده اکثریت چنین تصمیمی را اداری و در صلاحیت قاضی سرپرست واحد اجرای احکام و اقلیت آن را یکی از صور اختلاف ناشی از اجرای احکام و مستفاد از آن تصمیم قضایی دانسته و حل آن را در صلاحیت دادگاه می‌دانند و اعضاء کمیسیون بررسی مجموعه نشست‌های قضایی کل کشور، مرکب از قضات عالی رتبه دیوان عالی کشور، بدون تعرض به قضایی یا اداری بودن تصمیم، مرجع صالح برای اتخاذ آن را قاضی اجرای احکام دانسته‌اند.

آنچه که در خصوص بحث اداری یا قضایی بودن آن موجب ابهام است، آثاریست که بر تصمیمات قضایی مترتب است، همانند قابلیت تجدیدنظرخواهی. اما منافاتی ندارد که یک تصمیم قضایی در عین حال از شمول برخی از آثار همانند تجدیدنظرخواهی خارج شود و قطعی باشد. به نظر نگارنده اولاً تصمیم اداری است و ثانیاً مرجع صالحه برای صادر کردن آن قاضی اجرای احکام است. مؤید این استدلال سیاق ماده است. زیرا اگر در ماده دقت کنیم، از نحوه انشاء آن به خوبی در می‌یابیم که اگر ادعا مستند به حکم قطعی یا سند رسمی با تاریخ مقدم بر توقیف باشد، رفع توقیف به عمل می‌آید. در غیر این صورت، مدعی باید به دادگاه مراجعه نماید. یعنی در شق نخست ماده مدعی که ادعایش همان شکایت است، در واقع و نفس الامر مراتب را به اجرای احکام منعکس نموده است و قسمت دوم که به معترض اجازه داده که چنانچه شرایط قانونی شق نخست ماده فراهم نبود، به دادگاه شکایت کند. به عبارت دیگر، تا قبل از این مرحله، اجرای احکام صالح بوده و به تبع دستور مزبور یک دستور اداری (رفع توقیف) خواهد بود. اما تردیدی در اینکه داورز اجازه صدور چنین دستوری نخواهد داشت وجود ندارد.

ب- بحث دوم ماده ۱۴۶ قانون اجرای احکام راجع به جایی است که یا حکم قطعی و سند ابرازی (حسب مورد) از سوی معترض ثالث از نظر تاریخ موخر بر تاریخ توقیف باشد و یا اینکه مدعی، حکم قطعی یا سند رسمی در دست نداشته باشد. در این موارد، ماده قید کرده که عملیات اجرایی تعقیب می‌گردد و مدعی حق برای جلوگیری از عملیات اجرایی و اثبات ادعای خود می‌تواند به دادگاه شکایت کند.

ج- با شکایت معترض به دادگاه، موضوع اجرای ماده ۱۴۷ قانون مزبور به میان می‌آید. یعنی دادگاه به منظور سهولت بررسی بدون رعایت تشریفات قانونی مفاد شکایت را به طرفین ابلاغ و طرفین را به هر شیوه ممکن دعوت به رسیدگی می‌نماید. اولین موضوع قابل بحث در این ماده این است که شکایت بایستی به طرفین محکوم له و محکوم علیه هر دو مطرح شود در غیر این صورت قرار عدم استماع دعوی صادر خواهد شد. مؤید این موضوع آراء شماره ۳۵۰-۱۲/۶/۷۷ شعبه ۲۷ دادگاه تجدیدنظر استان تهران می‌باشد.

ماده ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی می‌گوید: «شکایت شخص ثالث در تمام مراحل بدون رعایت تشریفات آیین دادرسی مدنی و پرداخت هزینه دادرسی رسیدگی می‌شود. مفاد شکایت به طرفین ابلاغ می‌شود و دادگاه به دلایل شخص ثالث و طرفین دعوا به هر نحو و در هر محل که لازم بداند رسیدگی می‌کند. در صورتی که دلایل شکایت را قوی یافت. قرار توقیف عملیات اجرایی را تا تعیین تکلیف نهایی شکایت صادر می‌نماید.

در این صورت اگر مال مورد اعتراض منقول باشد دادگاه می‌تواند با اخذ تأمین مقتضی، دستور رفع توقیف و تحویل مال را به معترض بدهد. به شکایت شخص ثالث بعد از فروش اموال توقیف شده نیز به ترتیب فوق رسیدگی خواهد شد.

تبصره: محکوم له می‌تواند مال دیگری از اموال محکوم علیه بجای مال مورد اعتراض معرفی نماید. در این صورت آن مال توقیف و از مال مورد اعتراض رفع توقیف می‌شود و رسیدگی به شکایت شخص ثالث نیز موقوف می‌گردد.»

اگرچه قانون‌گذار لفظ شکایت بکاربرده است اما برخی حقوق‌دانان معتقد به تقدیم دادخواست هستند.

در خصوص این ماده ذکر نکاتی ضروری بنظر می‌رسد.

در خصوص قابلیت تجدیدنظر یا قطعی بودن آن شعبه ششم دادگاه تجدیدنظر استان تهران طی دادنامه شماره ۱۳۸-۱/۳/۷۵ استدلال کرد که قانون‌گذار تصور داشته بدون رعایت تشریفات به

موضوع اعتراض رسیدگی شود و اشاره‌ای به قابل اعتراض بودن تصمیم دادگاه ننموده است. در نظریات ارائه شده در نشست‌های قضایی قضات دادگستری‌ها باز این اختلاف نظرها مشهود است. برخی چنین تصمیمی را حکم و تابع قواعد عمومی داشته‌اند؛ یعنی اگر مالی بازداشت شده که شخص ثالث نسبت به آن اظهار حق می‌کند، بیش از سه میلیون ریال ارزش داشته باشد، رأی قابل تجدیدنظرخواهی خواهد بود والا قطعی است. این نظر نمی‌تواند قابل پذیرش باشد؛ زیرا قانون‌گذار به تقویم خواسته و اعتراض به خواسته موضوع مواد ۶۳ و ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی را در خصوص ماده ۱۴۷ اجرای احکام تصریحی ننموده است.

برخی استدلال می‌کنند که اگر بگوییم که دعوی مالی و قابل تجدیدنظرخواهی است، در عین حال قائل به عدم لزوم تقویم باشیم، این امر بی معنی است و به نظر آنان این تصمیم قطعی است. عده‌ای با استدلال اداری دانستن این تصمیم معتقد به قطعی بودن آن هستند. موضوعی که باعث تفسیرهای متعدد شده است، اصطلاح «تمام مراحل» است که قانون‌گذار قید کرده است: «شکایت شخص ثالث در تمام مراحل بدون رعایت تشریفات آیین دادرسی و پرداخت هزینه دادرسی رسیدگی می‌شود...» گروهی منظور از «تمام مراحل» را مراحل اجرا و رسیدگی در دادگاه دانسته و معتقد به قابلیت تجدیدنظرخواهی هستند. گروهی دیگر همصدا با آنان، اما با استدلال متفاوت از این نظر که تمام مراحل را شامل بدوی و تجدیدنظر می‌دانند، قائل به قابلیت تجدیدنظرخواهی می‌باشد. اما در مقابل آنان که قائل به قطعیت تصمیم هستند، تفسیرشان از «تمام مراحل»، مراحل بدوی و اجرایی است.

اداره حقوقی طی دو نظریه‌های که اقناع برانگیز به نظر نمی‌رسد، قائل به قابلیت تجدیدنظرخواهی می‌باشد. در نظریه شماره ۶۱۳۴/۷ مورخ ۱۳۸۰/۱۰/۲ با استناد به شق «ج» ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی آن را قابل تجدیدنظرخواهی می‌داند.^(۱) در نظریه دیگری شماره ۷/۸۸۸۸ مورخ ۸۰/۱۰/۴ بدون استناد مواد قانونی در روابط با قابلیت تجدیدنظرخواهی معتقد به قابلیت تجدیدنظرخواهی گردیده است. اما در یک تحلیل و نتیجه‌گیری نهایی نگارنده معتقد به قطعی بودن تصمیم مرجع بدوی است. زیرا:

اولاً: هنگامی که قانون‌گذار آن را فارغ از تشریفات تقویم خواسته، اعتراض به خواسته، افزایش

۱. ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی «احکام زیر قابل درخواست تجدیدنظر می‌باشد»:

ج) حکم راجع به متفرعات دعوا در صورتی که حکم راجع به اصل دعوی قابل تجدیدنظر باشد.

و کاهش خواسته، تأدیه هزینه دادرسی بر مبنای آن و ارزیابی بهای خواسته از طریق دانسته چگونه می‌توان آن را قابل تجدیدنظر خواهی دانست؟ در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت:

۱- ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی تجلی آخرین اراده مقنن در بحث تجدیدنظر خواهی است و هیچ‌یک از بندهای سه گانه آن، دلالتی بر قابل تجدیدنظر خواهی بودن تصمیم دادگاه بدوی در رابطه با ماده ۱۴۷ قانون اجرای احکام ندارد.

۲- بر خلاف نظر اداره حقوقی نمی‌توان، بند ج ماده، ۳۳۱ قانون یاد شده را مستمسک تجدیدنظر خواهی قرار داد. زیرا متفرعات دعوی از نظر قابلیت تجدیدنظر خواهی از اصل دعوی پیروی می‌کند و در ما نحن فیه مال ثالث که توقیف شده نمی‌تواند تحت شمول عنوان متفرعات دعوی بگنجد و علاوه بر آن در این صورت، بر اساس اصل دعوی باید قائل به تفکیک شد و تصمیم دادگاه را برحسب مورد قطعی یا قابل تجدیدنظر خواهی دانست.

۳- هر جا که درباره قابل تجدیدنظر خواهی یا قطعی بودن حکمی تردید شود، باید به اصل رجوع کرد. اصل که در ماده ۵ قانون آیین دادرسی منعکس شده بر قطعیت احکام است و ماده ۳۳۱ استثنائات را احصاء نموده است و موضوع معنونه تابع اصل است زیرا استثناء را باید در مورد خاص خود بکار برد.

۴- بر خلاف تفسیر آنهایی که «تمام مراحل» را شامل بدوی و تجدیدنظر خواهی دانسته‌اند، سیاق ماده چنین تفسیری را نمی‌تابد و اقرب به صواب اعم دانستن از مراحل اجرا و بدوی است. سؤال دیگری که مطرح می‌شود این است که اگر دادگاه واجد شعب متعدد باشد کدام شعبه صالح به رسیدگی خواهد بود؟

قطعاً دادگاه صادر کننده حکم بدوی صلاحیت دارد. این موضوع هم از ماده ۵ قانون اجرای احکام که صدور اجراییه را در صلاحیت آن دادگاه دانسته، استنباط می‌گردد. هم به تبع صدور اجراییه و از متفرعات اجراییه دانستن اقرب این است که همان شعبه را صالح بدانیم. نظریه شماره ۷/۷۵۲۹- مورخ ۸۰/۱۰/۲۹ اداره حقوقی دادگستری مؤید این استدلال است.

د- هرگاه اجراییه در رابطه با ضرر و زیان ناشی از حکم کیفری صادر شده باشد، مرجع رسیدگی به اعتراض موضوع ماده ۱۴۷ قانون اجرای احکام همان شعبه کیفری است. این نظر مورد تأیید شعبه ۲۳ دیوان عالی کشور در رأی شماره ۶۷۹- ۶۹/۱۲/۷ قرار گرفته است.

ه- در مورد اموالی که در اجرای آراء صادره از شوراهای حل اختلاف صادر می‌شود، مرجع رسیدگی به شکایت موضوع ماده ۱۴۷ قانون اجرای احکام، از طرف کمیسیون پاسخگویی اداره کل

شوراهای حل اختلاف، همان مرجع (شورای حل اختلاف) شناخته شده است حال آنکه این پاسخ به ماده ۱۴۶ که عنوان دادگاه به کار برده در تباین است.

و- هرگاه در اجرای مواد ۷۴ و ۷۵ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در اجرای قرار تأمین صادره از ناحیه بازپرس مالی توقیف گردید و ثالث نسبت به آن معترض باشد. این اعتراض بایستی در دادگاه بررسی شود (مجموعه نظریات قضایی قضات دادگاههای حقوقی ۲- مستقل).

ز- اصطلاح شکایت که در ماده ۱۴۶ به کار رفته (در فرض قائل نشدن به لزوم دادخواست) نباید موجب مغلطه گردد. چون ماهیت امر حقوقی است باید ثبت حقوقی شود.

ح- در رابطه با اینکه آیا محاکمه در اجرای ماده ۱۴۷ قانون اجرای احکام صرفاً قرار توقیف عملیات اجرایی صادر خواهند نمود یا اینکه علاوه بر آن، در رابطه با ماهیت مالکیت مال نیز اعلام نظر خواهند نمود، اختلاف نظر است. عده‌ای معتقدند در دادگاه صرفاً قرار توقیف عملیات اجرایی صادر و ثالث می‌بایست برای اثبات مالکیت مال اقدام به تقدیم دادخواست و رعایت تشریفات نماید. برخی دیگر معتقدند که علاوه بر قرار توقیف عملیات اجرایی نسبت به مال توقیف شده، رفع توقیف از آن، دادگاه می‌بایست در ماهیت امر نیز بدون رعایت تشریفات اعلام نظر نماید.

نظر اخیر صائب‌تر به نظر می‌رسد زیرا در شق اول ماده ۱۴۶، ابراز سند رسمی یا حکم قضایی خود مبین مالکیت بوده و معترض ثالث مستغنی از اثبات مالکیت می‌باشد. در سایه این استغنا آنها نیاز به توقیف عملیات اجرایی می‌باشد که با انجام آن مقصود حاصل است.

اما در مورد قسمت اخیر ماده ۱۴۶، که بر اساس ماده ۱۴۷ مورد رسیدگی واقع می‌شود، لازمه صدور قرار توقیف عملیات اجرایی، بررسی مالکیت مال است و لذا لازم می‌آید در دادگاه در ماهیت امر غور نماید.

آنچه در ماده مواد ۱۴۶ قانون اجرای احکام ذکر شده، راجع به جایی است که مال توقیف شده عیناً حکم دادگاه واقع نشده، بلکه در اجرای حکم دادگاه برای اخذ محکوم به از محکوم علیه، به‌عنوان مالی از محکوم علیه توقیف گردیده است. اما گاهی که یک مال عیناً مورد حکم دادگاه واقع و سپس در اجرای حکم توقیف می‌شود، در زمان اجرا، شخص ثالث از حکم اطلاع یافته و با اعتراض به آن مدعی وجود حقی نسبت به آن مال است. به‌عنوان مثال، در هنگام اجرای حکم خلع ید از یک واحد مسکونی متصرف مال، شخصی غیر از محکوم علیه است و چنین شخصی مدعی است که واحد مسکونی مزبور را خریداری کرده است. اعتراضی که به این نحو از ناحیه شخص

ثالث مطرح می‌شود در ماده ۴۴ قانون اجرای احکام منعکس است. متن ماده چنین است: «اگر عین محکوم به در تصرف کسی غیر از محکوم علیه باشد این امر مانع اقدامات اجرایی نیست مگر اینکه متصرف مدعی حقی از عین یا منافع آن بوده و دلایلی هم ارائه نماید. در این صورت دادورز (مأمور اجرا) یک هفته به او مهلت می‌دهد تا به دادگاه صلاحیتدار مراجعه کند.»

و در صورتی که ظرف پانزده روز از تاریخ مهلت مذکور، قراری دائر بر تأخیر اجرای حکم به قسمت اجرا ارائه نگردد عملیات ادامه خواهد یافت.»

نکاتی که در این رابطه مطرح است:

اولاً: موضوع ماده عین معین است که موضوع حکم واقع می‌شود لذا ماده منصرف از هر گونه حقوق دینی یا کلی است.

ثانیاً: معترض ثالث باید پس از آنکه مدعی حق است از دایره اجرا استهمال به عمل می‌آورد. متعاقب مهلت یک هفته‌ای که دایره اجرا اعطاء خواهد کرد و شخص ثالث بایستی دو کار انجام دهد:

اول: اینکه ظرف مهلت مزبور در دادگاه صالح طرح دعوی نماید.

دوم: اینکه ظرف مدت پانزده روز از تاریخ مهلت مزبور قراری دائر بر تأخیر اجرای حکم از سوی دادگاه به دایره اجرا ارائه نماید و الاً جریان اجرا ادامه خواهد یافت.

ثالثاً: در رابطه با مهلت مزبور این سؤال مطرح می‌شود که آیا مهلت پانزده روز برای اخذ قرار تأخیر اجرای حکم از ابتدای یک هفته مهلت اعطایی از دایره اجرا محاسبه می‌شود، یا از تاریخ انتهای آن؟ بحث‌های مختلفی در این خصوص مطرح است که نگارنده با غمض عین از پاره‌ای از آنها با این نتیجه مطلب را خاتمه می‌دهد که شخص ثالث ابتدا مهلت یک هفته‌ای برای طرح دعوی اخذ خواهد کرد. چنانچه در ظرف این مهلت طرح دعوی ننماید، مأمور اجرا به ادامه عملیات اجرایی خواهد پرداخت. لکن در صورتی که شخص ثالث در این مدت طرح دعوی نماید، می‌بایست گواهی تقدیم دادخواست و طرح دعوی را با مأمور اجرا تقدیم نماید. با تقدیم این گواهی، مأمور اجرا از وقوع طرح دعوی مطلع خواهد شد. تاریخ طرح دعوی که بوسیله گواهی فوق معلوم می‌شود ابتدای شروع مهلت پانزده روزه برای اخذ قرار تأخیر اجرای حکم خواهد بود. به هر حال مهلت‌های مزبور بین پانزده تا بیست و یک روز در نوسان خواهد بود. و در مواردی تردید قطعاً باید قائل به ۲۱ روز بود. از آنجایی که مهلت‌های مزبور قانونی است به نظر نگارنده، ایام ابلاغ و اقدام نباید در شمار روزهای مزبور به حساب آید.

رابطاً؛ دادگاه صالح در مورد ماده ۴۴ قانون اجرای احکام لزوماً دادگاه صادر کننده اجراییه نخواهد بود، بلکه مدعی می‌بایستی با رعایت قواعد صلاحیت موضوع فصل اول از باب اول قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، طرح دعوی نماید.

خامساً؛ بایستی توجه داشت که بین اعتراض شخص ثالث که در اجرای ماده ۴۴ قانون اجرای احکام به عمل می‌آید، با آنچه که موضوع مواد ۴۱۷ تا ۴۲۵ قانون آیین دادرسی مدنی قرار گرفته است تفاوتی نیست.

سادساً؛ قرار تأخیر اجرای حکمی که در ماده ۴۴ قانون اجرای احکام صادر خواهد شد، همان قرار موضوع ماده ۴۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی خواهد بود و شرایط آن بایستی رعایت گردید. ماده اخیر اشعار می‌دارد:

«اعتراض ثالث موجب تأخیر اجرای حکم قطعی نمی‌باشد. در مواردی که جبران ضرر و زیان ناشی از اجرای حکم ممکن نباشد دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض ثالث به درخواست معترض ثالث پس از اخذ تأمین مناسب قرار تأخیر اجرای حکم را برای مدت معین صادر می‌کند.»

سابعاً؛ هرگاه عین محکوم به در زمان تقدیم دادخواست در تصرف یا مالکیت محکوم علیه بوده باشد، بایستی حکم صادره علیه متصرف فعلی در هر حال اجرا شود و لو آنکه در خلال این مدت متصرف آن را به عقد صحیح مالک شده باشد. زیرا اثر حکم مربوط به زمان تقدیم دادخواست است. اما اگر در زمان تقدیم دادخواست، موضوع حکم از مالکیت یا تصرف (حسب مورد) محکوم علیه خارج بوده باشد. در این صورت اعتراض ثالث قابل پذیرش بوده و حکم صادره قابل اجرا نخواهد بود. بلکه خواهان ناگزیر است که به طرفیت متصرف فعلی طرح دعوی نماید.

شکل دیگر از اعتراض ثالث در این مقاله به اختصار به آن اشاره می‌رود، اعتراض ثالث راجع به دستور اجرای اسناد رسمی است. دستور اجرای اسناد رسمی هم از طرف متعهد و هم از طرف ثالث قابل اعتراض است.

در رابطه با اعتراض ثالث، ماده اول قانون اصلاح بعضی از مواد ثبت و قانون دفاتر رسمی مصوب ۱۳۲۲/۶/۲۷ اشعار می‌دارد:

«هرکس دستور اجرای اسناد رسمی را مخالف با مفاد سند یا مخالف قانون دانسته یا از جهت دیگری شکایت از دستور اجراء سند رسمی داشته باشد می‌تواند به ترتیب مقرر آیین دادرسی مدنی اقامه دعوی نماید.»

و ماده ۲ همان قانون در مقام تعیین دادگاه صالح می‌گوید: «مرجع رسیدگی به دعاوی ناشی از دستور اجرای اسناد رسمی دادگاه صلاحیتدار محلی است که در حوزه آن دستور اجراء داده شده است.»

اما اقامه دعوی مانع از توقیف اجرا نخواهد شد، مگر در دو صورت:

اول: آنکه قرار توقیف عملیات اجرایی صادر شود و این در صورتی است که دادگاه دلایل شکایت را قوی یافته و یا از اجرای سند ضرر غیر قابل جبرانی حاصل شود که پس از درخواست مدعی مبنی بر توقیف عملیات اجرایی، دادگاه پس از اخذ تأمین، همان ترتیبی را برای تأمین خواسته در قانون آیین دادرسی مدنی در نظر گرفته شده است، قرار توقیف عملیات اجرایی صادر خواهد کرد.

دوم: صدور حکم بر بطلان دستور اجراء، چنانچه قبل از صدور چنین حکمی، مفاد سند رسمی اجرا شده باشد، باز با حکم دادگاه عملیات اجرایی محاسبات قبل از اجرا برخواهد گشت.

نکته آخر این است که توقیف اجرای سند ممکن است در نهایت موجب تضرر متعهد له سند گردد و دادگاه در آخر الامر به صحت سند پی ببرد و یا برعکس سپردن تأمین از سوی متعهدها برای توقیف عملیات اجرایی سند چنانچه در نهایت به بطلان سند بیانجامد موجب ضرر متعهد را فراهم سازد. برای پرهیز از چنین تالی فاسدی قانون‌گذار با حزم و دوراندیشی به هریک از طرفین اجازه مطالبه خسارت احتمالی را اعطا، تا در نهایت ضمن حکم راجع به اصل دعوی و یا موجب حکم علیحده (در صورتی که پس از طرح دعوی مطالبه خسارت صورت پذیرفته باشد)، دادگاه چنین خسارتی را لحاظ خواهد کرد.

نتیجه

اشخاص ثالث، در صورتی که دعوای مطروحه بین افراد دیگر حقوق و منافع آنان را تحت تاثیر قرار دهد، می‌توانند در جریان رسیدگی به دعوای بین آنان، به عنوان «وارد ثالث» اقامه دعوا کرده و در دعوای مطروحه وارد شوند. همچنین، چنانچه احکام صادره در دعوای طرح شده بین افراد باعث می‌شود که منافع و حقوق اشخاص می‌توانند در قالب اعتراض ثالث به حکم صادره اعتراض نمایند. علاوه بر این، در مرحله اجرای حکم نیز اشخاص ثالث، طبق ضوابطی اعتراض خود را اعلام و از مرجع قضایی تقاضای حفظ حقوق خود نمایند.

وجه التزام در شروط ضمن عقد نکاح

* ابوذر اخگر

چکیده

عقد نکاح به عنوان یکی از عقود معین، دارای آثار و شرایط منحصر به فرد است که آن را از سایر عقود متمایز می‌سازد. در عین حال، در مواردی که خصوصیت خاصی در عقد مدنظر نباشد، می‌توان برخی از قواعد و احکام سایر عقود را به آن تسری داد. تعیین وجه التزام در شروط ضمن عقد نکاح از جمله احکامی است که از مقررات قانونی و روح عدل و انصاف قابل استنباط است.

کلید واژه‌ها: عقد نکاح، شروط ضمن عقد، تخلف از شروط، وجه التزام

درآمد

طبق ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی طرفین عقد ازدواج می‌توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مربوط نباشد، در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بگنجانند. از طرفی حسب ماده ۲۳۰ قانون ذکر شده اگر در ضمن معامله شرط شده باشد که در صورت تخلف، متخلف مبلغی به عنوان خسارت تادیه نماید، حاکم نمی‌تواند او را به بیشتر یا کمتر از آنچه ملزم شده است محکوم نماید. در این راستا این سؤال مطرح می‌شود که با توجه به وضعیت خاص احکام قانونی مربوط به عقد نکاح آیا متعاقدين می‌توانند برای عدم اجرای شروط ضمن آن عقد یا تأخیر در اجرای آن وجه التزام قرار دهند یا وجه التزام مختص عقود دیگر غیر از عقد نکاح است. در این مقاله درصدد پرسش به این پاسخ است. و برای درک بهتر موضوع ابتدا مفهوم و ماهیت وجه التزام و جایگاه قانونی آن تبیین شده و سپس با توجه به ماهیت خاص عقد نکاح، موضوع قابلیت تعیین وجه التزام در خصوص تخلف از شروط ضمن عقد نکاح تحلیل می‌شود.

۱- مفهوم، ماهیت و جایگاه قانونی وجه التزام

۱-۱- تعریف وجه التزام

صاحب نظران حقوق برای وجه التزام تعاریف گوناگونی ارائه کرده‌اند از جمله:

در بسیاری از قرار دادها دو طرف خسارت ناشی از انجام ندادن تعهد را به طور مقطوع معین می‌کنند. مبلغی که به این منظور تعیین می‌شود، وجه التزام می‌نامند. (کاتوزیان، ۱۳۸۳، ص...)

هرگاه طرفین عقد توافق کرده باشند که متعهد، در صورت عدم اجرا تعهد یا تأخیر، مبلغ معینی بپردازد، متعهد له در صورت تخلف متعهد می‌تواند تادیه مبلغ مزبور که وجه التزام نامیده می‌شود، از او بخواهد. (صفایی، ۱۳۸۸، ص ۲۰۹)

هرگاه متعاقدين به‌طور قاطع میزان خسارت ناشی از تخلف از عقد را در عقد معین کرده باشند، تعهد متعهد را نسبت به میزان خسارتی که معین کرده‌اند، در اصطلاحات ما شرط جزایی یا وجه التزام نامیده‌اند و اصطلاح اخیر معروف‌تر است. (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۳، شماره ۴۰۴)

از مجموع تعاریف مذکور با توجه به ماده ۲۳۰ قانون مدنی می‌توان وجه التزام را در حقوق ایران به این نحو تعریف کرد.

مبلغ معینی که طرفین ضمن انجام معامله یا طبق قرارداد دیگری، به عنوان خسارت برای تاخیر یا عدم اجرای تعهدات ناشی از معامله تعیین می‌نمایند.

۱-۲- عناوین مشابه وجه التزام

مفاهیم و عناوین دیگری وجود دارند که دارای شباهت‌هایی با وجه التزام هستند.

۱-۲-۱- **خسارت تنبیهی:** نوعی از خسارت است که دادگاه در صورت احراز سوء نیت عمد یا بی‌احتیاطی عامل زیان در ورود زیان وی را به پرداخت آن محکوم می‌نماید. در حقوق خارجی، هرگاه نقض قرار داد همراه با سوء نیت و تدلیس باشد، دادگاه می‌تواند مبلغی را به عنوان خسارت تعیین و متعهد را به پرداخت آن محکوم می‌نماید.^(۱) در حقوق ایران در قانون اصلاح قانون صلاحیت محاکم دادگستری جمهوری اسلامی ایران برای رسیدگی به دعاوی مدنی علیه دولت‌های خارجی مصوب سال ۱۳۷۹ مجلس شورای اسلامی به خسارت تنبیهی اشاره شده است. در این ماده این چنین آمده است «با توجه به اصل عمل متقابل میزان در تقویم خسارت مادی و معنوی زیان دیدگان و در صورت لزوم خسارت تنبیهی احکام مشابه صادره از دادگاه‌های خارجی خواهد بود».

۱-۲-۲- **شرط محدود کننده مسؤولیت قرار دادی متخلف:** در صورت تعیین چنین شرطی از ناحیه طرفین قرارداد، در صورت عدم اجرای قرارداد یا تاخیر در اجرای آن، مبلغ خسارت وارده دارای سقف معینی است که در صورت اثبات مسؤولیت قراردادی طرف متخلف بیش از آن به پرداخت خسارت محکوم نخواهد شد.

در حقوق خارجی این شرط پیش‌بینی شده ولی در حقوق داخلی با توجه به ماده ۱۰ قانون مدنی و نیز قاعده «المومنون عند شروطهم» یا «أوفوا بالعقود» می‌توان به درستی آن نظر داد.

۱-۳- وجه التزام در حقوق خارجی

به موجب ماده ۱۲۲۹ قانون مدنی فرانسه، وجه التزام عبارت است از جبران ضرر و زیانی که متعهد از عدم انجام تعهد اصلی متحمل می‌شود. در ماده ۱۱۵۲ قانون مدنی آن کشور آمده است هر

۱. جهت آگاهی بیشتر ر.ک (فارسانی، بیرانوند، ۱۳۸۹)

گاه در قرارداد مقرر شود که در صورت عدم انجام تعهد توسط یکی از طرفین مبلغی به عنوان ضرر و زیان پرداخت شود، طرف دیگر استحقاق مبلغی بیشتر یا کمتر از آنچه شرط شده، نخواهد داشت. لذا از جمع این دو ماده این چنین استنباط می شود که دادگاه در تعدیل مبلغ وجه التزام اختیاری ندارد. ولی در سال ۱۹۸۵ میلادی به موجب قانونی که به تصویب قوه مقننه آن کشور رسید به دادگاه اجازه داده شد که وجه التزام مورد توافق را در صورتی که زیاد بود یا بسیار ناچیز باشد آن را تعدیل یا افزایش دهد و هر گونه شرط خلاف بلا اثر است.

در حقوق آلمان نیز به متعهد له اجازه داده شده که چنانچه مبلغ خسارت ناشی از عدم اجرای قرار داد، زائد بر مبلغ وجه التزام باشد، برای مطالبه آن به دادگاه مراجعه نماید. در حقوق انگلستان اگر شرط را برای جبران خسارت ناشی از قرارداد باشد، این شرط که متضمن وجه التزام است پذیرفته شده است و هیچ گونه اختیاری برای قاضی جهت تعدیل آن قائل نشده اند (فارسانی، بیرانوند، پیشین)

۱-۴- وجه التزام و مطالبه اجرای قرار داد

این پرسش ممکن است مطرح شود که چنانچه قرار داد اجرا نگردد یا در اجرای آن تاخیر به عمل آید، آیا مشروط له علاوه دریافت مبلغ وجه التزام حق مطالبه اجرا قرار داد را دارد؟ در این خصوص باید قائل به تفکیک شد. اگر وجه التزام به جهت تاخیر در در اجرا تعهد باشد، متعهد له می تواند علاوه بر اخذ وجه التزام اجراء قرارداد را هم از متعهد له بخواهد. به عبارت دیگر، متعهد باید علاوه بر پرداخت وجه التزام مفاد قرارداد را باید به مرحله اجرا در آورد در این خصوص اختلافی بین حقوق دانان نیست و مناقش های وجود ندارد.

اما اگر وجه التزام به لحاظ عدم اجرا تعهد باشد. در این خصوص حقوق دانان دارای نظرات گوناگونی هستند؛ عده ای از صاحب نظران معتقدند که مطالبه خسارت عدم انجام تعهد هیچ گاه با درخواست اجرای آن جمع نمی شود. یعنی طلب کار نمی تواند هم اجبار مدیون را به وفای به عهد و هم خسارت عدم انجام تعهد را بخواهد. حق مطالبه خسارت زمانی آغاز می شود که فرصت انجام تعهد پایان یافته باشد. متشاء حق از دست رفتن عوض قراردادی است و مسؤولیت نیز از همین

حرمان مایه می‌گیرد. پس طبیعی است که طلب‌کار نتواند هم اصل دین را بخواهد و هم بدل آن را بدین ترتیب، اگر مالکی تعهد فروش زمین خود را بکند و در قولنامه شرط شود که در صورت عدم انجام تعهد، مبلغی به عنوان وجه التزام بپردازد، طرف قرار داد نمی‌تواند الزام او را به انتقال زمین و تادیه وجه التزام را با هم بخواهد، مگر این که جزای شرط برای تخلف از موعد مقرر باشد نه انجام اصل تعهد. (کاتوزیان، ۱۳۸۳، صص ۲۳۵ تا ۲۳۸)

عده‌ای دیگر از حقوق‌دانان معتقدند که علاوه بر دریافت وجه التزام متعهد له حق الزام متعهد را به اجرای تعهد داراست. چون وجه التزام بدل از تعهد اصلی نیست. بلکه ضمانت اجرای تخلف از مفاد قرار دادست. (قربان وند، ۱۳۸۴)

صرف نظر از اختلاف حقوق‌دانان، توجه به این نکته ضروری است که چنان‌چه در قرار داد ذکر شده باشد که اگر متعهد به تعهد خود عمل ننمود، مبلغی وجه التزام بپردازد و به علاوه باید تعهد را اجرا نماید، مطابق قاعده اصل حاکمیت اراده باید بر حسب توافق انجام شده عمل نمود. لذا متعهد له علاوه بر دریافت وجه التزام حق دارد که از متعهد اجرا قرار داد را بخواهد.

اما چنان‌چه در قرار داد ذکر شده باشد که متعهد در اخذ وجه التزام یا الزام متعهد به اجرای تعهد متخیر است، اخذ وجه التزام یا الزام متعهد به اجرا تعهد در اختیار متعهد له است هر کدام را که مطالبه نماید باید به خواسته او توجه شده و مورد اجابت قرار گیرد.

علاوه بر این، چنان‌چه در قرارداد تنها به این عبارت اکتفا شده باشد که در صورت عدم انجام تعهد، متعهد فلان مبلغ را باید به عنوان وجه التزام بپردازد، متعهد له فقط می‌تواند یکی از دو مورد مطالبه وجه التزام و الزام به اجرا تعهد را بخواهد دلیل این نظریه ماده ۳۶ آیین‌نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجراء و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرایی مصوب ۱۳۸۷/۶/۱۱ قوه قضاییه است که مقرر می‌دارد:

«هر گاه در سند برای تاخیر انجام تعهد وجه التزام معین شده باشد، مطالبه وجه التزام مانع مطالبه اجرا تعهد نمی‌باشد ولی اگر در وجه التزام برای عدم انجام تعهد مقرر شده باشد متعهد له فقط می‌تواند یکی از آن دو را مطالبه نماید.» همچنین اگر وجه التزام را تضمین اجرا تعهد بدانیم در صورتی که علاوه بر اجرا تعهد، وجه التزام هم قابل مطالبه باشد، با این وصف وجه التزام بابت تاخیر در اجرا تعهد خواهد بود نه عدم اجرا و از نوع شق اول است. بنابراین، زمانی می‌توان وجه

التزام را به لحاظ عدم اجرا تعهد مطالبه کرد که انجام تعهد منتفی شده باشد، مگر این که در قرارداد هر دو قابل مطالبه قرارداد شده باشد.

۱-۵- امکان تعدیل وجه التزام

اگر مبلغ وجه التزام به نحو گزافی بیش از خسارت ناشی از تاخیر اجرای قرار داد یا عدم اجرا آن باشد یا آن چنان نا چیز باشد که قابل توجه نباشد این سؤال مطرح می شود که آیا قاضی حق تعدیل وجه التزام مقرر شده بین متعاقدين را دارد یا خیر؟

در حقوق ایران با توجه به ماده ۲۳۰ قانون مدنی که اشعار می دارد اگر در ضمن معامله شرط شده باشد که در صورت تخلف متخلف مبلغی را به عنوان خسارت تادیه نماید، حاکم نمی تواند او را به کمتر یا بیشتر از آنچه ملزم شده است، محکوم نماید. پاسخ به این سؤال منفی به نظر می رسد. ولی حقوق دانان سعی دارند که از طریق تفسیر قوانین راهکاری برای این موضوع ارائه نمایند؛ برخی با تمسک به قاعده انصاف و عدم وجود دلیل مخالف و عده دیگر با استناد به ماده ۴ قانون مسؤولیت مدنی امکان تعدیل وجه التزام در حقوق ایران را ممکن دانسته اند.^(۱)

البته در صورتی که قرار داد از اجزا متعددی تشکیل شده باشد و هر جز قابل تفکیک بوده و برای متعهد له مفید باشد، در صورت اجرای بخشی از قرار داد امکان وجه التزام وجود دارد. چون آنچه مقصود طرفین بوده این بوده است که هر جزء قرار داد را در برابر وجه مشخصی از قرارداد داده اند و هر جزء آن قرار داد مفید بوده و مورد نظر متعهد می باشد. لذا باید گفت که در صورت اجرای بخش مفیدی از قرار داد امکان تعدیل وجه التزام مقرر وجود دارد. البته دیدگاه مخالف این نظریه معتقد است تخلف در اجرا اعم از تخلف در اجرای کل یا جزء است.

آنچه اهمیت دارد این است که در هر دو حالت قرارداد به طور کامل اجرا نشده و متعهد تخلف

۱. در ماده ۴ قانون مسؤولیت مدنی آمده است: در موارد زیر دادگاه می تواند میزان خسارت را تخفیف دهد. هر گاه پس از وقوع خسارت وارد کننده زیان به نحو موثری به زیان دیده کمک و مساعدت کرده باشد. خسارت ناشی از غفلت قابل اغماض باشد و موجب عسرت و تنگدستی وارد کننده زیان شود. وقتی که زیان دیده به نحوی از انحاء موجبات تسهیل ایجاد زیان را فراهم نموده یا به اضافه شدن آن کمک و یا وضعیت وارد کننده زیان را تشدید کرده باشد. ولی در پاسخ گفته شده که قاعده انصاف در این خصوص در حقوق ایران فاقد محمل قانونی است و ماده ۴ قانون مسؤولیت مدنی در این خصوص قابل استناد نیست؛ چون مربوط به مسؤولیت های قهری و خارج از قرارداد است و لذا در مسؤولیت قراردادی کاربردی ندارد.

نموده است. لذا متعهد له استحقاق دریافت کل مبلغ خسارت را خواهد داشت. (صمغ آبادی، ۱۳۸۷)

به نظر نگارنده با وجود نص صریح ماده ۲۳۰ قانون مدنی امکان تعدیل وجه التزام به وسیله دادگاه وجود ندارد، مگر در موردی که امکان تجزیه قرارداد وجود داشته باشد و بخشی از آن به مرحله اجرا در آمده باشد که در این صورت تعدیل وجه التزام امکان پذیر است و منافاتی با ماده ۲۳۰ قانون مدنی ندارد.

۲- شروط ضمن عقد نکاح

در نکاح مانند سایر عقود امکان درج شرط که از تعهدات فرعی است، وجود دارد که به آن شروط ضمن عقد نکاح گفته می شود.

علاوه بر قاعده «المومنون عند شروطهم»، و «وفوا بالعقود» به مواد ۲۲۳ تا ۲۴۶ قانون مدنی راجع به شروط باید استناد نمود و در مبحث عقد نکاح هم مواد ۱۱۱۹ و ۱۱۲۸ قانون مزبور موید امکان درج شرط در ضمن عقد نکاح می باشد.

در ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی آمده است: طرفین عقد ازدواج می توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد، در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند. مثل این که شرط شود هر گاه شوهر زن دیگر بگیرد یا در مدت معینی غائب شود یا ترک انفاق نماید یا بر علیه حیات زن سوء قصد کند یا سوء رفتاری نماید که زندگانی آنها با یکدیگر غیر قابل تحمل شود، زن وکیل و وکیل در توکیل باشد که پس از تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهایی خود را مطلقه سازد. در ماده ۱۱۲۸ قانون مدنی هم آمده است: هرگاه در یکی از طرفین صفت خاصی شرط شده باشد و بعد از عقد معلوم شود طرف مذکور فاقد وصف مقصود بوده برای طرف مقابل حق فسخ خواهد بود، خواه وصف مذکور در عقد تصریح شده باشد یا عقد متبانیاً بر آن واقع شده باشد.

شروط صحیح طبق ماده ۲۳۴ قانون مدنی به سه قسم تقسیم شده است:

الف- شرط صفت

ب- شرط نتیجه

ج- شرط فعل

۱-۲- شرط صفت

شرط صفت در نکاح عبارت است از این که وجود صفت خاصی در یکی از زوجین یا در مهر شرط شود. مثل این که که شرط شود که زن باکره یا دارای مدارج عالیه علمی باشد. در صورت تخلف از شرط، مشروط له حق فسخ نکاح خواهد داشت یا در مورد مهر، مثل این که شرط شده باشد زمینی که بابت مهریه داده شده، دارای مساحت معین باشد که در صورتی که شرط مراعات نشده باشد، مشروط له حق فسخ مهر را دارد. این حالت، مثل موردی است که در نکاح مهر معین نشده باشد که نکاح صحیح است و در صورت وقوع اقتران جنسی، زن استحقاق مهر المثل را دارد.

۲-۲- شرط نتیجه

شرط نتیجه آن است که تحقق امری در خارج شرط شود. در این گونه شرط، نتیجه یکی از اعمال حقوقی به صرف شرط کردن در عقد و بدون این که به سبب دیگری نیاز باشد، حاصل می شود.

در ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی مواردی که متضمن این شرط است پیش بینی شده است که البته جنبه تمثیلی دارد نه حصری. بر این اساس، صورت اثبات پاره‌ای از امور در دادگاه، زن وکیل زوج در طلاق خواهد شد. در اسناد رسمی نکاحیه که توسط سازمان ثبت اسناد و املاک کشور تهیه شده آمده است «ضمن عقد نکاح زوج به زوجه وکالت بلاعزل با حق توکیل غیر داد که در موارد مشروحه زیر با رجوع به دادگاه و اخذ اجازه از دادگاه پس از انتخاب نوع طلاق خود را مطلقه نماید و نیز به زوجه وکالت بلا عزل با حق توکیل غیر داد تا در صورت بذل از طرف او قبول نماید.» در قراردادهای مالی، در صورت تخلف از شرط نتیجه مشروط له حق فسخ قرارداد را دارد، مثلاً اگر در ضمن عقدی شرط شده باشد که یکی از متعاقدين مالک مالی باشد و بعد معلوم شود که مشروط علیه مالک آن مال نبوده، در این صورت مشروط له حق فسخ معامله را خواهد داشت. (مستفاد از ماده ۲۴۰ قانون مدنی)

ولی در عقد نکاح چون حق فسخ آن محدود به مواردی است که در قانون پیش بینی شده و تنها در مورد شرط صفت گفته شده که در صورت فقدان آن حسب ماده ۱۱۲۸ قانون مدنی برای مشروط

له حق فسخ وجود خواهد داشت، لذا در صورت تخلف از شرط نتیجه ضمن عقد نکاح مشروط له تنها حق مطالبه خسارت را دارد.

۲-۳- شرط فعل

حسب ماده ۲۳۴ قانون مدنی شرط فعل آن است که اقدام یا عدم اقدام به فعلی بر یکی از طرفین یا بر شخص خارجی شرط شود؛ مثلاً زن می‌تواند در عقد نکاح شرط نماید که زوج او را از شهر معینی خارج نکند و محل سکونت وی همیشه آن شهر باشد یا شرط کند که زوج برای او خانه‌ای بسازد.

اگر مشروط علیه از انجام شرط فعل تخلف نمود، حسب ماده ۲۳۹ قانون مدنی مشروط له بدو باید اجبار او را به انجام فعل از دادگاه بخواهد. در صورتی که اجبار او ممکن نبود و فعل مشروط را هم از جمله اعمالی نبود که دیگری بتواند از جانب او آن را انجام دهد، برای مشروط له حق فسخ معامله وجود دارد. در مورد عقد نکاح این مساله مورد اختلاف است عده‌ای از اساتید با استناد به مواد ۲۳۷ تا ۲۴۰ قانون مدنی حق فسخ نکاح را برای مشروط له قائل شده‌اند. (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۸، شماره ۲۲۸) ولی عده‌ای دیگری از حقوق دانان چنین حقی برای مشروط له قائل نشده‌اند و تنها او را مستحق دریافت خسارات ناشی از عدم انجام شرط دانسته‌اند؛ چون به نظر آنها نکاح جنبه عمومی داشته و انحلال آن دستخوش اراده اشخاص قرار نمی‌گیرد و طریق انحلال آن را قانون در نکاح دائم طلاق و یا فسخ به علل معینه قرار داده است. (امامی، ۱۳۵۷، صص ۳۷۲-۳۷۳)

۳- وجه التزام و شروط ضمن عقد نکاح

پس از بیان مختصری از شرایط مربوط به وجه التزام و شروط ضمن عقد نکاح، اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا قرار دادن وجه التزام برای شروط ضمن عقد نکاح جایز است یا خیر؟ ذکر این نکته ضروری است که همانند تعهدات اصلی قراردادهای شرط ضمن عقد قابلیت این را دارد که برای عدم اجرا آن یا تاخیر در انجام آن، مبلغ مقطوعی قرار داد که مشروط علیه ملزم به پرداخت آن باشد.

مثلاً اگر در ضمن عقد بیع خانه‌ای شرط شده باشد که بایع پس از رنگ آمیزی خانه آن را تسلیم مشتری نماید و در قرار داد ذکر شود ظرف مهلت معینی این عمل انجام شود، در صورت عدم انجام آن در مهلت مقرر، بایع بابت هر روز تاخیر مبلغی به عنوان وجه التزام پرداخت، این شرط لازم الوفاست. در مورد نکاح باید در مورد هر یک از شروط صحیحه موضوع را به بحث گذاشت.

۳-۱- وجه التزام در شرط صفت مندرج در ضمن عقد نکاح:

مطابق ماده ۱۱۲۸ قانون مدنی هر گاه در یکی از طرفین صفت خاصی شرط شده باشد و بعد از عقد معلوم شود که طرف مذکور فاقد وصف مقصوده بوده برای طرف مقابل حق فسخ خواهد بود، خواه وصف مذکور در عقد تصریح شده یا عقد متباین بر آن واقع شده باشد. حال اگر در عقد نکاح صفت خاصی در یکی از طرفین شرط شده باشد، چنانچه بعد از عقد معلوم شود که فاقد آن صفت است، به مشروط له مبلغ معینی پرداخت، موضوع صحت این شرط مطرح می‌شود. با مراجعه به ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی پاسخ سؤال مثبت است؛ زیرا در این ماده آمده است که طرفین عقد ازدواج می‌توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد، در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند و چون مواردی که در آن ماده ذکر شده جنبه تمثیلی دارد نه حصری، لذا درج وجه التزام در شرط صفت به علت این که مخالف مقتضای ذات عقد نیست بلا اشکال است.

۳-۲- وجه التزام در شرط نتیجه مندرج در ضمن عقد نکاح

در ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی مواردی به عنوان مثال ذکر نموده که می‌توان ضمن عقد ازدواج آن را به صورت شرط نتیجه درج نمود. مثلاً شرط شود که هر گاه شوهر در مدت معینی ترک اتفاق کند یا بر علیه حیات زن سوء قصد نماید، زن وکیل و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه خود را مطلقه سازد. همان‌طور که قبلاً گفته شد، جایگاه شرط نتیجه در ضمن عقد نکاح در صورت اشتراط، قانونی است. حال اگر برای تخلف از این شرط وجه التزامی مقرر گردد، به عنوان مثال، اگر در ضمن عقد نکاح شرط شود که مرد مالک آپارتمانی از مایملک زن گردد یا زن مالک مزرعه‌ای از مرد گردد، ولی بعد معلوم شود که مالک آن نبوده است و شرط

شود که در صورت عدم تحقق شرط نتیجه مشروط علیه مبلغی به عنوان وجه التزام پرداخت کند، آیا وجه التزام قابل پرداخت است؟

با توجه به آنچه در مورد شرط نتیجه ضمن عقد نکاح گفته شد که در صورت تخلف از شرط مشروط له تنها حق مطالبه خسارت را دارد، چون وجه التزام خسارت مقطوعی است که به وسیله طرفین عقد تعیین می‌شود، لذا با توجه به صدور ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی که شرح آن گذشت و عموم قاعده «المومنون عند شروطهم» درج وجه التزام برای عدم تحقق شرط نتیجه در ضمن عقد نکاح جایز است.

۳-۳- وجه التزام در شرط فعل مندرج در ضمن عقد نکاح

اگر در ضمن عقد نکاح انجام یا ترک فعلی شرط شده باشد، همان‌طور که گفته شد، این شرط لازم الوفاست و چنانچه برای شرط فعل وجه التزامی در ضمن عقد نکاح قرار داده شود، در هر دو وجه ذکر شده یعنی تأخیر در اجرا یا عدم اجرا وجه التزام از سوی مشروط له قابل مطالبه است. دلیل آن علاوه بر عموم قاعده «المومنون عند شروطهم» صدر ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی است که شرح آن گذشت.

نتیجه

با توجه به مطالب معنونه، در شروط ضمن عقد نکاح چه به صورت شرط صفت باشد چه شرط نتیجه و چه به نحو شرط فعل، طرفین عقد می‌توانند توافق کنند که در صورت تخلف از شرط مبلغی به عنوان خسارت مقطوع که همان وجه التزام است، به مشروط له پرداخت شود. این امر منافاتی با قانون نداشته و حسب صدر ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی که درج هر شرطی را که خلاف مقتضای عقد نباشد، در ضمن عقد نکاح جایز دانسته و نیز اصل حاکمیت اراده و عموم قاعده فقهی «المومنون عند شروطهم» این عمل دارای پشتوانه شرعی و قانونی است و بر مشروط علیه در صورت تخلف از انجام شرط لازم بوده و باید وجه التزام را بپردازد و چنانچه از تادیبه آن استنکاف نماید، مشروط له از طریق مراجعه به محاکم می‌تواند آن را از مشروط علیه مطالبه نماید.

فهرست منابع

۱. امامی سید حسن، حقوق مدنی، جلد چهارم، چاپ ششم، سال ۱۳۵۷.
۲. برزگر صمغ آبادی اکبر، تعدیل وجه التزام در حقوق ایران، مصر، انگلستان، فصلنامه پژوهشی آموزشی، اطلاع رسانی گواه، شماره ۱۲۰، بهار ۱۳۸۷.
۳. جعفری لنگرودی محمد جعفر حقوق خانواده، چاپ اول، سال ۱۳۶۸.
۴. جعفری لنگرودی محمد جعفر، دوره حقوق مدنی، حقوق تعهدات، جلد اول سال ۱۳۶۳.
۵. حسین آبادی امیر، بررسی وجه التزام در قرار داد، الهیات حقوق شماره ۶، سال ۱۳۸۱، دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
۶. خسروی فارسانی علی و بیرانوند شاهپور، مقایسه تطبیقی وجه التزام و خسارت تنبیهی، مجله حقوقی دادگستری، تابستان ۱۳۸۹، شماره ۷۰.
۷. صفایی دکتر سید حسین، دوره مقدماتی حقوق مدنی، جلد دوم، قواعد عمومی قراردادها، چاپ هفتم سال ۱۳۸۸.
۸. صفایی سید حسین، امامی اسداله، حقوق خانواده، جلد اول، چاپ چهارم، سال ۱۳۷۴.
۹. قربان وند محمد، تحلیل موقعیت وجه التزام در قراردادها، مجله کانون وکلا، بهار و تابستان سال ۱۳۸۴.
۱۰. کاتوزیان ناصر، حقوق مدنی خانواده جلد اول، چاپ دوم سال ۱۳۶۸.
۱۱. کاتوزیان ناصر، قانون مدنی در نظم حقوق کنونی، چاپ چهارم، سال ۱۳۷۹.
۱۲. کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی، قواعد عمومی قراردادها، جلد چهارم، چاپ چهارم سال ۱۳۸۳.

مبانی و آثار علل تأخیر در اجرای کیفر در حقوق ایران

* انور احمدی

چکیده

جرم به عنوان یک ضد هنجار اجتماعی سزاوار واکنش جامعه است. مجازات آخرین و نه بهترین راهکار جامعه در مقابل جرایم است. هدف مجازات بایستی اصلاح مجرم و جامعه و جلوگیری از تکرار در آن باشد. یکی از مشخصه‌های اصلی در تامین این هدف، می‌تواند سرعت و قاطعیت در اجرای کیفر باشد. تأخیر نامعقول در اجرای مجازات نه تنها با فلسفه وجودی آن منافات دارد بلکه می‌تواند خود به یک ضد هنجار تبدیل شود. البته در برخی موارد، تأخیر در اجرای کیفر معقول و عادلانه است.

کلید واژه‌ها: جرم، مجازات، اجرای احکام کیفری، تأخیر در اجرای کیفر

درآمد

اجتماعات انسانی همواره در مقابل اشخاص ناقض هنجارها و ارزش‌های مقبول خود واکنش نشان می‌دهد. امروزه این واکنش شکل قانونی به خود گرفته است که صورت نهایی آن، مجازات است. البته برخورد کیفری تنها راه حل یا بهترین راه حل مبارزه با بزه نیست، بلکه آخرین راه حل است و در اعمال آن باید همه شرایط سنجیده شود. با پذیرش رژیم قانونی بودن حقوق کیفری، قانون‌گذاران کشورهای مختلف، قواعد مربوط به مراحل مختلف دادرسی، کشف و تعقیب جرم، تحقیق و محاکمه، صدور حکم و اجرای کیفر را در مجموعه قوانین کیفری خود پیش‌بینی کرده‌اند. مرحله اجرای کیفر آخرین حلقه این فرایند است. این مرحله، ثمره و نتیجه همه اقدامات صورت گرفته در مراحل قبلی است. برای دستیابی به اهداف کیفر، باید اجرای آن فوری باشد. تأخیر در اجرای کیفر باعث کمرنگ شدن آثار آن می‌گردد. گاهی در مرحله اجرای کیفر، عللی حادث می‌شود که اصل فوریت در اجرای کیفر را تخصیص می‌زند. همین امر موجب می‌شود تأخیر در اجرای کیفر، حکمی عادلانه جلوه نماید. البته در برخی موارد هم با تأسی از فقه اسلامی، اجرای برخی کیفرها به تعویق می‌افتد. علل تأخیر در اجرای کیفر، دارای مبانی خاص و واجد آثار ویژه‌ای است. مقاله حاضر پاسخ به این دو پرسش اساسی است که مبانی تأخیر در اجرای کیفر چیست؟ آثار اجتماعی و حقوقی آنها کدامند؟

۱- مبانی تأخیر در اجرای کیفر

اصل سرعت در اجرای کیفر ما را به این نتیجه می‌رساند که احکام کیفری پس از قابل اجرا شدن، فوراً به اجرا گذاشته شوند. بر همین مبنا ماده ۴۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۰ مقرر می‌دارد: «احکام جزایی همین که قابل اجرا شد فوراً به موقع اجرا گذاشته می‌شود.» سودمندی این تسریع از آن جهت است که با کم کردن فاصله زمانی بین جرم و کیفر مفاهیم جرم و کیفر در ذهن و روان شخص نیرومندتر شود، به گونه‌ای که این مفاهیم به سرعت برای او تداعی شود. البته گاهی فرصت دهی به مجرم و تأخیر در اجرای کیفر وی امری پسندیده‌تر است. بنابراین گاهی در همین مرحله، عواملی پیش می‌آید که به لحاظ وجود مصالح خاص، عمل نمودن به اقتضای اصل فوریت ممکن نیست و به ناچار اجرای کیفر تا رفع آن عوامل به تأخیر می‌افتد. مبانی توجیهی این تأخیر با توجه به مجموعه مقررات کیفری ایران مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد، شامل موارد زیر است:

۱-۱- اصل شخصی بودن مجازات

یکی از اصول مورد پذیرش حقوق کیفری مدرن، اصل شخصی بودن مجازات است. طبق این اصل تنها باید شخص مجرم بار کیفر را تحمل کند. عدالت اقتضاء دارد که این بار جز بر دوش مجرم، بر دوش شخص دیگری سنگینی نکند. این اصل در حقوق اسلام، طبق آیه ۳۸ سوره مبارکه نجم: «لَا تَزِرُ وَازِرُهُ وِزْرَ أُخْرَى» مورد تأکید قرار گرفته است. چنانچه کیفر مورد حکم در مرحله اجرای آن علاوه بر مجرم، اشخاص بی گناه دیگری را مستقیماً مورد هدف قرار دهد، باید متوقف شود و در این راستا باید تدابیری اندیشید و بار مشقت آور کیفر را از دوش آنها برداشت. از مصادیقی که بر مبنای این اصل، اجرای مجازات به تأخیر می‌افتد، حاملگی و شیردهی در مورد زنان بزه‌کار است. با اجرای کیفر در حق محکوم حامله یا شیرده، حیات شخص بی‌گناه (حمل یا طفل) در معرض خطر قرار می‌گیرد. به همین دلیل، اجرای کیفر به جهت ملاحظه حمل و حفظ حیات نفس محترم و جلوگیری از ورود ضرر به وی در این حالت، تا رفع ضرر به تأخیر می‌افتد. (نجفی، بی‌تا، ص ۳۲۲ و ۲، ص ۲۶۶) این موضوع در آیین‌نامه راجع به اجرای حکم اعدام مصوب ۱۳۰۷ با اصلاحات بعدی مورد توجه قرار گرفته بود. بند ۳ آیین‌نامه مذکور مقرر کرده بود: «هرگاه محکوم به اعدام زن حامله باشد یا زنی باشد که تازه وضع حمل کرده، اجرای حکم اعدام تا ۳ ماه بعد از وضع حمل به تعویق می‌افتد.»

در بند ۲ ماده ۴۸۴ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۰ نیز حاملگی از جمله موجبات تأخیر در اجرای مجازات به شمار می‌آید. قانون‌گذار پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مقررات پراکنده‌ای را در این خصوص در مجموعه قوانین کیفری پیش‌بینی کرده است. مواد ۹۱ و ۹۲ قانون مجازات اسلامی، در باب حدود و ماده ۲۶۲ در باب قصاص، حاملگی را از جمله علل تأخیر اجرای کیفر تا زمان وضع حمل، حتی بعد از وضع حمل، تا زمان رفع خطر مرگ از طفل به حساب آورده است. این امر در ماده ۶ آیین‌نامه نحوه اجرای احکام قصاص، رجم، قتل، صلب، اعدام و شلاق، مصوب ۱۳۸۲ نیز در مفهوم وسیع‌تری مورد حکم قرار گرفته است. بدین معنا که علاوه بر قصاص، تأخیر اجرای کیفر اعدام در معنای عام در این حالت پیش‌بینی شده است. البته بعد از وضع حمل، تأخیر اجرای کیفر را در صورتی که لطمه به سلامتی طفل به سبب قطع شیر مادر وارد آورد، تا رسیدن طفل به سن دو سالگی پیش‌بینی کرده است. فلسفه و معنای چنین حکمی، جلوگیری از ورود ضرر به شخص ثالث اعم از حمل و طفل، در اثر اجرای کیفر در مورد محکوم حامله است که بیانگر اصل شخصی بودن مجازات است. مطابق نظر مشهور فقها، تفاوتی بین حمل مشروع و یا نامشروع وجود ندارد. (خویی، ۱۹۷۵، ۱۳۸)

در اسناد بین المللی هم بر مبنای اصل شخصی بودن مجازات، این حکم پیش‌بینی شده است. از جمله در بند ۵ ماده ۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی آمده است: «حکم اعدام در مورد زنان باردار قابل اجرا نیست...» توجه به مقررات پیش‌بینی شده در مرتبط با این موضوع ما را به این نتیجه می‌رساند که قلمرو اصل شخصی بودن کیفر، کیفرهایی است که در اثر اجرای آنها علاوه بر مجرم، موجبات ورود ضرر مستقیم بدنی به شخص یا اشخاص ثالث فراهم آید. اما در مورد کیفرهای سالب و محدود کننده آزادی، حاملگی و شیردهی از جمله عوامل تأخیر اجرای کیفر در مورد مجرمان زن به حساب نیامده است. به همین دلیل ماده ۲۹۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ مقرر می‌دارد «کودک شیرخوار را از مادری که محکوم به حبس یا تبعید شده نباید جدا نمود، مگر اینکه مادر با رضایت، او را به پدر یا یکی از نزدیکان دیگرش بسپارد» این حکم در تبصره ماده ۶۵ آیین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها نیز مورد تأیید قرار گرفته است. با توجه به فلسفه اصل شخصی بودن مجازات و لحاظ آثار و تبعات ناگوار زندان بر روحیه افراد و وضع نامناسب کنونی زندان‌ها، اجرای مجازات در این حالت حداقل به همان نسبت اجرای کیفرهای بدنی در مورد زنان حامله و شیرده، موجبات ورود ضرر مستقیم بدنی به شخص ثالث (حمل یا طفل) را فراهم می‌آورد. در مورد مجازات‌های مالی نیز تا حدودی وضع به همین ترتیب است؛ زیرا با توجه به مقررات کنونی ایران از جمله قانون نحوه اجرای محکومیت مالی و ماده ۶۹۶ قانون مجازات اسلامی، بازداشت محکوم علیه در این حالت و به لحاظ عجز از پرداخت محکوم به مالی اعم از جزای نقدی، دیه و عدم دسترسی به اموال وی، پیش‌بینی شده است. بنابراین احتمال بازداشت در این حالت نیز وجود دارد و در نهایت این امر موجبات ورود ضرر مستقیم بدنی به شخص ثالث (حمل یا طفل) را همانند حبس، به دنبال دارد. انتظار دارد مقنن در این باره همانند بند ۲ ماده ۴۸۴ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۰، حاملگی و شیردهی را از موجبات تأخیر در اجرای مجازات به طور کلی و بدون ذکر نوع مجازات، قرار دهد تا به فلسفه اصل شخصی بودن مجازات که جلوگیری از ورود ضرر مستقیم بدنی به شخص ثالث است، جامه عمل پوشانده شود.

۱-۲- اصل احتیاط در دماء

این اصل در حقوق کیفری ایران، یکی از مبنای تأخیر در اجرای برخی کیفرها به شمار آمده است. بر این اساس، لزوم استیذان اولیاءدم از ولی امر قبل از اجرای قصاص در قانون مجازات اسلامی مورد حکم قرار گرفته است. طبق قانون مجازات اسلامی قصاص تنها کیفری است که

اجرای آن، مستلزم اذن ولی امر یا فرد منصوب از طرف اوست. قانون گذار در مواد ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۶۹ قانون مجازات اسلامی، اقدام ولی دم یا مجنی علیه به استیفای قصاص را مقید به اذن ولی امر کرده است. البته ولی امر می تواند این اختیار را به افراد دیگری نیز تفویض کند. در مورد قصاص، در قرآن کریم آیات متعددی به طور مستقیم یا غیر مستقیم بر حق مقابله به مثل در اجرای قصاص تاکید کرده است و در هیچ یک از این آیات، به طور صریح و یا ضمنی به ضرورت اذن ولی امر قبل از اجرای حق قصاص اشاره نشده است.^(۱)

برخی از فقهای امامیه و عامه، استیفای قصاص، بدون اذن ولی امر (حاکم یا سلطان) را منع و بر لزوم استیذان تاکید کرده اند. این عده از فقها بنا به دلایل؛ خطیر بودن امر دماء مردم، لزوم احتیاط در دماء و لزوم مراجعه به حاکم به منظور اجتناب از تجاوز و خطا و ضرورت اجتهاد جهت ثبوت قصاص این امر را ضروری می دانند. (شهید ثانی، ۱۹۷۵، ص ۴۷۶- طوسی، بی تا، ص ۲۰۵- طوسی، ۱۴۱۶، ص ۱۰۰- شیخ مفید، ۱۴۴۰، صص ۶۱-۷۰- ابن قدامه، بی تا، ص ۳۹۳- علامه حلی، ۱۴۱۵، ص ۴۶۳- عوده، ۱۳۷۳، ص ۲۶۰- مرکز تحقیقات فقهی معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۱، صص ۱۶۰-۱۵۹)

برخی از فقها هم بنا به دلایلی چون: اطلاق آیه شریفه «مَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا» و اصل برائت ذمه از توقف قصاص و استیفای آن بر استیذان از غیر مستحق، قائل به عدم لزوم استیذان هستند. (شیخ طوسی، ۱۴۱۶، ص ۵۶- روحانی، ۱۴۱۴، صص ۱۸-۱۷، فخرالمحققین، ۱۳۸۹، ص ۶۲۲- عاملی، بی تا، ص ۴۳۵- عبدالعزیز، ۱۹۹۷، ص ۲۳) برخی دیگر از فقها هم، قایل به اولی بودن استیذان ولی امر در قصاص هستند. (خویی، پیشین، ص ۱۲۸- شهید ثانی، بی تا، ص ۹۴- علامه حلی، ۱۴۱۰، ص ۱۹۹- مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، پیشین، صص ۶۱-۱۶۰) پذیرش لزوم استیذان ولی امر در قصاص اعم از قصاص نفس و عضو طبق مواد ۲۰۵ و ۲۶۹ قانون مجازات اسلامی، بر مبنای اصل احتیاط در دماء پذیرفته شده است، زیرا قصاص، کیفر سنگینی است و جهت رعایت کلیه شرایط و جوانب آن و جلوگیری از تجاوز و تخطی از اندازه جنایت، لزوم این امر مورد حکم قانون گذار قرار گرفته است. در صورتی که حکم قصاص نفس یا عضو قطعی شده باشد، مادام که اذن ولی امر در ارتباط با اجرای آن اخذ نشود، قابلیت اجرا نداشته و تا اخذ اذن ولی امر به تاخیر می افتد. در حال حاضر مقام رهبری بر اساس ماده ۲۰۵ قانون مجازات اسلامی، به موجب بخشنامه های ۵۸۵۹/۷۰- ۱۳۷۱/۱/۸ و ۱۳۷۸/۷/۲۵- ۱/۷۸/۷۱۶۱ این اختیار را به رئیس قوه قضاییه تفویض کرده است.

۱. آیات ۱۷۸، ۱۷۹ سوره مبارکه بقره و ۴۵ سوره مائده و ۳۳ سوره اسراء

۱-۳- اصل لزوم رعایت مماثلت در اجرای کیفر

در مقررات کیفری ایران به تأسی از فقه اسلامی، به تبع تعیین برخی از کیفرهای شرعی از جمله قصاص، شرایط اجرای آن نیز بیان شده است. کیفر قصاص مبتنی بر سزادهی است و علاوه بر عمدی بودن عمل مجرمانه، مماثلت و برابری مهم‌ترین اصل آن است که در صورت عدم امکان رعایت آن، قصاص جانی قابل اجرا نخواهد بود. (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۵- الجزیری، ۱۴۲۲، ص ۱۲۷۳)

این نکته در ماده ۱۴ قانون مجازات اسلامی به این شرح مورد تصریح مقنن قرار گرفته است: «قصاص کیفری است که جانی به آن محکوم می‌شود و باید با جنایت او برابر باشد.» این تساوی و مماثلت بین جنایت و کیفر در مواد دیگر همان قانون از جمله ماده ۲۷۶، مورد تأکید قرار گرفته است. در بحث قصاص عضو، علاوه بر لزوم شرایط قصاص نفس، شرایط اضافی دیگر در ماده ۲۷۲ قانون مجازات اسلامی، پیش‌بینی شده است. این شرایط عبارتند از: تساوی اعضاء در سالم بودن، تساوی اعضاء در اصلی بودن، تساوی در محل عضو مجروح یا مقطوع، عدم تلف جانی یا عضو دیگر وی و بیشتر نشدن قصاص از جنایت. وقتی که در اجرای قصاص، رعایت مماثلت ممکن نباشد، دیه جایگزین آن شود. به دلیل بیم تلف جانی یا عضو دیگر او و نقض اصل برابری و مماثلت در قصاص، باید اجرای قصاص در هوای معتدل و نه هوای گرم و یا سرد انجام گیرد. این امر در ماده ۲۸۱ قانون مجازات اسلامی مورد حکم قرار گرفته است. برای حصول اطمینان و رعایت اصل برابری قصاص با جنایت، مطابق ماده ۲۷۹ قانون مجازات اسلامی باید «... حدود جراحات کاملاً اندازه گیری شود و هر چیزی که مانع از استیفای قصاص یا موجب ازدیاد آن باشد، باید برطرف شود»؛ زیرا آنچه جانی به آن محکوم شده است، قصاص عضو یا جرح است و نمی‌توان استیفای حقی را برای ایراد ضرر به وی مورد بهره برداری قرار داد. (رهامی، ۷-۱۳۶۷، ص ۸۵)

حتی بحث بیم سرایت زخم به سایر اعضای محکوم یا بیم تلف جانی در اثر اجرای کیفر در هوای گرم یا سرد مطابق ماده ۹۶ قانون مجازات اسلامی موجب تأخیر اجرای حد شلاق می‌شود. به اعتبار همین اصل، بیماری محکوم بر اساس ماده ۹۳ قانون مجازات اسلامی و ماده ۵ آیین‌نامه نحوه اجرای احکام قصاص، رجم، قتل، صلب، اعدام و شلاق موضوع ماده ۲۹۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری (مصوب ۱۳۸۲/۹/۴) موجب تعویق اجرای کیفرهای مذکور می‌شود.

۱-۴- اصل توجه به اهداف کیفر

ساده‌ترین و بدیهی‌ترین هدف کیفر، سزا دادن مرتکب جرم برای ارباب دیگران و جلوگیری از تکرار جرم است. در یک تحلیل دقیقتر، ارباب، شیوه یا ابزاری برای رسیدن به هدف کلان یعنی پیشگیری یا کاهش جرم است. (Avadino, 2002, P.21)

در صورتی با اجرای مجازات در مورد محکوم این هدف برآورده می‌شود که وی از کمال عقل برخوردار باشد تا بتواند اثر رنج آوری و در نتیجه اثر اربابی و سزادهی کیفر را حس کند. در غیر این صورت به هیچ یک از اهداف پیش‌بینی شده برای کیفر نمی‌رسیم. از مصادیقی که به لحاظ برآورده نشدن اهداف کیفر، باید اجرای کیفر را به تأخیر انداخت، مستی، بی‌هوشی و جنون در حین اجرای مجازات است. اجرای کیفر در حق مجرمان مست، بی‌هوش و یا مجنون با اهداف مد نظر کیفر در تعارض است و تنبیه مرتکب و سایرین اصلاً معنا و مفهومی ندارد. (احمدی، ۱۳۸۶، ص ۴۴)

در بندهای (a) ۱ و (b) ۱ ماده ۳۱ اساسنامه دادگاه کیفری بین‌المللی، تعریف مشابهی از جنون و مستی ارائه شده، لیکن یکی ناشی از بیماری دماغی و دیگری ناشی از مصرف مواد سکر آور دانسته شده است. (میرمحمدصادقی، پیشین، ص ۲۸۱)

مطابق ماده ۱۷۷ قانون مجازات اسلامی «حد وقتی جاری می‌شود که محکوم از حالت مستی خارج شده باشد.» با توجه به برآورده نشدن اهداف کیفر شلاق در حالت مستی، تأخیر اجرای کیفر مختص حد شرب خمر نبوده و مطلق مجازات‌های بدنی باید در چنین حالتی تا رفع آن به تأخیر افتد. قانون مجازات اسلامی، جنون در حین اجرای مجازات را از مواد اسقاط کننده کیفر محسوب نکرده است. مواد ۹۵ و ۱۸۰ قانون مجازات اسلامی و ماده ۲۸۹ قانون آیین دادرسی کیفری مؤید این مدعاست. در حالی که از اجرای مجازات در این حالت هیچ هدفی دنبال نمی‌شود و باید هنگام بهبودی و افاقه، کیفر مورد نظر به مرحله اجرا در آید. (حبیب‌زاده، ۱۳۸۵، ص ۲۷۱)

در ماده ۱۸-۱۵۸ پیش نویس لایحه آیین دادرسی کیفری جدید، همانند گذشته، جنون حادث پس از صدور حکم، مسقط کیفر تعزیری و بازدارنده شناخته نشده است، اما تعویق اجرای حکم تا زمان افاقه محکوم علیه (به استثنای کیفرهای مالی) پیش‌بینی شده است. قانون‌گذار ایران در خصوص بی‌هوشی در حین اجرای مجازات هم موضوع را مسکوت گذاشته است در حالی که اجرای کیفر در این حالت، منافی هدف سزادهی مجازات بوده، در نتیجه تنبیه مرتکب و تنبه دیگران را در پی ندارد. (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۴، صص ۷۱-۷۰)

توجه به اهداف و ویژگی‌های کیفر مارا به این نتیجه می‌رساند که اجرای کیفرهای بدنی، سالب

و محدود کننده آزادی در حالت‌های جنون، بیهوشی و مستی، کاری عبث و بیهوده است و باید در حالت افاقه و رفع آن حالت‌ها، این‌گونه کیفرها را بر مجرم تحمیل کرد، اما اجرای کیفرهای مالی و سالب حق، در وضعیت‌های مذکور به لحاظ اینکه با مسأله ناتوانی محکوم مست، مجنون یا بیهوش ارتباطی ندارد، بلامانع است

۱-۵- جبران اشتباه‌های قضایی

مقام قضایی، مانند هر انسان دیگری در معرض اشتباه و خطر است. رشد فزاینده شمار قوانین و پرونده‌های مطرح و پیچیدگی و روابط اجتماعی در جوامع انسانی، مصون بودن قاضی از اشتباه و خطا را منتفی کرده است. عدالت اقتضا دارد که راهی برای جبران خطاهای قضایی وجود داشته باشد. از این رو قانون‌گذار کشورهای مختلف، راه‌های اعتراض به احکام قطعی کیفری یا طرق اعتراض فوق‌العاده به احکام را در مجموعه قوانین کیفری خود پیش‌بینی کرده‌اند. از جمله این راه‌ها اعاده دادرسی است که قانون‌گذار این موضوع را در ماده ۲۵۲ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر کرده است. مطابق ماده ۲۷۴ همان قانون، رأی دیوان عالی کشور در خصوص پذیرش اعاده دادرسی، اجرای حکم را در صورت عدم اجرا تا اعاده دادرسی و صدور حکم مجدد به تعویق خواهد انداخت. البته با اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب دادگاه‌های عمومی و انقلاب، طبق تبصره ۵ ماده ۱۸ آن قانون، مرجع تجویز اعاده دادرسی، شعبه تشخیص دیوان عالی کشور اعلام گردید و پذیرش درخواست اعاده دادرسی توسط شعبه تشخیص دیوان، اجرای حکم را در صورت عدم اجرا تا اعاده دادرسی و صدور حکم مجدد به تعویق می‌انداخت. اکنون با اصلاح مجدد ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، طی ماده واحده مصوب ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ مجلس شورای اسلامی، شعبه تشخیص پس از رسیدگی به پرونده‌های موجود منحل می‌گردد و مرجع تجویز اعاده دادرسی در مورد پرونده‌های موجود در شعبه تشخیص، آن شعب بوده و در سایر موارد مطابق ماده ۲۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری، شعب دیوان عالی کشور است. البته مطابق ماده واحده موصوف، در مواردی که رأی صادره به تشخیص رییس قوه قضاییه خلاف بین شرع باشد، این تشخیص به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی محسوب و پرونده حسب مورد به مرجع صالح برای رسیدگی ارجاع شود. پیش‌بینی چنین راه‌های اعتراض به احکام قطعی، در جهت جبران خطاهای قضایی است تا بار سنگین مجازات بر دوش اشخاص ناکرده بزه تحمیل نشود.

۱-۶- سایر موارد

حقوق کیفری ایران به تبعیت از فقه اسلامی به صورت خواسته یا ناخواسته، موانعی دیگری را در مسیر اجرای برخی از کیفرها پیش‌بینی نموده است. به‌عنوان مثال، در کیفر قصاص به‌لحاظ حق الناس بودن، در مرحله اجرای حکم، تقاضای اولیای دم یا مجنی علیه به ترتیب در قصاص نفس و قصاص عضو، موضوع ماده ۲۱۹ قانون مجازات اسلامی، پرداخت فاضل دیه در خصوص شرکت در قتل و قتل زن توسط مرد، موضوع مواد ۲۱۲ و ۲۰۹ قانون مجازات اسلامی، پرداخت سهم دیه در بحث تعدد اولیای دم و اختلاف آنها در قصاص، موضوع ماده ۲۶۴ قانون مجازات اسلامی و رأی وحدت رویه شماره ۳۱ - ۶۵/۸/۲۰ هیات عمومی دیوان عالی کشور، از شرایط اجرای قصاص است. اگر حکم قصاص منوط به انجام یکی از عوامل فوق باشد، پس از انجام آن، قابل اجراست. البته در این موارد قانون‌گذار ظرف زمانی معین را پیش‌بینی نکرده است و همین امر باعث عقیم ماندن پرونده اجرایی به صورت نامحدود و تحمیل نوعی مجازات مضاعف یعنی مجازات حبس به لحاظ قرار تأمین صادره که معمولاً از نوع قرار بازداشت موقت است، بر محکوم می‌شود. البته در مواد ۱-۱۵۴ و ۲-۱۵۴ لایحه آیین دادرسی کیفری جدید راهکارهایی محدود به این شرح در این مورد پیش‌بینی شده است؛ هرگاه اجرای مجازات منوط به درخواست محکوم‌له باشد و در تقاضای اجرای آن، بدون داشتن عذر موجه، تأخیر کند، به دستور قاضی اجرای احکام کیفری به وی ابلاغ می‌شود ظرف سه ماه تصمیم خود را در خصوص اجرای حکم اعلام کند. در صورت سپری شدن این مدت و عدم وصول درخواست اجرای حکم بدون عذر موجه، قاضی اجرای احکام کیفری با تجدیدنظر در قرار تأمین، تخفیف لازم را اعمال می‌کند. در این صورت، چنانچه محکوم‌علیه در حبس نباشد و یا پس از تخفیف قرار از حبس آزاد شود، پرونده به طور موقت بایگانی می‌شود. چنانچه مجازات محکوم‌علیه، قصاص نفس باشد، اعمال مقررات ماده فوق، منوط به تقاضای دادستان و موافقت رییس کل دادگستری استان می‌باشد و هرگاه اجرای حکم قصاص منوط به پرداخت فاضل دیه باشد و ولی دم تمکن پرداخت نداشته باشد، در صورتی وقوع جرم به نحوی باشد سبب جریحه‌دار شدن عواطف و احساسات عمومی و اخلال شدید در نظم عمومی شده و تأخیر در اجرای حکم، احساس امنیت عمومی را مختل کند، به تقاضای دادستان مجری حکم و تأیید رییس قوه قضاییه، فاضل دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود. قانون‌گذار در بحث دیات هم به تبعیت از فقه اسلامی، مهلت‌هایی را حسب نوع جرم (عمد، شبه عمد، خطای محض) جهت پرداخت طبق ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی مقرر کرده است، چنانچه کیفر قطعی تعیینی در مرحله اجرا از نوع دیه باشد و مهلت مقرر منتفی نشده باشد به اجرا گذاشته نمی‌شود و نمی‌توان محکوم را به

پرداخت دیه قبل از حلول اجل تعیینی الزام کرد. در مورد عفو هم، طبق ماده ۳-۱۵۴ لایحه آیین دادرسی کیفری جدید، هرگاه محکوم به سلب حیات، در غیر جرایم مستوجب حد و قصاص پس از لازم الاجرا شدن حکم و تا سه روز پیش از اجرای آن درخواست عفو کند، به دستور دادگاه صادر کننده حکم، اجرای آن تا اعلام نتیجه از سوی کمیسیون عفو و بخشودگی به تأخیر خواهد افتاد. کمیسیون مزبور مکلف است به این تقاضا در اسرع وقت رسیدگی و نتیجه را به دادگاه اعلام کند.

۲- آثار تأخیر اجرای کیفر

علل تأخیر در اجرای کیفر، واجد آثار اجتماعی و حقوقی ذیل است:

۲-۱- آثار اجتماعی

در یک معنا جرم، مفهومی حقوقی، انسانی و اجتماعی است، مفهومی حقوقی است زیرا در قانون تعریف می‌شود. واقعیت انسانی و اجتماعی است زیرا توسط انسان در اجتماع ارتکاب می‌یابد. بنابراین واکنش اجتماعی علیه آن و تأخیر در اجرای این واکنش هم دارای آثار اجتماعی است. به عبارت دیگر کیفر و موجبات تأخیر در اجرای آن باید دارای پذیرش اجتماعی باشد. منظور از پذیرش اجتماعی لحاظ سلیقه‌های شخصی مردم نیست، بلکه مد نظر قرار دادن و نگاه ایجاد شده در جامعه نسبت به یک کیفر مخصوص یا نظام کیفری است. به عبارت دیگر، جلوه بیرونی کیفر و نظام کیفری در پرتو قضاوت‌های مردم یک جامعه مد نظر است. (صفری، ۱۳۸۴، ص ۱۴۸)

قسمت اعظم مشروعیت نظام کیفری با تأثیر گذاری مثبت آن بر مرتکبان جرایم و بر افرادی که احياناً فکر ارتکاب را در سر می‌پروراند، توجیه و تأمین می‌شود. لذا توجه به افکار عمومی در قضاوت نسبت به خوب یا بد بودن یک نظام یا تأثیر یک کیفر خاص و علل تأخیر در اجرای آن ضروری و اجتناب ناپذیر است.

در مرحله اجرا باید کیفر مورد حکم، پس از قطعیت فوری اجرا شود؛ زیرا با اجرای فوری و سریع آن، هدف‌های مورد نظر از وضع و اجرای کیفر تأمین می‌شود که از آن به عنوان اصل فوریت در اجرای مجازات تعبیر می‌شود. (احمدی، همان)

جامعه با اجرای سریع کیفر در مورد مجرم، احساس امنیت و آرامش خاطر می‌کند و شهروندان به قوانین و هنجارهای پذیرفته شده در آن جامعه احترام می‌گذارند و دیگر به نقض قوانین و هنجارهای جامعه خود فکر نمی‌کنند. گاهی عواملی در مرحله اجرای کیفر حادث می‌شود که عمل به اقتضای اصل فوریت در اجرای کیفر، ناعادلانه جلوه گر می‌شود؛ زیرا اجرای فوری کیفر

در این موارد با اصول مسلمی همچون اصل شخصی بودن مجازات، اصل توجه به اهداف کیفر، اصل رعایت مماثلت در اجرای کیفر و... تعارض پیدا می‌کند. از این رو جامعه در هنگام مواجهه با این گونه موارد، در صورتی احساس آرامش و امنیت می‌کند و عمل حاکمیت عمومی را عادلانه می‌پندارد که اجرای کیفر باید به لحاظ تعارض با اصول مورد احترام، به تأخیر بیافتد. به عبارت دیگر، جامعه در این موارد حکم عادلانه و توأم با انصاف را در تأخیر اجرای کیفر به جهت رعایت اصول دیگر می‌بیند. در غیر این صورت آثار و واکنش‌های منفی یعنی موضع‌گیری عمومی در جامعه نسبت به حاکمیت عمومی ایجاد، و حالت تنفر نسبت به دستگاه قضایی ایجاد می‌شود.

۲-۲- آثار حقوقی

تأخیر اجرای کیفر به نوبه خود واجد آثار حقوقی است. در حقوق کیفری ایران، این تأخیر با توجه علل آن می‌تواند دارای آثار زیر باشد:

۲-۲-۱- مرور زمان اجرای کیفر

امروزه مرور زمان تأسیس حقوقی بسیار مهم و ارزنده، با کاربرد فراوان است. به جرأت می‌توان گفت که اگر مرور زمان در جامعه‌ای مورد پذیرش قرار نگیرد، نظم و انضباط در آن جامعه مختل می‌شود. در مسایل کیفری نیز مرور زمان همین حالت را دارد. عدم پذیرش مرور زمان باعث می‌شود تا مراجع قضایی با دعوای قدیمی روبرو شوند که اتخاذ تصمیم و اجرای حکم درباره آنها با مشکلات زیادی مواجه است. منظور از مرور زمان گذشتن مهلتی است که به موجب قانون پس از سپری شدن آن، تعقیب متهم و یا اجرای حکم قطعی کیفری موقوف می‌شود. (آخوندی، ۱۳۸۶، ص ۲۸۱)

مقنن جمهوری اسلامی ایران طبق مواد ۱۷۳ و ۱۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ سه نوع مرور زمان را پیش‌بینی کرده است: ۱- مرور زمان شکایت ۲- مرور زمان تعقیب ۳- مرور زمان اجرای حکم.

قانون‌گذار در مسایل کیفری، مرور زمان را فقط در مورد مجازات‌های بازدارنده و اقدامات تأمینی و تربیتی پذیرفته است و در مورد کیفر قصاص، حدود، دیات و تعزیرات این امر را نپذیرفته است. هر چند قانون‌گذار تفکیک مشخص بین مجازات‌های بازدارنده و تعزیرات قایل نشده است و همین امر موجب ابهام و رویه‌های مختلفی در مراجع قضایی شده است. چنان‌چه در مرحله اجرای حکم، حکم قطعی کیفری از نوع مجازات بازدارنده بوده و به جهت مواجهه با یکی از علل تأخیر، مهلت تعیینی طبق ماده ۱۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری جهت اجرای آن سپری شود، دیگر کیفر

مورد حکم به جهت شمول مرور زمان قابل اجرا نیست. این موضوع در اثر مواجهه با عامل تأخیر در مرحله اجرای حکم حادث شده است. مقنن طبق ماده ۱۷۴ قانون مذکور به صورت مطلق عدم اجرای حکم قطعی صادره در خصوص مجازات‌های بازدارنده و اقدامات تأمینی و تربیتی را به هر علت و پس از سپری شدن مهلت‌های تعیینی غیر قابل اجرا می‌داند، در حالی که باید بین موجبات قانونی تأخیر در اجرای کیفر و سایر عوامل تفکیک قایل شد و علل قانونی تأخیر در اجرای کیفر را باید از جمله موارد تعلیق مرور زمان محسوب کرد. پس به علت و جهتی خاص، مرور زمان جاری متوقف می‌شود و پس از زوال آن علت و جهت، وقفه ایجاد شده در مرور زمان هم خاتمه یافته و در نتیجه مرور زمان ادامه پیدا می‌کند و مدت پس از زوال جهت و علت تعلیق، به مدت قبل از تعلیق اضافه می‌شود و بر اساس آن، مدت مرور زمان محاسبه می‌گردد. (واحدی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۵-۱۰۶؛ آشوری، ۱۳۸۱، ص ۱۹۲) زیرا این علل تأخیر به لحاظ مبانی خاص، اجرای کیفر را به تأخیر می‌اندازند و نباید در نهایت موجب اسقاط کیفر تعیینی گردند. سپری شدن زمان در این حالت به جهت عارض شدن علل قانونی پیش‌بینی شده با مبانی خاص است. این امر نباید موجب رهایی مجرمان از زیر بار مجازات به جهت شمول مرور زمان شود. هر چند مقنن ایران، موضوع مرور زمان را به صورت محدود و فقط در مورد مجازات‌های بازدارنده و اقدامات تأمینی و تربیتی پذیرفته است. در حالی که نباید ظرف زمانی مربوط به علل قانونی تأخیر در اجرای کیفر را جز ظرف زمانی مرور زمان محسوب کرد و این ظرف زمانی را باید از موارد تعلیق مرور زمان قلمداد کرد تا موجب رهایی افراد بزهکار از زیر بار کیفر نشود.

۲-۲-۲- اصلاح احکام نادرست

تردیدی نیست که مقام قضایی نیز همانند هر انسان دیگری عاری از اشتباه و خطا نیست. به همین دلیل قانون‌گذاران کشورهای مختلف، راهکارهای اعتراض به احکام عادی اعم از عادی و فوق‌العاده را جهت اصلاح این خطاها در مجموعه مقررات خود پیش‌بینی نموده‌اند. پیش‌بینی طرق فوق‌العاده اعتراض به احکام در امور کیفری از جمله اعاده دادرسی و اعلام خلاف بین شرع بودن احکام توسط مقنن جمهوری اسلامی، تلاشی در همین راستاست. درخواست اعمال راه‌های اعتراض باعث تأخیر در اجرای احکام کیفری می‌شود؛ زیرا اجرای احکام کیفری که احتمالاً در معرض ابطال و رد شدن هستند، غیر قابل جبران است. چه بسا خود این علل پیش‌بینی شده در نهایت با رسیدگی مجدد و انجام تحقیقات لازم، منجر به اسقاط کیفر و صدور حکم برائت شود. به عبارت دیگر پیش‌بینی چنین راه‌هایی موجب اصلاح خطاها و اشتباه‌های قضایی شده و از اجرای کیفرهای نامتناسب و نادرست جلوگیری می‌نماید.

۲-۲-۳- رهایی اشخاص غیر بزهکار از کیفر

توجه به مبانی علل تأخیر در اجرای کیفر ما را به این نتیجه می‌رساند که در برخی موارد، اشخاص غیر بزهکار را از کیفر رهایی می‌بخشد. همین امر عین صواب است؛ زیرا نباید اشخاصی را که در ارتکاب جرم دخالتی نداشته‌اند مجازات کنیم. اصل شخصی بودن مجازات به ما حکم می‌کند که کیفر به جز بر شخص مجرم، بر اشخاص دیگری تحمیل نشود. حاملگی و شیردهی بر همین مبنا موجب تأخیر در اجرای کیفر می‌گردند. در صورتی که کیفر فوراً در مورد زنان حامله و شیرده به اجرا درآید، موجب ضرر به شخص ثالث بی‌گناه که همانا جنین یا طفل است می‌شود. با تأخیر اجرای کیفر در این حالات، افراد ناکرده بزه از کیفر رهایی یافته، فقط شخص مجرم به مجازات می‌رسد.

۲-۲-۴- اثر بخشی کیفر

آسیب رسانی به دیگران ولو تحت عنوان مجازات به خودی خود و بدون در نظر گرفتن اهداف قوی و عوامل موجه مورد قبول عامه، امری ناپسند و قبیح است. بنابراین آسیب رسانی به دیگران یا همان اعمال کیفر نسبت به اشخاص، نیاز به توجیه قوی اخلاقی دارد؛ زیرا اعمال کیفر ولو در خفیف‌ترین شکل آن، با همه یا یکی از حقوق مسلم تعارض دارد. با این وصف، وقتی به مرحله اجرای کیفر رسیدیم، باید به همه موانع سر راه آن نیز توجه کنیم تا اجرای کیفر در آن شرایط، پسندیده تلقی شود یا چنین جلوه نماید. در نتیجه چون مجازات کردن بر خلاف اصل و حتی بالاتر از آن، مذموم و ممنوع است، اقتضای اصل یا رعایت احتیاط و آینده نگری ایجاب می‌کند تا از اجرای مجازات در برخی موارد دست برداشت و آن را به تأخیر انداخت. در واقع باید به این سؤال پاسخ داد که چگونه مجازات کنیم تا به اهداف تعیین شده برسیم و یا دست کم نتیجه معکوس نگیریم. لذا در مرحله اجرای کیفر باید در تعقیب و برآورد کردن هدف‌های مورد نظر آن یعنی ارعاب، سزادهی و اصلاح بود. (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۷، صص ۲۵-۱۵- اردبیلی ۱۳۸۰، ص ۱۲۸)

چنانچه عواملی در این مرحله حادث شود که اجرای فوری کیفر با هدف‌های مورد نظر آن در تعارض قرار گیرد، به ناچار باید کیفر تعیینی به تأخیر افتد. به عنوان مثال، می‌توان از بروز حالت‌هایی همچون جنون، بی‌هوشی، مستی برای محکوم نام برد. اجرای مجازات در حالت جنون، مستی و یا بی‌هوشی، فاقد اثر بخشی لازم است. چه بسا آحاد جامعه اجرای کیفر را در این حالت ظالمانه و به دور از انصاف تلقی می‌کنند. البته باید گفت اجرای کیفرهای بدنی و سالب و محدود کننده آزادی در هنگام حدوث این حالات با اهداف تعیینی از برای کیفر در تعارض است و جهت اثربخشی کیفر باید مجازات مورد نظر را در هنگام حدوث این وضعیت‌ها تا بروز حالت افاقه به تأخیر

انداخت. ولی اجرای کیفرهای مالی و سالب حق به لحاظ عدم ارتباط آنها با مسأله ناتوانی شخص محکوم فاقد اشکال به نظر می‌رسد.

۲-۲-۵- تحمیل مجازات مضاعف بر محکوم

همان‌طور که تأخیر اجرای کیفر در برخی موارد به لحاظ رعایت اصول مسلم حقوق کیفری، امری پسندیده و منطبق با عدالت و انصاف است، گاهی علل تأخیر در اجرای کیفر خود موجب تحمیل مجازات مضاعف بر محکوم می‌شود. از این منظر، علل تأخیر امری ناپسند جلوه می‌نماید؛ زیرا محکوم در این حالت مجازاتی را تحمل می‌کند که اصلاً مورد حکم نبوده است. مصداق بارز در این خصوص، علل تأخیر در اجرای مجازات قصاص همچون عدم درخواست اجرای قصاص از سوی اولیای دم یا مجنی علیه به ترتیب در قصاص نفس و عضو، عدم پرداخت تفاضل دیه و یا عدم پرداخت سهم دیه است. در اثر عدم انجام این موارد در هنگام مواجهه با آن، محکوم به قصاص، مجازات حبس ناشی از قرار تأمین صادره را متحمل می‌شود در حالی که مجازات وی، قصاص و نه حبس است. هرچند طبق بخشنامه‌های شماره ۱۷۷۷/۱۰۷۸-۱/۲۵ و ۱۳۷۸/۱۰/۲۵ و ۱۷۹/۳۶۶۲۷-۱/۷۹/۳۰ رییس قوه قضاییه، راهکاری جهت آزادی محکومان به قصاص پیش‌بینی شده است، اما کارایی آن بسیار محدود است. بنابراین به نظر می‌رسد مقنن باید جهت انجام این موارد، مهلتی معین کند و در صورتی که صاحب حق، ظرف این مدت برای انجام آن، اقدام نکرد حق قصاص وی ساقط، تا اقدامات لازم دیگر در خصوص محکوم در پرونده اجرایی به عمل آید. (صانعی، ۱۳۸۴، صص ۲۰۰-۱۹۹)

همان‌طوری که اگر تأخیر اعلام رد یا قبول توسط موصی له موجب تضرر ورثه موصی باشد، مطابق ماده ۸۳۳ قانون مدنی، حاکم موصی له را مجبور می‌کند که تصمیم خود را معین نماید. مبنای این تصمیم، قاعده لاضرر است. بنابراین قانون‌گذار می‌تواند بر مبنای همین قاعده، جهت جلوگیری از تحمیل مجازات مضاعف بر محکوم به قصاص، قایل به مهلت معینی جهت انجام موارد خواسته شده، در خصوص کیفر قصاص شود. چنان‌چه ظرف مهلت تعیینی، صاحبان حق اقدام به انجام خواسته مورد نظر نکردند، حق قصاص آنان ساقط می‌شود تا اقدامات بعدی در پرونده اجرایی صورت گیرد. (احمدی، پیشین، ص ۶۵) البته راهکار محدودی در این مورد در لایحه آیین دادرسی کیفری جدید در مواد ۱۵۴-۱ و ۱۵۴-۲ پیش‌بینی شده است.

نتیجه

هدف این مقاله شناخت مبانی علل تأخیر در اجرای کیفر در حقوق ایران و آثار ناشی از آن است تا قبل از هر چیز مخاطبین را به اهمیت بیش از پیش نقش کلیدی قضات و سایر دست اندرکاران نظام قضایی در اعمال کیفر آگاه نماید. کیفر قطعی باید طبق اصل فوریت در اجرای مجازات به اجرا درآید اما گاهی به لحاظ عارض شدن عللی ویژه با مبانی خاص، کیفر تعیینی به تأخیر می‌افتد. همین تأخیر، واجد آثار اجتماعی و حقوقی ویژه‌ای است. علل تأخیر در حقوق ایران، علاوه بر داشتن آثار مثبت، در برخی موارد، دارای آثار منفی همچون تحمیل مجازات مضاعف بر محکوم نیز است. امید است مقنن در این راستا با پیش‌بینی راهکارهای ویژه، این آثار منفی را محو سازد و در مواردی هم به جهت عارض شدن عللی همچون بی‌هوشی و جنون در حین اجرای مجازات قایل به تأخیر اجرای مجازات تا رفع این حالات شود.

فهرست منابع

۱. ابن قدامه، عبدالله، المغنی، دارالکتاب العربی، بیروت، جلد ۹، بی‌تا.
۲. احمدی، انور، موجبات قانونی تأخیر در اجرای مجازاتها در حقوق ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس، اردیبهشت ۸۶.
۳. آخوندی، محمود، آیین دادرسی کیفری، تهران، نشر میزان، جلد ۵، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۴. اردبیلی، محمدعلی، حقوق جزای عمومی، تهران، نشر میزان، جلد ۲، چاپ سوم، ۱۳۸۰.
۵. آشوری، محمد، آیین دادرسی کیفری، تهران، انتشارات سمت، جلد ۱، چاپ هفتم، ۱۳۸۱.
۶. الجزیری، عبدالرحمن، الفقه علی المذاهب الاربعه، بیروت، دارابن حزم، چاپ اول، ۱۴۲۲هـ ق.
۷. حبیب زاده، محمد جعفر و احمدی، انور، جنون از دیدگاه حقوق کیفری ایران، ماهنامه حقوقی، فرهنگی و اجتماعی دادرسی، سال دهم شماره ۵۵، ۱۳۸۵.
۸. حسین روحانی، محمد صادق، فقه الصادق، مؤسسه دارالکتاب، جلد ۲۶، چاپ سوم، ۱۴۱۴هـ ق.
۹. خولی، ابوالقاسم، مبانی تکمله المنهاج، نجف، مطبعة الاداب، جلد ۲، ۱۹۷۵م.
۱۰. رهامی، محسن، تقریرات حقوق جزای اختصاصی ۱ (جرایم علیه تمامیت جسمانی اشخاص)، ۷۷-۱۳۷۶.
۱۱. شهید ثانی، شرح لمعه، انتشارات جامعه النجف الدینی، جلد ۱۰، بی‌تا.
۱۲. شهید ثانی، مسالک الافهام، مؤسسه المعارف الاسلامیه، جلد ۲، ۱۹۷۵م.
۱۳. شیخ طوسی، الخلاف، مؤسسه النشر الاسلامی، جلد ۵، بی‌تا.

۱۴. شیخ طوسی، المبسوط فی فقه الامامیه، المکتبه المرتضویه، جلد ۲، چاپ اول، ۱۴۱۶ هـ.ق.
 ۱۵. شیخ مفید، المقنعه، قم، نشر جامعه المدرسین قم، ۱۳۴۰ هـ.ق.
 ۱۶. صانعی، یوسف، استفتائات قضایی، جزایات، تهران، نشر میزان، جلد ۱، چاپ اول، ۱۳۸۴.
 ۱۷. صفاری، علی، کیفر شناسی، توجیه کیفر، علوم جنایی (گزیده مقالات آموزشی برای ارتقاء دانش دست اندرکاران مبارزه با مواد مخدر)، تهران، انتشارات سلسبیل، جلد ۲، چاپ اول، ۱۳۸۴.
 ۱۸. عاملی، شیخ بهاءالدین، جامع العباسی، تهران، انتشارات فراهانی.
 ۱۹. عبدالعزیز، امیر، الفقه الجنایی فی الاسلام، قاهره، دارالاسلام، للطباعه و النشر، ۱۹۹۷ م.
 ۲۰. علامه حلی، ارشاد الازهان الی احکام الایمان، جامعه المدرسین قم، جلد ۲، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ.ق.
 ۲۱. علامه حلی، مختلف الشیعہ، مؤسسه نشر الاسلامی، قم، جلد ۹، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ.ق.
 ۲۲. عوده، عبدالقادر، التشریع الجنایی الاسلامی، ترجمه ناصر قربان نیا و دیگران، تهران، نشر میزان، جلد ۲، چاپ اول، ۱۳۷۳.
 ۲۳. فخرالمحققین، ابن علامه، ایضاح الفوائد، جلد ۴، چاپ اول، ۱۳۸۹ هـ.ق.
 ۲۴. لنکرانی، محمد فاضل، تفصیل الشریعہ فی شرح تحریرالوسیله [کتاب القصاص]، قم، چاپ العلمیه، ۱۴۰۷ هـ.ق.
 ۲۵. مجموعه آرای فقهی، قضایی در امور کیفری، معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضاییه، جلد ۱، چاپ اول، ۱۳۸۱.
 ۲۶. مجموعه نشست‌های قضایی (۱۷)، مسایل قانون مجازات اسلامی (۵)، معاونت آموزش قوه قضاییه، نشر قضا، چاپ اول، ۱۳۸۴.
 ۲۷. میرمحمد صادقی، حسین، تنوری مجازات (به زبان انگلیسی)، فصلنامه حقوقی شماره ۱۶-۱۵، ۱۳۷۸.
 ۲۸. میرمحمد صادقی، حسین، حقوق کیفری اختصاصی، جرایم علیه اشخاص، تهران، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۶.
 ۲۹. نجفی، محمد حسن، جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام، دارالمکتب الاسلامیه، جلد ۴۲، چاپ ششم
 ۳۰. واحدی، قدرت اله، آیین دادرسی مدنی، نشر میزان و دادگستر، جلد ۳، چاپ چهارم، ۱۳۷۸.
31. Cavadino, M, Dignan, J, The penal system: An introduction, 2002, 3 ed, London, sage.

حق بیان متهم در پرتو نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران

* جواد صالحی

** محمد رضا سخنور

چکیده

در نظام‌های حقوقی پیشرفته جهان، صرف‌نظر از ماهیت جرم ارتكابی و شخصیت متهم، حقوق بنیادین فرد بزه‌کار در قالب قوانین و مقررات و تشکیل نهادهای نظارتی نهادینه شده است. شاکله و بنیان اساسی مقررات کیفری در ارتباط با متهم، اصل برائت است. این اصل ایجاب می‌کند که متهم به طور منصفانه محاکمه شود. لازمه این امر این است که از ادله و اسباب اتهام آگاه شده و در باب آنها سخن بگوید و خواسته خود را بی‌واهمه به مقام تحقیق یا مرجع دادرسی بازگوید و در صورت لزوم اعتراض خود را به تصمیمات اعلام کند.

کلید واژه‌ها: متهم، اصل برائت، حق بیان، حق اعتراض، سکوت

* عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور کرمان

** وکیل پایه یک دادگستری

درآمد

انسان از بدو دریافت عنوان اتهام و ورودش به چرخه رسیدگی کیفری، دچار برخی محدودیت‌ها، تصمیمات و اقدامات تحمیلی از سوی اصحاب دستگاه عدالت کیفری به خویشتن می‌شود. طبیعی است که برخی از این اقدامات با طبع آزادی خواه انسان و رعایت کرامت انسانی وی همخوانی نداشته باشد. حتی ممکن است برخی از این اقدامات، این احساس را در او ایجاد یا تقویت نماید که این اقدامات، یک سویه و جبری است. این در حالی است که فطرت انسانی و روحیه آزادی خواه انسان، از کمالاتی است که خداوند متعال در نهاد او قرار داده است. به موجب چنین خصوصیتی، هر انسانی حق دارد نسبت به تصمیمات و اقداماتی که دیگران برای او می‌گیرند، اظهارنظر و حتی اگر چنین اقداماتی را ناعادلانه دید، بدان اعتراض نماید. این مساله با درنظر گرفتن احتمال وجود درصدی از خطاء حتی در اعمال قانونی ضابطین دادگستری و مقامات قضایی تقویت می‌شود.

از این جاست که مقنن در چارچوب احترام به «حق بیان»، برخی امتیازات را برای متهم در نظر می‌گیرد تا متهم بتواند به محض مواجهه با اقداماتی که مولفه‌های این حق را نادیده گرفته است، بدان اعتراض نماید و مقامات قضایی مکلف به پیگیری و برطرف کردن آثار سوء آن باشند. بررسی مولفه‌های این حق که از نظر صاحبان این قلم، شامل حضور در دادگاه و دفاع از خود شخصاً یا توسط وکیل، ارائه دلایل و شواهد، رد دادرسان، کارشناسان، وکلاء، مترجمین و شهود، درخواست احضار شهود و مطلعین و مواجهه حضوری با آنان، درخواست مواجهه حضوری با شهود و جرح آنها، منع اجبار به اقرار، شهادت و سوگند، اعتراض به تحقیقات، قرارها و احکام و برخورداری از آخرین دفاع می‌باشد، موضوع این نوشتار است.

۱- حضور در دادگاه و دفاع از خود، شخصاً یا توسط وکیل

کمیته حقوق بشر در تفسیر کلی این حق اظهار داشته است که متهم یا وکیل او باید از حق شرکت و دفاع فعال در تمام مراحل تحقیق و رسیدگی برخوردار باشند. قسمت چهارم بند ۳ ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی^(۱) (زین پس، میثاق) و قسمت سوم بند ۳ ماده ۶ کنوانسیون

۱. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی یکی از عهدنامه‌های سازمان ملل متحد بر پایه اعلامیه جهانی حقوق بشر است. این میثاق در سال ۱۹۶۶ تصویب شد و در ۲۳ مارس ۱۹۷۶ رسمیت یافت. این میثاق از حقوق بنیادینی مثل حق دادرسی عادلانه، حق رهایی از توقیف یا بازداشت خودسرانه، حق رهایی از شکنجه و رفتارهای غیرانسانی حمایت می‌کند.

اروپایی حقوق بشر^(۱) (زین پس کنوانسیون اروپایی) تصریح کرده‌اند که متهم حق دارد در محاکمه حاضر شود و شخصاً یا توسط وکیل منتخب از خود دفاع نماید و چنان چه وکیل نداشته باشد، از حق داشتن وکیل مطلع گردد. قسمت «الف» بند ۲ ماده ۸ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر^(۲) (زین پس، کنوانسیون آمریکایی) و قسمت «ب» بند ۱ ماده ۷ منشور آفریقایی حقوق بشر (زین پس منشور آفریقایی) نیز چنین تضمینی را پیش‌بینی کرده‌اند.

از مواد ۱۸۰ و ۲۱۷ قانون آیین دادرسی کیفری (زین پس؛ ق.آ.د.ک)، حق حضور متهم در دادگاه و دفاع از خود شخصاً یا توسط وکیل استخراج می‌شود. این حق اگرچه در جرایم حدود الله برای دادگاه الزامی شناخته شده است؛ اما در سایر موارد چنین صراحتی وجود ندارد و اجازه رسیدگی غیابی داده شده است. در حالی که چنین اجازه‌ای در برخی موارد، موجب شده است تا قضات دقت و پی گیری کافی در ابلاغ واقعی احضارنامه به متهم و یا اعزام واقعی مامورین برای جلب متهم را نداشته باشند و بدون حضور متهم به اصدار رای بپردازند.

۲- ارائه دلایل و شواهد

متهم حق دارد در دفاع از خود، دلایل و شواهدی را ارائه دهد و دادگاه مکلف به بررسی دلایل و شواهد ابراز شده از طرف متهم است. زیرا اگر دادگاه یکی از دلایل مورد استناد متهم را نادیده بگیرد و به هر دلیلی از ملاحظه و ارزیابی آن خودداری کند، منصفانه بودن محاکمه مخدوش است. بند «ب» شق ۳ ماده ۶ کنوانسیون اروپایی نیز به این امر اشاره دارد. اگر متهمی در جهت دفاع از خود به دلایل و مدارکی استناد نماید که در مراجع و موسسات دولتی و یا وابسته به دولت است، مطابق ماده ۱۰۵ ق.آ.د.ک، قاضی رسیدگی کننده مکلف به مطالبه آن دلایل و اطلاعات و بررسی آن‌ها است و مقامات مذکور مکلف به ارائه دلایل و اطلاعات مذکور می‌باشند. در بند ۵ ماده ۱۹۳ همین قانون نیز قاضی مکلف است به دلایل جدیدی که از طرف متهم یا وکیل او به دادگاه تقدیم می‌شود، رسیدگی نماید. عدم رعایت این تکلیف، علاوه بر نقض حکم صادره در مراجع بالاتر، موجب محکومیت انتظامی برای مقام قضایی متخلف است.

۱. کنوانسیون اروپایی حقوق بشر مصوب ۴ نوامبر ۱۹۵۰ در رم - ایتالیا است که از تاریخ ۳ سپتامبر ۱۹۵۳ لازم الاجراء می‌باشد.

۲. کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر معروف به پیمان «سن خوزه» توسط دول عضو سازمان کشورهای آمریکایی (این سازمان در سال ۱۹۴۸ به موجب منشور بوگوتا تاسیس شده است و دارای ۳۵ عضو از کشورهای قاره آمریکاست و تاکنون ۲۵ عضو آن به این کنوانسیون ملحق شده‌اند). در سال ۱۹۶۹ به امضاء رسیده است. این کنوانسیون تا حد زیادی به کنوانسیون اروپایی حقوق بشر شباهت دارد.

۳- رد دادرسان، کارشناسان، وکلاء، مترجمین و شهود

در مورد رد دادرسان و قضات، اگر قاضی دادگاه به رغم دارا بودن جهات رد، به رسیدگی خود ادامه دهد، تصمیم او فاقد اعتبار خواهد بود و از موجبات نقض رأی صادره است. در خصوص مترجمین و شهود نیز طبق ماده ۲۰۳ ق.ا.د.ک رد یا قبول مترجم و شهود به نظر دادگاه بوده و نظر دادگاه قطعی می‌باشد. لیکن اگر بعداً اثبات شود که قاضی، مرتکب تخلف شده و رعایت موازین قانونی را از نظر رد کارشناسان و... نکرده است، محکومیت انتظامی خواهد داشت. برخورداری از این حق برای متهم در مواد ۴۶، ۵۰، ۱۸۷ و ۲۰۳ ق.ا.د.ک پیش‌بینی شده است. متهم می‌تواند در مواردی که بیم نقض بی‌طرفی می‌رود، اقدام به رد دادرسان، کارشناسان، وکلاء و مترجمین و شهود نماید. در اسناد بین‌المللی اشاره‌ای به این موارد نشده است.

۴- درخواست احضار شهود و مطلعین

گاهی اتفاق می‌افتد که متهم برای زدودن اتهام از خویش لازم باشد، به اطلاعات شهود و مطلعین استناد کند. از این رو بدیهی است که متهم بتواند از دادگاه تقاضا کند تا شهود و مطلعین وی را برای روشن شدن قضیه احضار نماید و قاضی مکلف به پذیرش این درخواست است. اما روشن است که به صرف معرفی گواه یا مطلع از سوی متهم، قاضی اقدام به احضار ایشان نمی‌نماید، بلکه باید قاضی لازم بداند که چنین احضار و تحقیقی از معرفی شدگان صورت بگیرد. به نظر می‌رسد از عبارت قانون نیز همین برداشت استنباط می‌شود تا قاضی «به معرفی شاکی... یا به تقاضای متهم...» و یا حتی تشخیص خود، حضور شهود و مطلعین را «...لازم بداند» (ماده ۱۴۸ ق.ا.د.ک). حکم شماره ۹۷۶ - ۱۳۱۹/۴/۳ دیوان عالی کشور نیز موید این معناست. در این حکم آمده است که «احضار اشخاص به عنوان گواه بسته به نظر دیوان جنایی است. پس اگر موضوع در نظر دادگاه بر اثر بازجویی‌ها روشن بوده و احضار گواهان را لازم نداند حاضر کردن آنها مخالف اصول نخواهد بود». با این وجود رویه قضایی نشان می‌دهد عدم رعایت مقررات ماده ۱۴۸ ق.ا.د.ک در صورتی که واقعاً احضار شهود و مطلعین لازم بوده، ولی دادگاه به این تکلیف عمل نکرده باشد، تخلف انتظامی به شمار می‌رود.^(۱)

۱. حکم شماره ۱۲۸ - ۱۳۰۶/۱۱/۷ دادگاه انتظامی قضات

۵- درخواست مواجهه حضوری با شهود و جرح آنها

در اسناد بین‌المللی حقوق بشر حق درخواست مواجهه با شهود مخالف، صراحتاً اشاره شده است. در شق ۵ بند ۳ ماده ۱۴ میثاق آمده است که متهم حق دارد «از گواهانی که علیه او گواهی می‌دهند، پرسش‌های خود را بپرسد یا بخواهد که از آنها پرسش‌هایی بشود و گواهانی که به نفع او گواهی می‌دهند، با همان شرایط گواهان علیه او احضار شده و از آنها پرسش‌هایی بشود». شق ۴ بند ۳ ماده ۶ کنوانسیون اروپایی نیز به متهم حق داده است تا «... از شهودی که علیه وی شهادت داده‌اند سوال کند یا بخواهد که از آنان سوال شود، ...».

ماده ۱۹۸ ق.ا.د.ک، حق پرسش و سوال متهم از شهود طرف مقابل را پیش‌بینی کرده است، که ظاهراً حکم این ماده جزء قواعد آمره است. به موجب این ماده به نظر می‌رسد دادگاه تکلیف دارد که حق طرف مقابل برای پرسش از شاهد را به او اعلام نماید. اگرچه این امر شاید باعث گردد که «شهود کمرو و درون‌گرا در چنین دادرسی برای ادای شهادت حاضر نشوند...» (Samaha, 1996, p.563) بنابراین اگر دادگاه، شهادت شهود یک طرف را استماع کند و طرف مقابل هم سخنی نگوید، نمی‌توان گفت که سکوت طرف مقابل دلیل آن است که پرسشی از شاهد ندارد. به نظر می‌رسد تذکر این مطلب به طرف مقابل باید در صورت جلسه دادگاه قید شود، در غیر این صورت از جهات تعقیب انتظامی قاضی به حساب می‌آید.

به نظر می‌رسد به موجب چنین مقرراتی، دادگاه موظف است متهم را از حق احضار شهود موافق و مواجهه با شهود مقابل آگاه سازد. هم‌چنان که موظف است در صورت درخواست متهم، شهودی را که در غیاب وی شهادت داده‌اند، مجدداً فراخوانده و در حضور متهم شهادت آنان را استماع نماید. در مورد جرح شهود نیز برابر مواد ۱۶۸ و ۱۷۲ ق.ا.د.ک، متهم این حق را دارد که شهود طرف مقابل را جرح نماید.

۶- منع اجبار به اقرار، شهادت و سوگند

کسب اقرار، اطلاع، شهادت و سوگند باید در کمال امنیت و بنا به اراده شخص صورت گیرد. بنابراین اقرار، اطلاع، شهادت یا سوگندی که از راه اجبار، شکنجه و تهدید تحصیل شود، فاقد اعتبار قانونی بوده و محکومیت مستند به چنین اقراری در معرض بطلان است (نوربهاء، ۱۳۸۶، ص ۱۸۹). افزون بر این، اگره و اجبار متهم در پاسخ به پرسش‌ها در حین بازجویی، از مصادیق بارز تجاوز به حقوق دفاعی متهمان است و دادگاه‌ها ملزم‌اند که به چنین اظهاراتی ترتیب اثر ندهند.

اکراه و اجبار متهمان برای اخذ اقرار از طریق اعمال شکنجه‌های جسمی یا روحی صورت می‌گیرد. شکنجه عبارت است از تحمیل عمدی و غیرقانونی^(۱) درد و رنج مستمر روحی یا جسمی بر دیگری به منظور کسب اطلاعات یا اخذ اقرار که بوسیله یا به دستور مأموران یا مستخدمین دولتی انجام می‌گیرد (صادقی، ۱۳۸۱، ص ۴). شکنجه شامل «هر فعل عمدی که توسط آن درد یا صدمه شدید، اعم از جسمی یا روحی، به منظور نیل به اهدافی از قبیل کسب اطلاعات یا اقرار از قربانی یا شخص ثالث، مجازات قربانی برای عملی که وی یا شخص ثالث مرتکب شده یا مظنون به ارتکاب آن است، مرعوب نمودن یا اعمال فشار بر قربانی یا شخص ثالث^(۲)، یا به هر علتی که بر مبنای تبعیض، از هرگونه، هنگامی که چنین درد یا صدمه‌ای توسط یک مأمور رسمی یا تحت نظارت وی یا با رضایت یا سکوت وی در ظرفیت رسمی اش صورت می‌پذیرد، بر شخص وارد گردد...» می‌باشد.^(۳)

قاعده منع شکنجه قاعده‌ای جهانی بوده و در هر شرایط اطلاق دارد. تقریباً همه اسناد بین‌المللی به ممنوعیت شکنجه تصریح دارند. ماده ۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر^(۴) (زین پس؛ اعلامیه)، در این رابطه تصریح داشته است که «هیچ کس را نمی‌توان تحت شکنجه جسمی و روحی قرار داد». ماده ۷ میثاق نیز مقرر داشته است که «هیچ کس را نمی‌توان مورد آزار و شکنجه یا رفتارهای خشن و غیرانسانی یا موهن قرار داد». میثاق در شق ۷ از بند ۳ ماده ۱۴ این چنین ادامه می‌دهد که «هرکس متهم به ارتکاب جرمی شود این تضمین را خواهد داشت که مجبور نشود که علیه خود شهادت دهد و یا به مجرم بودن اعتراف نماید». ماده ۲۰ اعلامیه اسلامی حقوق بشر (زین پس، اعلامیه اسلامی)، ماده ۳ کنوانسیون اروپایی، ماده ۲ کنوانسیون آمریکایی و ماده ۵ منشور آفریقایی نیز با عبارات مشابهی، بر نهی شکنجه و امر به رعایت حرمت انسان‌ها به هنگام بازداشت و بازجویی صراحت دارند.

۱. از شرط غیرقانونی بودن درد یا صدمه متوجه می‌شویم که شکنجه «...شامل درد یا صدمه‌ای نیست که صرفاً ناشی از درد یا صدمه ذاتی ضمانت اجرای قانونی یا منتج از آنها می‌باشد» (ماده ۱ کنوانسیون بین‌المللی منع شکنجه و دیگر رفتارها و مجازات‌های بی‌رحمانه، غیرانسانی یا موهن، ۱۹۸۴) (زین پس؛ کنوانسیون منع شکنجه) (امیر ارجمند، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۹۵).

۲. منظور از اشخاص ثالث می‌تواند اطرافیان یا خانواده فرد قربانی باشد.

۳. ماده ۱ کنوانسیون منع شکنجه

۴. اعلامیه جهانی حقوق بشر یک پیمان بین‌المللی است که در دسامبر ۱۹۴۸ در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسیده است و شامل ۳۰ ماده است. این اعلامیه به تشریح دیدگاه سازمان ملل متحد در مورد حقوق بشر می‌پردازد. مفاد این اعلامیه حقوق بنیادی مدنی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که باید انبای بشر در هر کشوری از آن برخوردار باشند را مشخص کرده است.

در حقوق داخلی، اصل ۳۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، صراحتاً توسل به شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع و اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند را ممنوع دانسته و چنین شهادت، اقرار و سوگندی را فاقد ارزش و اعتبار می‌داند. بند ۹ ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی^(۱) نیز ممنوعیت شکنجه جهت اخذ اقرار و یا اجبار متهم به امور دیگر را متذکر شده است، تا این که اگر «هر یک از مستخدمین و مأمورین قضایی یا غیرقضایی دولتی برای این که متهمی را مجبور به اقرار کند او را اذیت و آزار بدنی نماید، علاوه بر قصاص یا پرداخت دیه حسب مورد، به حبس از ۶ ماه تا ۳ سال محکوم...» گردد و «...چنان چه کسی در این خصوص دستور داده باشد فقط دستور دهنده به مجازات حبس مذکور محکوم...» شود و حتی «...اگر متهم به واسطه اذیت و آزار فوت کند مباشر، مجازات قاتل و آمر، مجازات آمر قتل را...» داشته باشد.^(۲)

۷- اعتراض به تحقیقات، قرارها و احکام

تجدیدنظر در احکام جزایی یکی از طرق پیش گیری از تحمیل مجازات به متهمان بی‌گناه و آثار زیان بار احکام ناشی از اشتباهات قضایی است. حتی در شرایطی که صلاحیت، استقلال و بی‌طرفی دادگاه محرز و دیگر تدابیر و معیارهای مربوط به یک محاکمه منصفانه نیز رعایت شده است، نمی‌توان ضرورت تجدیدنظر در احکام را نفی نمود. چراکه اشتباه قضایی دادرسی همیشه ممکن است و احتمال وقوع اشتباه، ولو بسیار اندک و ضعیف، برای چنین ضرورتی کافی است. اما رعایت مقررات فوق، مستلزم وجود دادگاه‌های تجدیدنظر از یک سو و پیش‌بینی مهلت‌های مناسب برای درخواست تجدیدنظر از سوی دیگر است. نه تنها نفی ضرورت یا مشروعیت تجدیدنظر یا عدم تشکیل دادگاه‌های تجدیدنظر یا عدم پیش‌بینی مدت زمان لازم برای درخواست تجدیدنظر، نقض حقی از حقوق اساسی بشر محسوب می‌شود، بلکه تعلل و تأخیر توأم با مسامحه در رسیدگی مجدد،

۱. قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی (۱۳۸۳/۰۲/۱۵) - روزنامه رسمی، ش ۱۱۲۴۹، ۱۳۸۳/۳/۲) از منظر حقوق اساسی، حقوق کیفری، حقوق بشر و به طور کلی در گستره حقوق عمومی قابل بررسی است. این قانون در قالب طرح به مجلس ارائه شد، طرحی که با استفاده از بخشنامه (مورخ ۱۳۸۳/۱/۲۰) ریس قوه قضاییه تهیه و تنظیم شده بود و بیش از یک ماه بعد (یعنی در تاریخ ۱۳۸۳/۲/۱۵) تصویب و به قوانین و مقررات مربوط به آیین دادرسی کیفری افزوده شد. ماده واحده قانون حقوق شهروندی دارای ۱۵ بند است. ۷ بند این قانون (بندهای ۱۴، ۱۲، ۱۱، ۸، ۵، ۳، ۲)، دربرگیرنده حقوق دفاعی متهم از مرحله دستگیری تا صدور حکم و ۷ بند دیگر (بندهای ۱۳، ۱۰، ۹، ۷، ۶، ۱)، شامل حمایت از متهم و مظنون و محکوم در برابر اذیت و آزار در فرایند کیفری می‌باشد (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۶، ص ۵۰ و نیز نجفی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۷).

۲. ماده ۵۷۸ قانون مجازات اسلامی

هم نقض چنین حقی خواهد بود.

حق اعتراض به تحقیقات انجام یافته، قرارها و احکام صادره از دیگر حقوق دفاعی متهم می‌باشد. زمانی که مقام قضایی برای متهم قرار تامین صادر می‌نماید. (اردبیلی، ۱۳۸۳، ص ۲۰۴)؛ طبیعی است که متهم نسبت به این تصمیم سالب یا محدودکننده آزادی اش حق اعتراضی داشته باشد تا علاوه بر اعمال کنترل بر اقدامات قاضی صادرکننده قرار توسط قاضی دیگر، موجب شود تا با احتیاط قاضی صادرکننده قرار در تعیین قرار بازداشت، از لطامت جبران ناپذیر بازداشت افراد کاسته شود. از این رو مقنن سعی کرده است در این مسیر گام بردارد تا به موجب آن محکوم علیه هر چند بسیار محدود، حق تجدیدنظر در احکام صادره را بیابد. با رعایت چنین حقی او فرصت جدیدی برای بازنگری در روند رسیدگی و مطابقت دادن حکم با مواد قانونی را از سوی قضاتی غیر از قضات صادرکننده حکم بدوی بیابد. صرف نظر از نتیجه‌ای که از این مرحله به دست می‌آید، این امتیازی است برای متهم اطمینان خاطری به وجود می‌آید که هیچ اشتباهی در صدور حکم علیه او صورت نگرفته است.

از همین جاست که رعایت این حق نه تنها در قوانین داخلی، بلکه در اسناد بین المللی نیز مورد اشاره قرار گرفته است. بند ۵ ماده ۱۴ میثاق در این رابطه مقرر داشته است «هر کس به خاطر ارتکاب جرمی محکومیت یافته حق دارد که محکومیت و مجازات او از سوی دادگاهی بالاتر موافق قانون، مورد رسیدگی مجدد واقع شود». این حق در قسمت هشتم بند ۲ ماده ۸ کنوانسیون آمریکایی نیز پیش‌بینی شده است. کنوانسیون اروپایی درباره این حق و تضمین اجرای آن ساکت است. اما ماده ۲ پروتکل شماره ۷ کنوانسیون، چنین سکوتی را جبران نموده و از ضرورت مراعات حق تجدیدنظر محکومان سخن گفته است.

حق اعتراض متهم در قوانین داخلی نیز طی مواد ۳۳، ۲۰۵ و ۲۳۲ ق.ا.د.ک و بندهای «ن» و «ط» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (۱۳۸۱) پیش‌بینی شده است. به موجب ماده ۳۳ ق.ا.د.ک، متهم می‌تواند ظرف ۱۰ روز به قرار بازداشت اعتراض نماید. طبق ماده ۲۳۲ ق.ا.د.ک نیز متهم (محکوم علیه) به حق اعتراض به احکام صادره را دارد. ماده ۲۳۲ ق.ا.د.ک، آرای قابل تجدیدنظرخواهی را محدود به جرایمی دانسته است که مجازات قانونی آنها؛ اعدام، رجم، حد، قصاص نفس و اطراف، دیه بیش از خمس دیه کامل، حبس بیش از ۳ ماه، شلاق، جزای نقدی بیش از پانصد هزار ریال، حکم به ضبط اموال بیش از یک میلیون ریال، مصادره اموال و انفصال از خدمت می‌باشد.^(۱) در

۱. ضمن این که رویه قضایی نیز موید همین رویکرد است. (رای وحدت رویه ش ۱۳۷۵/۱۰/۱۸ - ۶۱۳ هیات عمومی دیوان عالی کشور و نظریه مشورتی شماره ۷/۲۴۰۶ - ۱۳۸۰/۳/۲۱ اداره حقوقی قوه قضاییه).

مورد اعتراض به قرارها نیز بندهای «ط» و «ن» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، مراتب اعتراض متهم را به قرارهای صادره و مدت اعتراض را ذکر کرده است.

برخورداری محکوم علیه از حق اعتراض و تجدیدنظرخواهی نسبت به احکام کیفری، حق مطلق و غیرقابل اسقاط است. این همان چیزی است که به لحاظ ارتباط جرایم با حفظ نظم عمومی و الزامات حقوق بشری (صالحی - صمدی، ۱۳۸۷، ص ۲۴) در محکومیت‌های کیفری و فلسفه تحمیل آن بر مجرمان واقعی برای اصلاح و تربیت آنها، قابل برداشت است. لذا شکی نیست که «تسلیم محکوم علیه به حکم صادره در امور کیفری حق اعتراض او را در مهلت قانونی پس از ابلاغ حکم، از وی سلب نمی‌نماید. چون قوانین جزایی صرفاً جنبه خصوصی و فردی ندارند تا با گفتن اعتراض ندارم، اسقاط حق تلقی شود...» (نظریه ش ۷/۳۴۰۶-۱۳۸۰/۳/۳۱ اداره حقوقی قوه قضاییه). بنابراین در صورت اعتراض یا تجدیدنظرخواهی محکوم علیه و بقاء مهلت قانونی باید از اجراء یا ادامه اجراء حکم خودداری شود، تا تجدیدنظرخواهی صورت گیرد و نتیجه آن مشخص شود.

۸- برخورداری از حق آخرین دفاع

در قانون آیین دادرسی کیفری سابق، اخذ آخرین دفاع هم در پایان تحقیقات مقدماتی و هم در مرحله رسیدگی تکلیفی قانونی برای دادگاهها محسوب می‌شد و عدم رعایت آن نیز تخلف انتظامی بود (آشوری، ۱۳۸۲، ص ۹۳). این در حالی است که آخرین دفاع، در حقیقت آخرین کلام متهم است (آخوندی، ۱۳۸۷، ج ۶، ص ۵۴). فلسفه اخذ آخرین دفاع این است که برای تأمین بیشتر حقوق دفاعی متهم به وی یادآوری شود که دلایل ابرازی او کافی نبوده و برای آخرین بار به او فرصت داده می‌شود تا چنانچه دلیل اظهار جدیدی دارد، ابراز کند. مطابق رویه قضایی نیز آخرین دفاع در صورتی اخذ می‌شود که دلایل کافی برای محکومیت متهم وجود داشته باشد. در اسناد بین‌المللی اشاره صریحی به این حق متهم نشده است.

در قانون آیین دادرسی کیفری فعلی اخذ آخرین دفاع به استناد بند ۵ ماده ۱۹۳ ق.ا.د.ک اختصاص به مرحله رسیدگی به شرط حضور متهم دارد. ولی با اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، بند «ک» ماده ۳ قانون مذکور اخذ آخرین دفاع در مرحله تحقیقات مقدماتی را نیز لازم می‌داند. از این رو هنگامی که تحقیقات به پایان می‌رسد، بایستی آخرین دفاعیات متهم اخذ گردد. اگر دادگاهی اجازه آخرین دفاع را به متهم ندهد و بدون آن حکم صادر کند، برخلاف نص صریح قانون رفتار کرده است.

نتیجه

حق بیان متهم در کلیه مراحل دادرسی، یکی از حقوق و آزادی‌های وی در دستگاه قضایی است. مؤلفه‌های سازنده حق بیان که شامل حضور در دادگاه و دفاع از خود شخصاً یا توسط وکیل، ارائه دلایل و شواهد، رد دادرسان، کارشناسان، وکلاء، مترجمین و شهود، درخواست احضار شهود و مطلعین و مواجهه حضوری با آنان، درخواست مواجهه حضوری با شهود و جرح آنها، منع اجبار به اقرار، شهادت و سوگند، اعتراض به تحقیقات، قرارها و احکام و برخورداری از آخرین دفاع می‌باشد، ضامن تحقق دادرسی عادلانه و در نهایت تحمیل مجازات قانونی است که به تعاملات دستگاه عدالت کیفری با متهم برمی گردد.

در نظام تقنینی جمهوری اسلامی ایران بسیاری از این مؤلفه‌ها در قوانین موضوعه پیش‌بینی و مورد حمایت قرار گرفته‌اند. تا حدی که می‌توان گفت، از این حیث، بیشتر مصادیق حق بیان متهم، هماهنگ با اعلامیه‌های جهانی حقوق بشر و کنوانسیون‌های بین‌المللی می‌باشند.

فهرست منابع

۱. آخوندی، محمود، آیین دادرسی کیفری (دادسرا و کیفرخواست)، ج ۶، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۷.
۲. آشوری، محمد، حقوق بشر و مفاهیم مساوات، انصاف و عدالت، تهران، گرایش، ۱۳۸۲.
۳. اردبیلی، محمدعلی، تفهیم اتهام یا حق اطلاع از موضوع و دلایل اتهام، مجله تحقیقات حقوقی، دانشگاه شهید بهشتی، ش ۴۳، ۱۳۸۳.
۴. امیر ارجمند، اردشیر، مجموعه اسناد بین‌المللی حقوق بشر، ج ۱، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۱.
۵. صادقی، محمد هادی، ممنوعیت شکنجه در حقوق اسلام، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، ش ۱، ۱۳۸۱.
۶. صالحی، جواد و محمد صمدی، تعارض ادله کیفری از منظر دادرسی عادلانه، تعالی حقوق، ش ۲۸-۲۷، ۱۳۸۷.
۷. نجفی، رضا، مفهوم حقوق شهروندی و تضمین حقوق قضایی شهروندان در نظام حقوقی ایران، پایان نامه دوره کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه تهران (پردیس قم)، ۱۳۸۴.
۸. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، رویکرد جرم شناختی به قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی، مجله تعالی حقوق، ش ۱۴-۱۳، ۱۳۸۶.
۹. نوربها، رضا، شکنجه در کنوانسیون ۱۹۸۴ سازمان ملل متحد، مجله کانون وکلاء، ش ۱۴۹-۱۴۸، ۱۳۸۶.

10. Samaha, Joel(1996), Criminal Procedure, 3rded, West Publishing Company.

قاعده عدم ضمان امین در فقه و حقوق

* محمد خانی

چکیده

قاعده عدم ضمان امین (استیمان)، یکی از مهم‌ترین قواعد فقهی است که فقها در ابواب گوناگون فقه در مورد آن بحث کرده‌اند. طبق این قاعده، امین اعم از این که امانت او مالکی باشد یا شرعی، نسبت به تلف مالی که در ید او قرار دارد، ضامن نمی‌باشد. به عبارت دیگر ضمان قهری ناشی از ید، از وی برداشته می‌شود. البته عدم ضمان او منوط به عدم تعدی و تفریط است. برخی از آیات قرآن کریم، روایات، عقل و اجماع، مستندات این قاعده به شمار می‌آیند. علاوه بر این، دلیل‌های چهارگانه، بنای عقلاء و سیره مسلمین نیز بر شناسایی این قاعده دلالت دارند. این قاعده از چنان گستره و شمولی برخوردار است که در ابواب مختلف فقه (ودیعه، عاریه، مضاربه، وکالت، اجاره، رهن و مانند آن) مورد بررسی قرار گرفته و قانون‌گذار نیز در قانون مدنی به موارد و مصادیق آن در ابواب گوناگون تصریح کرده است. مواد ۱۶۸-۳۲۸-۴۹۳-۵۵۶-۵۶۹-۶۱۰-۶۱۶-۶۸۴ - ۹۵۲ قانون مدنی از شناسایی این قاعده در حقوق ایران حکایت می‌کند.

کلید واژه‌ها: امین، امانت، تعدی و تفریط، ضمان، اذن

درآمد

هرچه زندگی جوامع بشری گسترده‌تر می‌شود و روابط حاکم بر آن پیچیده‌تر می‌شود، لوازم و مقدماتی جهت رفاه بشر فراهم می‌گردد، لیکن مشکلات و گرفتاری‌هایی نیز در زندگی پدید می‌آید. یکی از مسائل مهم جوامع بشری، روابط حقوقی میان انسان‌هاست. در مورد اصل قاعده عدم ضمان امین کمتر اختلاف نظر است. اما در گستره به کارگیری آن در فقه و قانون مدنی اختلاف است. در این نوشتار به مستندات، تمامیت و استثنائات قاعده عدم ضمان امین می‌پردازیم.

۱- تعاریف

۱-۱- مفهوم قاعده

«قاعده» در لغت به معنای اساس و ریشه است و به این تناسب، ستون‌های خانه را «قواعد» می‌گویند. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «واذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل ربنا تقبل منا انک انت السميع العليم»^(۱) و آن هنگامی که ابراهیم و اسماعیل بنیان‌های خانه خدا را بر می‌افراشتند، گفتند پروردگارا (این کار را) از ما بپذیر، همانا تو شنوا و دانا هستی. قاعده در اصطلاح، امری کلی است که در هنگام شناسایی احکام، بر تمامی جزئیات خود منطبق باشد. (الجوهري، ۱۴۱۴هـ.ق، ص ۱۱۷)

۱-۲- مفهوم عدم ضمان امین (استیمان)

صاحب کتاب «العناوين» در تعریف استیمان می‌فرماید: «استیمان عبارت است از اذن مالک یا شارع در گرفتن مال یا در تصرف در مال برای مصلحت مالک، نه مصلحت گیرنده یا هردو» (مراغی، ۱۴۱۵هـ.ق، ص ۳۹). بر این تعریف ایراد وارد است؛ زیرا مواردی مانند رهن و اجاره را شامل نمی‌شود. بنابراین در تعریف کامل‌تر آن باید گفت: هر گاه از طرف مالک یا شارع به کسی اذن داده شود که در مالی به عنوان حفظ آن برای صاحبش یا به عنوان استفاده از منافع تصرف کند، آن مال

بی‌آن که شخص مأذون، تعدی یا تفریط نموده باشد، تلف گردد، آن شخص ضامن نخواهد بود.

۳-۱- مفهوم ضمان

«ضمان» در لغت به معنای پناه دادن، پذیرفتن و ملتزم شدن به خیری یا امری است و در اصطلاح حقوقی، دو معنی دارد؛ یکی معنی اعم و گسترده آن، که عبارت است از تعهد مال و یا نفس انسان که شامل حواله و کفالت می‌گردد و دیگری معنای اخص آن، که عبارت است از تعهد به مال که در ذمه دیگری قرار دارد و ضمان عقدی می‌باشد. (امامی، ۱۳۷۱، ص ۲۵۲).

«ضمان» در اصطلاح فقها بمعنی «تعهد» و بر عهده گرفتن است و این معنی را در آثار فقها می‌توان یافت. (شهید ثانی، ۱۳۶۷، ص ۱۱۳؛ مقدس اردبیلی، ۱۳۶۹، ص ۱۴۰) و در واقع ضمان إدخال مضمون در عهده ضامن تعریف شده است. ضمان در اصطلاح فقهی نیز از معنای لغوی دور نیفتاده است. اصطلاح ضمان در مورد عقد ضمان نیز به کار رفته است.

۴-۱- مفهوم اذن

اذن از نظر لغوی در معانی زیر به کار می‌رود:

- ۱ - به معنی اعلام؛ چنان که قرآن کریم نیز می‌فرماید: «فأذنوا بحرب من الله و رسوله»^(۱)
- ۲ - اباحه و رخصت؛ چنان که در آیهی شریفه‌ی «فانکحوهن باذن اهلهن»^(۲) نیز به همین معناست که در بعضی کتب فقط همین دو معنی آمده است. (الجوهری، ۱۴۱۳ ه.ق، ص ۲۰۶۸).
- ۳ - مرور زمان؛ مثلاً در آیه «انزله علی قلبک باذن...»^(۳) به همین معنا به کار رفته است یعنی به مرور زمان بر قلب تو نازل کرد.

و از نظر اصطلاحی اذن به معنای زیر به کار می‌رود:

- ۱- اذن، بر طرف نمودن مانعی است که قانون‌گذار بر آن اثری مترتب می‌کند. (عبدالناصر،

۱. (بقره / ۲۷۹)

۲. (نساء / ۲۴)

۳. (بقره / ۹۷)

۱۴۲۰م، ص ۲۲۲).

۲- اذن، رخصت دادن و برداشتن مانع یا اعلام رضایت به آن است. (غروی اصفهانی، ۱۳۶۷ه.ش، ص ۱۳۱).

۳- اذن، بر طرف نمودن و رفع حجری است که معلول رقیّت یا صغر سن است و ساقط نمودن حق (ابوسعید، ۱۹۷۴م، ص ۲۹۹).

۴- اذن، بر طرف نمودن منع و ساقط نمودن حق است (زیلعی، بی تا، ص ۲۰۳) که به نظر می‌رسد عبارت «ساقط نمودن حق» در این تعریف زائد باشد و معنایی بیش از رفع حجر از آن بر نمی‌آید. با جمع بندی تعاریف یاد شده به نظر می‌رسد کاملترین تعریف از اذن چنین باشد. «انشاء رضایت مقنن یا مالک (یا نماینده قانونی او) یا کسی که قانون برای رضایت او اثری قائل شده است، به یک یا چند نفر معین یا اشخاص غیر معین، برای انجام دادن یک عمل حقوقی یا تصرف خارجی. (فصیحی زاده، ۱۳۷۷، ص ۲۶). این تعریف اذن اشخاص و اذن قانونی را در بر می‌گیرد.

۵-۱- مفهوم تعدی

تعدی عبارت از انجام کاری است که باید از آن پرهیز شود و در لغت به معنای تجاوز، زیاده روی و افراط است. تعدی در اصطلاح آن است که شخص امین بر خلاف عهود متعارف، در مال مورد امانت تصرف کند. مثلاً مالک، لباس را به قصد نگهداری به او بسپارد، ولی او لباس را بپوشد و یا شخصی خانه‌ای را به دیگری اجاره داده است که خود و اهل و عیال او در آن سکونت کنند، ولی مستاجر دیگران را نیز در آن خانه سکونت دهد و بدین وسیله باعث ورود ضرر و زیان گردد.

۶-۱. مفهوم تفریط

تفریط، ترک فعلی است که باید انجام شود و کوتاهی از انجام وظیفه و تعهد می‌باشد. از تفریط گاه به عنوان «تهاون» نیز یاد می‌کنند و اصطلاحاً آن است که شخص حافظ مال در نگهداری از مال کوتاهی و سستی کند، به حدّی که مال، ضایع، ناقص، یا تلف گردد. مثلاً نگهبان که باید بیدار باشد، بر اثر خواب باعث تلف مال شود. ماده ۹۵۲ قانون مدنی در تعریف تفریط چنین

می‌گوید: «تفریط عبارت است از ترک عملی که به موجب قرارداد یا متعارف برای حفظ مال غیر لازم است.»

۷-۱- مفهوم تقصیر

علمای حقوق، در تعریف تقصیر اتفاق نظر ندارند. عده‌ای آن را ارتکاب فعل نامشروع می‌دانند، و برخی می‌گویند که تقصیر عبارت است از نقض عهده‌ای از قِبَلِ شخصی که به موجب قانون یا عرف بر عهده داشته است. بعضی دیگر، تجاوز به اعتماد مشروع را تقصیر تلقی می‌کنند. ماده ۹۵۳ قانون مدنی تقصیر را اعم از تفریط و تعدی دانسته است. به علاوه در تبصره ماده ۳۳۶ قانون مجازات اسلامی تقصیر اعم از بی‌احتیاطی، بی‌مبالاتی، عدم مهارت و عدم رعایت نظامات دولتی تعریف شده است. در این ماده، عدم رعایت نظامات دولتی در کنار بی‌مبالاتی و بی‌احتیاطی و عدم مهارت، از مصادیق تقصیر دانسته شده است. لذا تقصیر را طبق قوانین موجود می‌توان چنین تعریف کرد: «تقصیر عبارت است از؛ انجام کار (تعدی) یا عدم انجام کاری (تفریط) که بر طبق مقررات کشور، عرف یا قرار داد، شخص می‌بایست از آن بپرهیزد یا بدان مبادرت ورزد».

۲. مستندات و مدارک قاعده عدم ضمان امین

۲-۱- کتاب

به قول خداوند متعال «ما علی المحسنین من سبیل» یعنی بر شخص محسن نباید سخت‌گیری کرد و واضح است که امین نیز محسن است، در حالی که ضمان سبیل می‌باشد. پس به مقتضای آیه، ضمان منتفی است. عَلَتْ این است که امین از ناحیه شارع و مالک، برای نفع صاحب مال اقدام می‌کند و ضمان بر عهده وی، نوعی زحمت و حرج است که در این آیه شریفه این زحمت و حرج نفی شده است.

۲-۲- روایات

۱- از امام علی (ع) منقول است که فرموده‌اند «لیس علی المؤمن ضمان» بر مؤمن ضمانی نیست. (کلینی، ۱۴۰۷، ص ۲۸۰).

۲- حدیث نبوی (ص) معروف «لیس علی الامین الا الیمین» بر شخص امین جز سوگند چیزی نیست.

این جمله عام است و مفاد آن این است که اگر مال مورد امانت نزد امین تلف یا ناقص یا معیوب شود، هیچ مسؤولیت و ضمانی متوجه امین نیست و کافی است او سوگندی یاد کند تا هر ادعای ضمانی علیه او ساقط شود. (ابوالحسن محمدی، ۱۳۸۵، ص ۶۵) به تعبیر دیگر، بار اثبات تعدی و تفریط به عهده مدعی یعنی صاحب مال است و اگر نتواند ادعای خود را ثابت کند، با سوگند متصرف، مبنی بر عدم تعدی و تفریط، حکم به برائت ذمه او صادر خواهد شد.

۳- روایت امام صادق (ع) به نقل از رسول خدا (ص) که فرموده‌اند «لیس لک أن تتهم من قد ائتمنته» (مجلسی، ۱۴۰۳، ص ۲۴۷) «تو حق نداری نسبت به کسی که او را امین می‌دانی اتهامی وارد سازی.»

۴- روایت أبان بن عثمان از امام باقر (ع) که از ایشان می‌پرسند آیا اگر مال در دست کسی که با آن کار می‌کند تلف شود، ضامن است یا خیر، امام علی (ع) می‌فرمایند «لیس علیه غرم بعد أن یکون الرجل أميناً» چون آن شخص امین بوده بر او پرداخت خسارت لازم نیست. (محقق داماد، ۱۳۸۷، ص ۹۲)

۵- در وسائل الشیعه خبری از قرب الاسناد منقول است که عبدا... بن جعفر از هارون بن مسلم از مسعده بن صدقه از ابی عبدا... (ع) که فرمودند «ایراد اتهام نسبت به امین و اطمینان نسبت به خائن جایز نیست.» (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۶، ص ۱۴۴)

۶- روایت مسعده بن صدقه به نقل از امام صادق (ع) نیز که فرمودند «لیس لک أن تأتمن من خانک و لا تتهم من ائتمنت (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۶ ه.ق، ص ۹۱). «حق نداری کسی را که به تو خیانت کرده امین بدانی و کسی را هم که امین می‌دانی حق اتهام به او را نداری.» استفاده‌ای که از این روایت می‌شود این است که در صورت ادعای خیانت، بار اثبات بر عهده مدعی است و امین برای دفاع از خود در مقام منکر ادای سوگند می‌کند.

۷- مسعده بن زیاد از جعفر بن محمد (ع) به نقل از پدرش و سپس از رسول خدا (ص) روایتی را به همین مضمون نقل می‌کند که می‌فرماید «متهم نمودن امین جایز نیست» (موسوی بجنوردی، همان).

۸- روایت علوی از ابوعبدا... (ع) که می‌فرمایند «لیس علی المستعیر عاریه الضمان و صاحب

العاریه و الوديعه مؤتمن» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷، ص ۳۵۳) که جمله آخر در مقام تعلیل است. به این جهت که عدم ضمان به خاطر امین بودن صاحبش است، لذا از قبیل قیاس منصوص العله می باشد که پس از آن عدم ضمانت را در سایر موارد امانت هم می توان دید.

۹- آنچه بر عدم ضمان امین در موارد خاص دلالت دارد، به گونه ای است که اصطیاد عموم از ملاحظه مجموع این روایات امکان دارد، به صورتی که شکی در آن باقی نمی ماند. این است که حکم عام در تمام ابواب جاری می باشد؛ مانند روایتی در باب ودیعه که از شیخ صدوق (ره) در المقنع آورده شده که می فرماید: «شخصی از امام صادق (ع) سوال می کند که آیا قول مستودع که ثقه هم نیست مورد قبول می باشد؟ فرموده است: «آری» و البته سوگند نیز بر وی نیست.» که عدم اعتبار وثاقت در ودیعه، دلالت بر عدم ضمان دارد در هر امانتی.

۱۰- آنچه دلالت می کند بر این که ضمان مشروط به شرط کردن آن است به گونه ای که اگر اشتراط نباشد، ضمان هم نیست؛ یعنی ضمان وقتی ثابت است که با شرط مخالفت شود، مثل باب اجاره و مضاربه.

۱۱- آنچه دلالت می کند بر ضمانی که متوقف بر تعدی و تفریط است که بیانگر این است که در صورت عدم تعدی و تفریط ضمانی نیست.

نتیجه این که عدم ضمان امین از امور واضح و ثابت است و از مجموع این روایات چنین استفاده می شود که امین خواه از طرف شارع مقدس باشد و خواه از طرف مالک، ضمانی بر وی نیست. در بعضی روایات حتی ادای سوگند هم برای امین لازم شمرده نشده است و در برخی دیگر نیز از ایراد اتهام نسبت به امین نهی شده است. همه اینها نشان دهنده عدم ضمان است مگر در صورت تعدی یا تفریط.

۲-۳- اجماع

از دیگر مدارک عدم ضمان امین، اجماع می باشد. فقهاء در موارد عدیده ای به عدم ضمان امین استناد کرده اند، به طوری که این موضوع به نحو یک کبرای کلی و مسلّم در آمده است. البته محتمل است با وجود دلایل ذکر شده در این خصوص به ویژه روایات فراوان، (مصطفوی، ۱۴۱۷،

ص ۱۸) اجماع مذکور، اجماع اصطلاحی در اصول فقه نباشد که کاشفیت از قول معصوم (ع) در آن مطرح است، بلکه اجماع مدرکی باشد که مستند به ادله و وجوه دیگر است که چنین اجماعی فی نفسه معتبر نیست، بلکه اعتبارش با توجه به معتبر بودن مدرک و دلیلی می‌باشد که اجماع به آن مستند گردیده است.

۲-۴- دلیل عقل و بنای عقلاء

از مواردی که دلالت بر این قاعده می‌کند، دلیل عقل و بنای عقلاست. لذا کسانی که با علم به عدم تعدی و تفریط افرادی را بر چیزی امین قرار می‌دهند، اگر از ناحیه ایشان ضرری بر آنها وارد آید، هم حکم عقل و هم عقلاء عالم در این صورت حکم به عدم ضمان چنین امینی را داده‌اند. مثلاً امینی که عین مستأجره را از ایشان تحویل گرفته در صورتی که عین مستأجره را مثل یکی از اموال خودش حفظ کند، ولی به سبب سماوی که امین در آن دخالتی ندارد تلف شود یا در مورد مستعیری که عین مورد عاریه را متقبل شده و در حفظ آن کوشا باشد، اما در اثر صاعقه، که مستعیر در آن دخالتی ندارد، تلف شود یا در مورد ودیعه وقتی که ودعی را مثل یکی از اموال خودش حفظ کند، لکن سارقی آن را به همراه دیگر اموال خود او سرقت کند، شکی نیست که این ودعی، مستعیر و مستأجر نزد عقلا و اهل عرف ضامن شمرده نمی‌شود.

۲-۵- انتفای سبب

چنان که معلوم است همیشه ضمان از سببی تبعیت می‌کند که اگر آن سبب نباشد، ضمان هم محقق نمی‌شود، که در این مقام سببی برای ضمان محقق نیست. لذا همه‌ی اسباب ضمان در مورد امانت منتفی است و این به خاطر آن است که ید امین، عدوانی و غیر مأذون نیست، و تلف و حتی اتلاف عنوان تفریط نیست. پس در تلف امانت، برای امین ضمانی نیست. البته چنان که مرحوم بجنوردی می‌فرماید «آنچه موجب ضمان می‌شود اتلاف است نه تلف، که قاعده مشهور اتلاف مبین آن می‌باشد که اگر امین تعدی و تفریطی نکند، اتلافی واقع نشده است تا موجب ضمان گردد» (موسوی بجنوردی، پیشین، ص ۱۴۳)

۲-۶- تسالم

در نزد فقهاء بر مدلول قاعده عدم مسؤولیت امین تسالم محقق شده و در ارتباط با آن خلاف و اشکالی بین فقهاء وجود ندارد. لذا امر بر آنها متسالم است. چنان که به عنوان مثال صاحب جواهر می‌فرماید «در زمانی که مستودع ودیعه بگیرد، حفظ آن بر او واجب است...»، همچنین می‌گوید «اگر بدون تعدی و تفریط در آن، مال تلف شود، جبران آن بر مستودع لازم نمی‌شود و همچنین است اگر مال قهراً از او گرفته شود.» احدی در این حکم اختلاف ننموده است بلکه اجماع بر دو قسم آن وجود دارد. به علاوه، اصل برائت ذمه و قاعده ائتمان که مستند آن کتاب و سنت و اجماع و عقل می‌باشد، بیانگر این هستند که ضمانی در این صورت در بین نیست. (مصطفوی، پیشین، ص ۱۱۰)

۲-۷- قاعده غرور «المغرور یرجع الی من غره»

قاعده «غرور» نیز در امانت مصداق ندارد؛ چون مطابق ادله قاعده غرور، آنچه موجب ضمان است، فریب و غرور از ناحیه شخصی نسبت به مال مالک است. در حالی که امانت مصداق غرور و فریب قرار نمی‌گیرد که امین ضامن باشد. به عبارت دیگر فرض بر این است که امین به قصد تغیر مالک، مال وی را تصرف نمی‌کند البته اگر چنین قصدی در کار باشد، دیگر امانت نیست و موجب ضمان برای متصرف خواهد بود که از محل بحث خارج است. (موسوی بجنوردی، پیشین، ص ۵).

۲-۸- قاعده احسان

قاعده معروف احسان که برگرفته از آیه‌ی ۹۱ سوره‌ی مبارکه‌ی توبه است «لیس علی الضعفاء و... ما علی المحسنین من سبیل...» یعنی «بر نیکوکاران عالم از هیچ راه حرج و زحمتی نیست»، نیز دلیل دیگری بر عدم مسؤولیت امین می‌باشد؛ چون امین حکم محسن و نیکوکار را دارد. لذا ضمان امین مستلزم عسر و حرج است؛ چه، این که اگر امین را ضامن بدانیم، باب امانت بسته می‌شود و از این طریق عسر و حرج عظیمی جامعه را در بر می‌گیرد، در حالی که این امر مورد نیاز مردم است و برابر آیات و روایات عسر و حرج منتفی است و باید امور مسلمانان هرچه آسانتر و بهتر انجام شود و در روابط اقتصادی و داد و ستد دچار مشکل نگردند. از آیه‌ی فوق الذکر، دلیل

عقلی بر عدم ضمان امین نیز استفاده می‌شود (موسوی بجنوردی، پیشین، ص ۱۴۵)؛ زیرا اگر بنا را بر این گذاشتیم که امین، محسن و نیکوکار است و قائل شدیم که تعدی و تفریطی هم از سوی ایشان صورت نگرفته و تلف و نقص مال به سببی خارج از اراده و انتساب به امین بوده است، عقل، برای وی غرامت و مسؤولیت را نمی‌پذیرد و آن را قبیح می‌شمارد. قول خداوند متعال در این آیه‌ی شریفه در واقع تقریر و تثبیت این حکم عقلی است.

۲-۹- قاعده علی الید

این قاعده نیز نمی‌تواند مستند ضمان امین قرار گیرد. طبق قاعده‌ی ضمان ید، آنچه موجب ضمان است، ید عدوانی و ظالمانه است. در حالی که ید امین، ید عدوانی نیست چه در امانت مالکی مثل عین مستأجره یا مرهونه در نزد مستأجر و مرتهن و امثال آن و چه در امانت شرعی مثل اموال مجهول المالک نزد مُلْتَقِط و حاکم شرع که ید مأذونه از ناحیه‌ی مالک و شارع است و مشمول ادله‌ی ضمان ید نمی‌شود.

۳- قاعده بودن یا نبودن استیمان

فقها در خصوص عدم ضمان امین به شرط عدم ارتکاب تعدی یا تفریط، دو دیدگاه عمده دارند عده‌ای آن را قاعده مستقل و تام نمی‌دانند و در واقع به قاعده «علی الید» ارجاع می‌دهند. اصل در ید، ضمانی بودن آن است «علی الید مأخذت حتی تؤدیه» و ید امانی اعم از مالکی یا شرعی استثنایی است بر ید ضمانی. بر این مبنا، عدم ضمان امین مگر در صورت تعدی و تفریط، یعنی «استیمان»، یک قاعده مستقل و کامل نیست.

نظر دوم معتقد است «علی الید» قاعده‌ای است و استیمان هم قاعده‌ای دیگر و هر یک در مجرای خود جاری است و لذا استیمان را نمی‌توان به قاعده‌ی «علی الید» ارجاع داد.

دیدگاه کسانی که استیمان را قاعده می‌دانند بر این است که با توجه به در طول هم قرار گرفتن دو وصف امانت داری و خیانت و نیز محدودیت اذن در هر دو نوع امانت، عناوینی از قبیل مقبوض به عقد فاسد، تلف مبیع در دست بایع بعد از عقد و قبل از قبض، بقای مال مغضوب در

دست غاصب، ضمان لقطه، ضمان مال مجهول المالك پس از تصدّق، اكل مال غير در مخمسه، ضمان صانع، ضمان حمال، ضمان مکاری، ضمان اجیر و مانند آن را، استثناء بر قاعده استیمن تصور کرده‌اند.

ذکر این نکته نیز خالی از فایده نیست که عده‌ای از نویسندگان، چنان که گذشت، اذن را متفاوت و اعم از استیمن دانسته‌اند و در تعاریف مربوط و ارائه مصادیق اذن و استیمن بدون بیان ضابطه مضبوط و روشنی عبور کرده و در نتیجه مواردی بالغ بر ده عنوان را از موارد استثناء بر قاعده استیمن به حساب آورده‌اند، تا جایی که برخی از نویسندگان، قاعده استیمن را فاقد کلیت دانسته‌اند. از این رو، ضمن نقل نظر یکی از دانشمندان، بر اشتباهات متصور مروری می‌کنیم تا بی‌وجه بودن استثنائات روشن گردد. «استیمن عبارت از تصرف و وضع ید بر مال غیر است با اذن شارع یا مالک یا هردو، یعنی در هر موردی که اذن شارع یا مالک در قبض مال غیر و در تصرف آن محقق شود، داخل در تحت استیمن می‌گردد و در صورتی که مال تلف شود، بر حسب این قاعده، متصرف یا ذوالید ضامن نیست. ولی باید دانست که این ضابطه کلیت ندارد، چه در بعضی موارد با آن که شخص از طرف مالک یا شارع مأذون در تصرف بوده با این وجود، بر او ضمان مترتب است. از جمله: ۱- مال مجهول المالك، که متصرف با آن که از طرف شارع در صدقه دادن آن مال مأذون است، با این وجود، در صورتی که مالکش معلوم شود باید مال را به وی رد کند. ۲- اكل مال غیر در مخمسه. اگر چه انسان، در تنگنا شرعاً در گرفتن و تناول آن مأذون است، ولی ضمان هم بر او مترتب است ۳- صانع ۴- اجیر ۵- طبیب (دامپزشک) ۶- مکاری ۷- ملاح (که در بحث‌های آینده مفصلاً به اینها خواهیم پرداخت) در همه این موارد نسبت به تصرف مال مأذوند ولی در تلف ضامنند.» (سنگلجی، ۱۳۵۲ه.ش، ص ۴۰)

به طوری که ملاحظه می‌شود، حقوق‌دانان نیز مانند فقها (مراغی، پیشین، ص ۴۵۰) همچنین بعضی از صاحب نظران قواعد فقه (محمدی، پیشین، ۹۱) صرف اذن را کافی ندانسته‌اند، ولی به عنصر لازمی که بتواند اذن را در حد اسقاط یا ممانعت از ضمان ارتقاء دهد، اشاره‌ای نکرده‌اند. در هر صورت به نظر می‌رسد که در این خصوص باید بررسی بیشتری صورت بگیرد تا قاعده مذکور منقح شده و موارد و مصادیق آن به خوبی روشن گردد.

۴ - قلمرو قاعده استیمان (موارد اجتماع اذن و مسؤولیت)

در احکام فقهی مواردی وجود دارد که با وجود اصل امانت بدون تعدی و تفریط نیز ضمان ایجاد می‌گردد که ذیلاً به برخی از آنها اشاره و توضیح داده می‌شود:

۴-۱- مقبوض بالسوم (مأخوذ بالسوم)

کالایی را که کسی برای خرید از مالک دریافت می‌دارد تا مشاهده نموده و بخرد یا خود بدین منظور با اجازه مالک بر می‌دارد، مقبوض به سَوم می‌نامند و چنانچه در دست شخص تلف شود (مثلاً آیینیه یا پارچ شیشه‌ای باشد از دستش به زمین بیفتد و بشکند) مشهور در آن قائل به ضمان شده‌اند. (نجفی، ۱۴۰۴، ص ۷۳). اشکالی که مطرح می‌شود این است که با وجود اذن از جانب مالک، کالا در دست شخص امانت است و چطور در صورت تلف ضامن محسوب می‌شود؟ آنچه به عنوان پاسخ به نظر می‌رسد این است که اولاً: در این مسأله بین فقها اختلاف است و برخی به دلیل اذن مالک و امانت مالکانه قائل به عدم ضمان شده‌اند، ثانیاً: چنانچه این مسأله دلیل خاصی داشته باشد که موجب ضمان شود می‌گوییم نسبت به ادله عدم ضمان این تخصیص حاصل شده و مستثنی گردیده است. همچنین، برخی از فقها (فاضل لنکرانی، ۱۴۱۲، ص ۴۰) این مسأله را داخل در شمول قاعده علی الید ما اخذت حتی تودیه دانسته‌اند.

۴-۲- مقبوض به عقد فاسد

اگر عقد فاسدی واقع شود مثلاً در بیع به علت فقدان شرطی از شروط صحت، عقد به طور صحیح واقع نشده باشد، در این صورت مطابق قاعده «ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده» مشتری نسبت به مبیع و بایع نسبت به ثمن، ضامن خواهند بود هر چند در آن تعدی و تفریط صورت نگرفته باشد. در مثال فوق، اگر عقد صحیحی واقع می‌شد، مبیع داخل در مال مشتری و ثمن متعلق به بایع محسوب می‌شد. لذا ضمان مبیع به عهده مشتری و ضمان ثمن به عهده بایع می‌بود. حال که در عقد صحیحی این طور است بنابر قاعده‌ای که بیان شد در عقد فاسد هم همین طور خواهد بود. در این مسأله هم مناقشه‌ای صورت گرفته مبنی بر این که گیرنده کالا از ناحیه مالک اذن داشته و

مال در دست او به عنوان امانت مالکی محسوب می‌شود. با این وجود چگونه او را در صورت تلف بدون تعدی و تفریط ضامن دانسته‌اند؟

در پاسخ می‌توان گفت، امانت مالکی در جایی است که مال از جانب مالک با فرض مالکیتش و با اذن او در اختیار دیگری قرار بگیرد که مالک کالا نیست، اما در خصوص مقبوض به عقد فاسد، این اذن به این جهت انجام می‌گیرد که قابض مالک جنس شود طبق عقدی که انجام می‌گیرد. لذا در اینجا امانت مالکی حاصل نمی‌شود، در صورت جهل به فساد عقد به خیال این که انتقال مبیع و ملکیت حاصل می‌شود، اذن داده می‌شود. که اصولاً امانت مالکی وجود ندارد، اما در حالت علم به فساد عقد و تحقق قبض و اقباض، مال مالک در نزد قابض امانت مالکی محسوب می‌شود، لکن امکان دارد گفته شود در این صورت نیز امانت مالکانه واقعاً محقق نمی‌گردد؛ زیرا بایع در اینجا بر خلاف حکم شارع به صحت معامله حکم کرده و به نظر شارع اعتنا نکرده است. بنابراین در این حالت هم امانت مالکی صدق نمی‌کند.

افزون بر آن در امانت (اعم از مالکی و شرعی) مالی که به اذن مالک در اختیار دیگری قرار می‌گیرد در مقابل آن عوض مطرح نیست. در اجاره و موارد مشابه آن هم که از مصادیق امانت مالکی است، اگرچه در مقابل منفعت، عوض (حق الاجاره) مطرح است، لیکن در مقابل عین که در اختیار مستاجر قرار می‌گیرد، عوضی وجود ندارد. اما در مقبوض به عقد فاسد، اذنی که از جانب مالک صادر می‌شود، در برابر عوض است، نهایت این که عوض در باب مقبوض به عقد فاسد مورد تأیید شارع واقع نشده و معامله شرعاً باطل است. لذا بر عهده قابض است که عوض واقعی مبیع را در صورت تلف که ثمن یا قیمت می‌باشد، پرداخت نماید.

ماده ۳۶۶ ق.م. هم به این نکته این چنین اشاره نموده است: «هرگاه کسی به بیع فاسد مالی را قبض کند باید آن را به صاحبش رد نماید و اگر تلف یا ناقص شود ضامن عین و منافع آن خواهد بود.»

۴-۳- تلف مبیع قبل از قبض

هرگاه مبیع یا ثمن پیش از آن که از طرف بایع یا مشتری به طرف دیگر تسلیم گردد، تلف شود ضمان آن به عهده مالک اولیه می‌باشد. در اینجا این اشکال به نظر می‌رسد که چرا با این که مبیع

پس از عقد که مال مشتری بوده و در دست بایع به عنوان امانت می‌باشد و در صورتی که بدون تعدی و تفریط تلف شود، بایع ضامن است؟

در پاسخ می‌توان گفت که ضامن بودن بایع از باب ضمان امین نیست، بلکه این تلف موجب انفساخ قهری معامله شده و باعث می‌شود که مال از ملک مشتری خارج شده و مجدداً بایع مبیع را مالک شود و مشتری ثمن را و این ضمان، ضمان معاوضی است نه ضمان واقعی که در قاعده ضمان ید و عدم آن در قاعده استیمان مطرح است. (موسوی بجنوردی، پیشین، ص ۱۳؛ نجفی، پیشین، ص ۸۳).

مستند این مطلب حدیث معروف نبوی (ص) که فرمودند: «کل مبیع تلف قبل قبضه فهو من مال بایع» و حدیث عقبه بن خالد از امام صادق (ع) (حر عاملی، ۱۴۱۴، ص ۳۵۸) است که استفاده می‌شود تلف قهری مبیع قبل از قبض از مال بایع است. یعنی هر مبیعی قبل از قبض تلف شود از مال بایع محسوب می‌شود. اگر مالی قبل از قبض مشتری از بین برود، مشتری می‌تواند به بایع مراجعه و مطالبه ثمن پرداخت شده یا مثل یا قیمت آن را بکند هر چند که بایع تعدی و تفریط نکرده باشد.

در توضیح مطلب فوق گفته می‌شود: تسلیم و تسلیم در عقود معاوضی شرط کمال ملکیت است. اصل ملکیت به خود عقد حاصل می‌شود، لیکن ملکیتی که به عقد حاصل می‌شود، ملکیتی ناقص و متزلزل است و هنگامی کامل می‌شود و استقرار پیدا می‌کند که علاوه بر عقد، قبض و اقباض هم تحقق پیدا کند. بنابراین هر گاه قبل از تحقق قبض، مبیع یا ثمن معین تلف شود، ملکیت ناقصی که به وجود آمده بود به کلی از بین می‌رود. لذا چنانچه کمال ملکیت منوط به قبض است بقاء آن هم مقید به عدم انفساخ به وسیله تلف قبل از قبض می‌باشد. (گرجی، ۱۳۸۴، ص ۱۲۴) ماده ۳۸۷ ق.م. هم دقیقاً به پیروی از قاعده تلف مبیع قبل از قبض... بیان می‌دارد «اگر مبیع قبل از تسلیم بدون تقصیر و اهمال از طرف بایع تلف شود بیع منفسخ و ثمن باید به مشتری مسترد گردد مگر این که بایع برای تسلیم به حاکم یا قائم مقام او رجوع نموده باشد که در این صورت تلف از مال مشتری خواهد بود».

۴-۴- رضایت مالک در مال مغضوبه

مالی که به اذن مالک در دست غاصب قرار دارد تا به مالک برگرداند، چنانچه در آن مدت تلف گردد یا نقصی در مبیع ایجاد شود، فقها بیان داشته‌اند شخص ضامن است در حالی که فرض این است که از جانب مالک اجازه داشته باشد. (موسوی بجنوردی، پیشین، ص ۱۴).

آنچه در پاسخ به نظر می‌رسد این است که البته اگر حقیقتاً از طرف مالک اذن در بقاء مال در دست غاصب باشد و غاصب هم قصد تسلیم مال به مالکش را داشته باشد، در این صورت حکم به ضمان صحیح نیست. اما چنانچه حقیقتاً اذنی از طرف مالک نباشد بلکه مجرد رضایت مالک به باقی ماندن مال در دست غاصب باشد تا سریعاً مال را به مالک برگرداند، در اینجا امانت مالکی تحقق نیافته است و این اندازه از رضایت اذن محسوب نمی‌شود. لذا رافع ضمان هم نیست.

۴-۵- لقطه و مجهول المالك

در فقه نسبت به لقطه و مال مجهول المالك که شخصی آن را پیدا می‌کند و به نیت صاحبش صدقه می‌دهد و آنگاه مالک مال پیدا می‌شود و راضی به تصدق نیست، فتوا به ضمان داده‌اند و شخص را ضامن دانسته‌اند. (شهید ثانی، پیشین، ص ۹۵) در حالی که از جانب شارع اذن وجود دارد و مال در دست یابنده به عنوان امانت شرعی به حساب می‌آید.

در پاسخ این اشکال گفته شده این مساله اصولاً داخل در قاعده استیمان و ادله آن نمی‌باشد؛ زیرا این قاعده موردی را در خصوص لقطه شامل می‌شود که مال در دست یابنده و در دست شخصی که مال مجهول المالك در اختیار اوست تلف گردد که از جهت امانت شرعی شخص ضامن نیست، اما صدقه دادن به منزله اتلاف مال غیر است که از تحت شمول قاعده عدم ضمان امین خارج است. اگر هم گفته شود شارع اذن به تصدق آن صورت داده است، جواب داده می‌شود، اذن شارع مقید به ضمان است یعنی به شرط ضامن بودن اذن در تصدق دارد (موسوی بجنوردی، پیشین، ص ۱۴).

۶-۴- اکل مال غیر در مخمصه و حالت اضطرار

اگر کسی در حالت اضطرار واقع شود که نیاز پیدا کند در مال غیر تصرف کند و آن را مصرف

نماید، فقها در اینجا هم حکم به ضمان نموده‌اند، در حالی که ظاهراً از نظر شرعی اذن وجود دارد. در پاسخ به این اشکال نیز باید گفت این مساله هم داخل در قاعده استیمان نمی‌شود چه این که خوردن مال غیر از مصادیق اتلاف است نه تلف. گرچه اذنی هم در شرایط اضطرار از جهت شرعی وجود داشته باشد و دیگر این که مشابه مساله قبلی گفته می‌شود که اذن شارع به اکل مال غیر در اینجا مقید و مشروط به ضمان است؛ یعنی به شرط ضمان شخص مجاز به تصرف در مال دیگری در آن شرایط می‌شود.

۴-۷- صنعتگران و تولید کنندگان کالا

صنعتگران و افرادی که اجناسی را به قصد تبدیل و تولید کالا از مالک می‌گیرند و در اصطلاح مواد اولیه و خام را از مالک تحویل می‌گیرند تا آن را به اجناس مصنوعی تبدیل کنند، مطابق نظر مشهور فقها امامیه اگر مال مزبور در دست آنان حتی بدون تعدی و تفریط تلف شود ضامن خواهند بود، (طباطبایی حکیم، ۱۴۱۰، ص ۷۰) در حالی که گفته می‌شود از طرف مالک اذن داشتند و به عنوان امانت مالکی در اختیار آنها قرار گرفته است.

در پاسخ به این اشکال نیز گفته شده مساله فوق هم داخل در شمول قاعده استیمان نمی‌باشد، زیرا اولاً: اذن مالک در اینجا نمی‌تواند رافع ضمان باشد چه این که مالک اذن در اصلاح داده است نه اذن در افساد.

ثانیاً: این موضوع داخل در شمول قاعده اتلاف است که بیان می‌دارد «من اتلف مال الغير فهو له ضامن».

ثالثاً: علاوه بر شمول قاعده اتلاف فقها به روایت امام صادق (ع) نیز تمسک نموده‌اند که در پاسخ سوال راوی درباره کسی که لباسی را به رنگریزی تحویل می‌دهد تا برای او آن لباس را رنگ کند فرمودند «هر کارگری که مزد می‌گیرد تا چیزی را اصلاح کند چنانچه آن را ضایع کند ضامن است.» (طباطبایی یزدی، ۱۹۸۴، ص ۲۳۰) در نتیجه مساله فوق هم داخل در ادله قاعده استیمان نمی‌شود.

نتیجه

در کلیه عقود امانی، هنگامی که طرفین عقدی را منعقد می‌سازند، با هم پیمان می‌بندند که یکی از آنها مال خود را برای منظوری معلوم در اختیار طرف دیگر قرار دهد تا پس از انجام آن منظور معین، دوباره عین مال را به مالک آن باز گرداند. در تمام مدتی که مال مورد نظر در اختیار متصرف قرار دارد وی نسبت به آن امین محسوب می‌گردد و مال هم به رسم امانت در اختیار اوست. به این معنی که تمام وظایف و تکالیف مذکور و غیر مذکور برای امین، برای این متصرف هم وجود دارد و از طرف دیگر، تمام حمایت‌های قانونی که از امین وجود دارد، برای او هم هست. چرا که اصولاً او هم یکی از اُمنا است و باید هر آنچه را که برای امین در تکالیف هست برای او هم در نظر گرفت، همچنان که امتیازات او را هم برای این متصرف باید در نظر گرفت.

اما آنچه که در این نوشتار بیشتر نمود می‌کند، این است که حکم عدم ضمان امین فقط تا هنگامی که از او تعدی و تفریط سر نزده باشد، ادامه پیدا می‌کند و حمایت‌های مذکور از امین تا زمانی که وصف امانت برای او باقی بماند، استمرار می‌یابد. به عبارت دیگر، علت وجودی این احکام مبنی بر عدم ضمان امین، وصف امانت است و این که صاحب مال از روی اراده و اختیار تام و با رضایت کامل مال خویش را در اختیار متصرف قرار داده است، خود ایجاب می‌کند که اگر بدون تقصیر وی به مال خسارتی وارد شد، او را مسؤول ندانست و از او انتظاری جز این نداشت که همچون فردی دلسوز به مال خویش، نسبت به مال امانت رفتار کند. ولی هرگاه متصرف در حفظ و نگهداری از مال و اداره آن مرتکب عملی گردد که تعدی و تفریط محسوب می‌شود و اصطلاحاً مرتکب تقصیر شود و یا حتی مرتکب رفتاری خارج از رفتار افراد متعارف جامعه نسبت به مال مالک گردد، دیگر هیچ قانون و قاعده‌ای از او حمایت نخواهد کرد و اساساً منطبق سلیم هم چنین حکم می‌کند که با کسی که نسبت به مال دیگران که در اختیار او بوده است، رعایت انصاف را نکرده و رفتاری غیر متعارف انجام داده است، همان حکمی را که برای غاصب است، اجرا کرد.

بنابراین هرگاه امین دچار تعدی و تفریط گردد، اساساً اسم امین دیگر شایسته او نیست و او مثل کسی که اموال دیگران را غصب کرده خواهد بود و در نتیجه احکام مترتب بر غاصب بر او نیز جاری است و نه تنها مسؤول اعمال تعدی و تفریط خویش است، بلکه مسؤول جبران تمام

خسارت‌هایی می‌باشد که بر مال وارد می‌شود، حتی اگر این ضرر و زیان در اثر تعدی و تفریط او نبوده بلکه سبب آن عوامل طبیعی همچون سیل و زلزله و جنگ باشد.

به هر حال پس از ارتکاب تقصیر، چون وصف امانت متصرف از بین می‌رود او در حکم غاصب قرار می‌گیرد. صرف وقوع ضرر و زیان و ورود خسارت به مال، به مالک حق می‌دهد که از متصرف بخواهد نسبت به جبران این ضرر، اقدام کند و از طرفی هم متصرف نمی‌تواند ادعا کند که چون مالک با اراده و اختیار مالش را در اختیار وی قرار داده، بنابراین باید همچون امین با او رفتار کرد و از حمایت قانون در موارد امانت مالکانه او را بهره‌مند ساخت. چون امانت مالکانه و صفت امانت هنگامی مفید به حال متصرف است که او هم همچون امینی دلسوز به حال مالک اقدام کند نه این که مرتکب تقصیر و کوتاهی در حفظ و نگهداری آن و یا در چگونگی انتفاع از آن گردد. زیرا در این صورت، متصرف با عمل خود، وصف امانت را از خویش سلب کرده است و دیگر مثل امین با او رفتار نمی‌شود بلکه احکام غاصب بر او جاری می‌شود.

آنچه تا کنون گفته شد، مفاد قاعده‌ی عدم ضمان امین بود که استثنایی برای قاعده ضمان ید است. زیرا مطابق قاعده‌ی اخیر هر کس مال غیر را در تصرف داشته باشد، ضامن آن خواهد بود تا هنگامی که آن را به مالک آن باز گرداند و چنانچه قبل از رد به مالک دچار تلف یا نقص شود، متصرف ضامن آن خواهد بود و باید از عهده‌ی جبران آن بر آید. اما مطابق قاعده‌ی ضمان امین، هرگاه کسی مال غیر را با اراده و اختیار و رضایت مالک در اختیار خویش داشته باشد تا پس از انجام یافتن مقصود عقد، دوباره به مالک برگرداند و مال قبل از ردّ به او از بین برود یا عیبی متوجه آن گردد، هیچ مسؤولیتی و ضمانی بر عهده‌ی امین نیست، مگر این که او مرتکب تقصیر شده باشد و در انجام وظایف خویش از او تعدی و تفریط سر زده باشد که در این حالت باید هر گونه خسارتی که متوجه مال مورد امانت شده را جبران کند.

اکنون که روشن شد قاعده‌ی عدم ضمان امین یک استثناء نسبت به قاعده‌ی ضمان ید است باید اضافه کنیم که نسبت به قاعده‌ی عدم ضمان امین یک مورد استثناء وجود دارد و آن هنگام تعدی و تفریط است که امین مرتکب تقصیر می‌شود. اما باید در نظر داشت که این حکم مخصوص

هنگامی است که ضمن عقد، بین طرفین قرار دادی مبنی بر خلاف این حکم وجود نداشته باشد. یعنی اگر مالک مال از یک سو و متصرف مال از سوی دیگر با هم به توافق برسند که امین به هر شکل ضامن نباشد و مسوولیتی بر عهده وی نباشد، باید به این توافق احترام گذاشت. به عبارت دیگر توافق مبنی بر عدم مسوولیت امین که اصطلاحاً به «شرط عدم ضمان» امین خوانده می‌شود، صحیح و بلا اشکال است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت. این شرط که جزو شروط کاهش مسوولیت امین است، امین را از جبران خسارت احتمالی وارد بر مال مورد امانت رها می‌سازد و ضمان را از عهده‌ی او بر می‌دارد، حتی اگر او دچار تعدی و تفریط شده باشد و در نگهداری مال و یا انتفاع از آن مرتکب تقصیر شده باشد و خارج از متعارف رفتار کرده باشد.

شرط عدم ضمان امین در صورت تعدی و تفریط فقط در مواردی نفوذ خود را از دست می‌دهد که امین در ارتکاب تقصیر، عمد داشته باشد و عمداً کاری کرده باشد که نام تعدی و تفریط دارد و یا این که قصد ایراد خسارت و ضرر بر اموال مالک را داشته باشد و یا اساساً تقصیری که مرتکب شده است تقصیر سنگین باشد که عرفاً قابل گذشت و مسامحه نباشد. بنابراین حتی با وجود شرط عدم ضمان امین نمی‌توان ادعا کرد که مالک در هیچ شرایطی نمی‌تواند خسارت خود را از امین مطالبه کند، بلکه شرط مذکور ناظر به مواردی است که تقصیر امین با قصد و اراده و اصطلاحاً عمدی نباشد و از طرفی هم تقصیر سنگین محسوب نگردد. زیرا در اینگونه موارد، مالک همانند زمانی که اساساً شرطی وجود ندارد، می‌تواند به متصرف مراجعه کند و تدارک ضرر خویش را از او مطالبه کند.

فهرست منابع

۱. ابو سعود، محمد بن محمد، حاشیه بر مکاسب، ج ۱۳، بی تا.
۲. امامی، سید حسن، حقوق مدنی، چاپ هفتم، تهران، کتاب فروشی اسلامیة، دوره ۶ جلدی، ۱۳۷۵.
۳. الجوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، چاپ چهارم، بیروت، انتشارات دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۴. الحر عاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، چاپ دوم، قم، انتشارات مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۵. زیلعی، عثمان بن علی، بی تا، تبیین الحقائق فی شرح کنز الدقائق، بی تا.
۶. شهید ثانی، زین الدین الجبعی العاملی، شرح لمعه (الروضه البهیة فی شرح اللمعه دمشقیه)، ج ۴ و ۱، دوره ۲ جلدی، چاپ سوم، مرکز النشر مکتب الاعلام الاسلامی، حوزه علمیه قم، ۱۳۶۷.
۷. عبد الناصر، جمال، موسوعه الفقه الاسلامی، ج ۱۶ و ۱۷، القا، ۳۹۸ هـ.ق.
۸. فاضل لنکرانی، محمد، تفصیل الشریعه، کتاب الضمان، چاپ دوم، انتشارات فقه ائمه اطهار، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۹. فصیحی زاده، علیرضا، إذن و آثار حقوق آن، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، مرکز انتشارات، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۱۰. غروی اصفهانی (کمپانی)، محمد حسین، حاشیه بر مکاسب، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۴ ش.
۱۱. طباطبایی حکیم، محسن، منهاج الصالحین للحکیم، دار التعاریف للمطبوعات، چاپ اول، بیروت، ۱۴۱۰ هـ.ق.
۱۲. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم، کتاب المناهل، مطبعه نمونه، مؤسسه آل بیت (ع)، ۱۹۸۴ م.
۱۳. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، الکافی، چ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ هـ.ق.
۱۴. گرجی، ابوالقاسم، مقالات حقوقی، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
۱۵. محقق داماد، سید مصطفی، قواعد فقه (بخش مدنی ۲) چاپ اول، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی، ۱۳۸۷.
۱۶. محمدی، ابوالحسن، قواعد فقه، چاپ اول، تهران، مؤسسه نشر یلدا، ۱۳۸۵.
۱۷. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، چاپ دوم، بیروت، انتشارات مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۱۸. مراغی حسین، عبد الفتاح بن علی، العناوین، قم، جامعه المدرسین بقم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۷۵.
۱۹. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، شرح الارشاد، کتاب الضمان و کتاب الودیعه، قم، دارالفکر، ۱۳۶۹.
۲۰. مصطفوی، سید محمد کاظم، مائه قاعده فقهیه، چاپ سوم، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ هـ.ق.
۲۱. موسوی بجنوردی، سید محمد، قواعد فقهیه، چاپ اول، تهران، شرکت افست «سهامی عام»، ۱۳۸۶.
۲۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، چاپ ۲۶، تهران، نشر دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۷.
۲۳. نجفی، شیخ محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، چاپ هفتم، دارحیاء التراث العربی، ۱۴۰۴.

نقد رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳-۸۶/۵/۹ دیوان عالی کشور

* محمد رضا قنبری

چکیده

در خصوص صلاحیت مرجع اعتراض به احکام اعدام صادره از دادگاه‌های عمومی جزایی و انقلاب از سال ۱۳۸۱ تا سال ۱۳۸۹ اختلاف نظرهایی وجود داشت و این امر موجب صدور آرای متناقض گردید؛ زیرا بر اساس ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۸۷، مرجع رسیدگی اعتراض به احکام اعدام باید دیوان عالی کشور باشد، ولی بر اساس ماده ۲۱ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، مرجع اعتراض و تجدیدنظرخواهی این احکام دادگاه تجدیدنظر استان شناخته شد بود. تا اینکه رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳-۸۶/۵/۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور ۵ سال بعد به این اختلافات پایان داد و مرجع صالح را دادگاه تجدیدنظر استان مقرر کرد. این اختلافات به ظاهر پایان یافته بود و باز صدور آرای متناقض موجب صدور رأی وحدت رویه شماره ۷۱۵-۱۳۸۹/۱/۲۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور گردید و این اختلافات با استنباط صحیح از قانون پایان یافت.

کلید واژه‌ها: دیوان عالی کشور، آرای متناقض، دادگاه انقلاب، اعدام

در آمد

قانون‌گذار در سال ۱۳۷۳ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب را وضع کرد که در سیستم دادرسی تغییر بسیار شگفت‌انگیزی ایجاد کرد. صرف‌نظر از معایب و محاسن این قانون که علمای حقوق، به تفصیل در کتب، مقالات و بعضاً سخنرانی‌های خود به آن پرداخته‌اند، آنچه جای تأمل است همت والای قانون‌گذار در وضع قانون آیین دادرسی متناسب با این تغییرات است! این قانون مشتمل بر ۳۸ ماده در ۱۳۷۳/۴/۱۵ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و بر اساس ماده ۳۸ آن از تاریخ تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در هر حوزه قضایی، کلیه قوانین و مقررات مغایر با آن در همان حوزه لغو گردید. از جمله تحولات اساسی این قانون حذف نهاد دادرسی بود. تا شهریور ماه سال ۱۳۷۸ که قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری وضع شد، یعنی بیش از ۵ سال از ایجاد تشکیلاتی به نام دادگاه‌های عمومی و انقلاب، محاکم قضایی از داشتن آیین دادرسی متناسب با تشکیلات جدید محروم بودند. از آن جالب‌تر که قانون جدید برای مدت ۳ سال به طور آزمایشی یعنی تا سال ۱۳۸۱ اعتبار داشت. در این سال به موجب ماده واحده‌ی مجلس شورای اسلامی برای مدت ۱ سال دیگر تمدید شد. در سال ۱۳۸۲ به موجب ماده واحده دیگر برای مدت ۲ سال تمدید شد و در سال ۸۴ برای مدت ۲ سال و در سال ۸۶ برای مدت ۱ سال و در نهایت در سال ۸۷ مقرر شد که تا پایان سال ۱۳۸۸ معتبر باشد. حال جالب توجه است که مقنن این ماده واحده‌ها، در سال ۱۳۸۱ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، را اصلاح و قانون معروف به قانون احیاء دادرسی را وضع نمود. و از سال ۱۳۸۱ دادرسی‌ها می‌بایست به قانونی استناد کنند که مربوط بوده به حذف دادرسی! و تا زمان تحریر این سطور یعنی نزدیک به گذشت ۹ سال هنوز آیین دادرسی کیفری برای دادرسی‌ها وضع نشده است. به هر حال با توجه به این معضلات یعنی حذف نهاد دادرسی و تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب بدون تصویب آیین دادرسی متناسب چه در امور کیفری و چه در امور مدنی و احیاء دادرسی بدون تصویب آیین دادرسی کیفری متناسب با آن و تمدید آیین دادرسی کیفری که مربوط است به حذف دادرسی، طبیعی است رویه‌های مختلفی نیز در محاکم و دیوان عالی کشور بوجود آید. از جمله‌ی این اختلافات موضوع تشخیص مرجع تجدیدنظر احکام مهم اعدام می‌باشد که ما در این نوشته به آن می‌پردازیم

۱- مرجع اعتراض به جرایم مستوجب مجازات اعدام:

۱-۱- مجازات‌های اعدامی که توسط دادگاه کیفری استان صادر می‌شود:

تبصره ماده ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱ رسیدگی

به جرایمی را که مجازات قانونی آنها اعدام باشد، در صلاحیت دادگاه کیفری استان قرار داده است و بر اساس تبصره ۴ ماده ۲۰ قانون یاد شده رأی دادگاه کیفری استان ظرف مهلت مقرر قابل تجدیدنظر خواهی در دیوان عالی کشور می‌باشد.

۲-۱- مجازات‌های اعدامی که توسط دادگاه انقلاب صادر می‌شود:

رأی وحدت رویه شماره ۶۶۴-۱۳۸۲/۱۰/۳۰ هیات عمومی دیوان عالی کشور مقرر داشته: «به موجب ماده پنجم قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب اسلامی مصوب پانزدهم تیر ماه هزار و سیصد و هفتاد و سه با اصلاحات و الحاقات بعدی، رسیدگی به جرایم ذیل مطلقاً در صلاحیت دادگاه‌های انقلاب اسلامی است.

۱- کلیه جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی و محاربه یا افساد فی الارض.

۲- توهین به مقام بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و مقام معظم رهبری.

۳- توطئه علیه جمهوری اسلامی یا اقدام مسلحانه و ترور و تخریب موسسات به منظور مقابله با نظام.

۴- جاسوسی به نفع اجانب.

۵- کلیه جرایم مربوط به قاچاق و مواد مخدر.

۶- دعاوی مربوط به اصل ۴۹ قانون اساسی.

علیرغم اصلاحات و الحاقات مورخ ۱۳۸۱/۷/۲۸ این ماده کماکان به قوت خود باقی بوده و تغییر حاصل ننموده است و تبصره ذیل ماده ۴ اصلاحی قانون مرقوم صرفاً در مقام ایضاح ماده مربوطه است و به ماده بعد از خود که به طور واضح صلاحیت دادگاه‌های انقلاب اسلامی را احصاء نموده است، ارتباط ندارد. بنابراین، مقررات تبصره یک الحاقی به ماده ۴ قانون یاد شده که به موجب آن رسیدگی به جرایمی را که مجازات قانونی آنها اعدام می‌باشد، در صلاحیت دادگاه‌های کیفری استان قرار داده است، منصرف از موارد صلاحیت ذاتی دادگاه‌های انقلاب اسلامی می‌باشد. بنا به مراتب رأی شعبه ۳۱ دیوان عالی کشور که بر این مبنی صادر شده صحیح و منطبق با موازین و مقررات تشخیص گردیده و تایید می‌شود این رأی به موجب ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای دادگاه‌ها و شعب دیوان عالی کشور لازم‌الاتباع است.»

با توجه به رأی یاد شده احکام اعدام صادره توسط دادگاه انقلاب شامل موارد زیر است:

۱. در خصوص جرایم مربوط به مواد مخدر است: که ماده ۳۲ قانون اصلاح قانون مبارزه با

مواد مخدر و الحاق موادی به آن مصوب ۱۳۷۶ مجمع محترم تشخیص مصلحت نظام تکلیف را مشخص و در این خصوص مقرر داشته:

«احکام اعدامی که به موجب این قانون صادر می شود پس از تایید رییس دیوان عالی کشور و یا دادستان کل کشور قطعی و لازم الاجراء است.» و در تایید آن، تبصره ۲ ماده ۲۰ آیین نامه اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب نیز در مورد جرایم مواد مخدر مرجع تجدیدنظر را مطابق مقررات قانونی دادستان کل کشور و رییس دیوان عالی کشور تعیین کرده است.

۲. احکام اعدام در سایر موارد است: مانند محاربه و افساد فی الارض که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

۲- اختلاف در تشخیص مرجع اعتراض:

قانون گذار در سال ۱۳۷۸ در قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در ماده ۲۳۳ پس از آن که آرای قابل تجدیدنظر دادگاههای عمومی و انقلاب را در ماده ۲۳۲ معین کرده، به تعیین مرجع تجدیدنظر پرداخته و مرجع تجدیدنظر آرای دادگاههای عمومی و انقلاب هر حوزه قضایی را دادگاه تجدیدنظر همان استان اعلام داشته مگر در موارد ذیل که مرجع تجدیدنظر آنها را دیوان عالی کشور می باشد:

الف - جرایمی که مجازات قانونی آنها اعدام یا رجم باشد.

ب - جرایمی که مجازات قانونی آنها قطع عضو، قصاص نفس یا اطراف باشد.

ج- جرایمی که مجازات قانونی آنها حبس بیش از ۱۰ سال باشد.

تا اینکه قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب در سال ۱۳۸۱ اصلاح گردید و در ماده ۲۱ اصلاحی قانون مذکور بطور مطلق مقرر گردید:

«مرجع تجدیدنظر آرای قابل تجدیدنظر دادگاههای عمومی حقوقی و جزایی و انقلاب، دادگاه تجدیدنظر استانی است که آن دادگاه در حوزه قضایی آن استان قرار دارند.»

قانون گذار در این اصلاح جرایم خاصی را استثناء ننمود. لازم به توضیح است ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری با ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ قبل از اصلاح در خصوص مرجع تجدیدنظر امور کیفری تطبیق داشت.

با این توضیح رویه محاکم قضایی در ارسال پرونده ها به دیوان عالی کشور تا سال ۱۳۸۱ یعنی قبل از اصلاح ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب واحد بود. ولی از تاریخ ۸۱/۷/۲۸ آرای متهافتی از سوی دیوان عالی کشور و دادگاههای تجدیدنظر استان صادر گردید. یعنی برخی از محاکم تجدیدنظر استان صلاحیت رسیدگی به تجدیدنظر جرایم مندرج در ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی کیفری را در صلاحیت دیوان عالی کشور می دانستند و برخی دیگر ماده ۲۳۳ را منسوخ می دانستند و وارد رسیدگی می شدند. متأسفانه همین اختلاف رویه در عالی ترین مرجع قضایی نیز

وجود داشت. تا اینکه این موضوع منتج به صدور رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳-۱۳۸۶/۵/۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور به شرح زیر گردید:

«ماده ۲۱ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ علی‌الاطلاق مرجع تجدیدنظر آراء دادگاه‌های عمومی حقوقی، جزایی و انقلاب را دادگاه تجدیدنظر استان محل استقرار آن دادگاه‌ها و مرجع فرجام‌خواهی آراء دادگاه کیفری استان را دیوان عالی کشور دانسته و ماده ۳۹ الحاقی به قانون اصلاحی مرقوم کلیه قوانین و مقررات مغایر از جمله ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری را در آن قسمت که مغایرت دارد ملغی نموده‌است، بنابراین به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی رأی شعبه سی و پنجم دیوان عالی کشور صحیح و منطبق با موازین قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی مطابق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها لازم‌الاتباع می‌باشد.»

این رأی به اختلافات محاکم علی‌الظاهر پایان داده بود. ولی باز برخی از محاکم اعتقاد داشتند ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی کیفری ملغی نگردیده است. این اختلاف نظر، به خصوص در جرایمی که مجازات آن اعدام بود بیشتر خود نمایی می‌کرد. به طور مثال:

شعبه بیست و هفتم دیوان عالی کشور به موجب دادنامه شماره ۱۲۴۰-۸۷/۱۱/۷ چنین رأی داده است: «باتوجه به اینکه رأی تجدیدنظرخواسته از سوی دادگاه انقلاب صادر شده و ماده ۲۱ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ علی‌الاطلاق مرجع تجدیدنظر آراء محاکم عمومی و انقلاب را دادگاه تجدیدنظر استان قرار داده و ماده ۳۹ الحاقی به قانون اصلاحی مرقوم کلیه قوانین و مقررات مغایر از جمله ماده ۲۳۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری را در آن قسمت که مغایرت دارد ملغی نموده است چنانکه رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳-۸۶/۵/۹ هیأت عمومی دیوان عالی کشور بر آن دلالت دارد، لذا پرونده قابل طرح در دیوان عالی کشور نمی‌باشد و جهت رسیدگی در دادگاه تجدیدنظر اعاده می‌گردد.»

ولی شعبه سی و یکم دیوان عالی کشور طبق دادنامه شماره ۸۸۰۹۹۷۰۹۰۸۷۰۰۲۵۸ مورخ ۸۸/۴/۳ به تجدیدنظر خواهی آقای اسماعیل ... از رأی شعبه ۳۰ دادگاه انقلاب اسلامی تهران که بر محکومیت او به اعدام به اتهام محاربه و افساد فی‌الارض صادر شده بود رسیدگی و رأی تجدیدنظر خواسته را به جهت عدم کفایت دلایل برای احراز مجرمیت او نقض و رسیدگی مجدد را به شعبه هم عرض ارجاع نموده است. یا شعبه ۱۸ دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان در مورد مشابه حسب دادنامه شماره ۸۸۰۹۹۷۰۳۷۰۲۰۰۴۸۳ مورخه ۸۸/۵/۱۱ با این استدلال که رأی وحدت

رویه شماره ۷۰۳ مورخه ۱۳۸۶/۵/۹ منصرف از آرای صادره اعدام می‌باشد، خود را صالح ندانسته و پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال نموده است.

اگرچه هدف ما از تحریر این سطور نقد رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور می‌باشد، ولی قبل از آن باید اشاره کنم به نظر نگارنده رأی صادره باید فصل الخطاب محاکم قرار می‌گرفت، زیرا به استناد ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و کلیه دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است و رأی صادره نیز هیچ گونه ابهامی نداشت و در راستای قانون صادر گردیده بود، نقد ما نیز به ماهیت رأی صادره است نه شکل آن.

۳- ایرادات رأی وحدت رویه ۷۰۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور

الف- بر اساس تبصره ۱ ماده ۲۰ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب رسیدگی به جرایمی که مجازات آن اعدام باشد، ابتدا در دادگاه تجدیدنظر استان به عمل می‌آید و در این مورد دادگاه کیفری استان نامیده می‌شود. دادگاه کیفری استان برای رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها اعدام باشد از پنج نفر (رییس و چهار مستشار یا دادرس علی‌البدل دادگاه تجدیدنظر استان) تشکیل می‌شود. از سوی دیگر بر اساس متن ماده ۲۰ قانون یاد شده، دادگاه تجدیدنظر استان مرکب از یک نفر رییس و دو عضو مستشار تشکیل می‌شود و جلسه دادگاه با حضور دو نفر عضو رسمیت دارد. همان‌طور که ملاحظه می‌شود قانون‌گذار با صدور رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳ درخصوص مرجع تجدیدنظر احکام واحد، دو مرجع را صالح به رسیدگی دانسته است. بدین توضیح که اگر حکم اعدام از دادگاه کیفری استان صادر شود، مرجع اعتراض به آن دیوان عالی کشور می‌باشد و اگر حکم اعدام از دادگاه انقلاب صادر شود مرجع تجدیدنظر آن دادگاه تجدیدنظر استان است. تعیین دو مرجع تجدیدنظر برای یک نوع مجازات با اصول داری کیفری عادلانه، سازگاری ندارد.

ب- ایراد وارده دیگر اینکه وقتی قرار است دادگاه تجدیدنظر استان به اعتراض صورت گرفته در خصوص حکم اعدام رسیدگی کند، حضور ۲ نفر از اعضاء دادگاه کافی است و دادگاه رسمیت داشته و حکم صادره معتبر است. ولی همین دادگاه چنانچه در مقام رسیدگی بدوی به جرایمی که مجازات آن اعدام است، رسیدگی می‌کند، لزوماً باید ۵ نفر اعضاء آن حضور داشته باشند تا دادگاه رسمیت داشته باشد. این شیوه که در مقام اعتراض و تجدیدنظر خواهی نسبت به حکم اعدام، تعداد قضات از نصاب آنها هنگام رسیدگی بدوی کمتر باشد، با منطق حقوقی سازگار نیست.

ج- اینکه قانون گذار در ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ و سپس در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸، مرجع تجدیدنظر احکام اعدام را عالی‌ترین مرجع قضایی مقرر داشته، به لحاظ توجه خاص قانون گذار به اهمیت حکم اعدام و قابل جبران نبودن آثار حکم در صورت اشتباه مرجع بدوی صادر کننده و جلوگیری از اجرای احکام اعدام بدون نظارت عالی دیوان عالی کشور و به منظور استحکام آراء بوده است و رویه قضایی کشور نیز همچنان که اشاره شد به این سمت تمایل دارد. عجیب است ما بپذیریم که مقنن در سال ۱۳۸۱ در یک قانون واحد در دو ماده دو سیاست متفاوت اتخاذ کرده است. در تبصره ماده ۴ و تبصره یک ماده ۲۰ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب به قدری برای جرم اعدام اهمیت قائل شود که رسیدگی بدوی به آن را در صلاحیت دادگاه عالی تجدیدنظر با حضور ۵ نفر قاضی قرار دهد، ولی اعتراض به احکام اعدام که ممکن است توسط یک نفر دادرس علی البدل محاکم انقلاب صادر شده باشد را در صلاحیت دادگاه تجدیدنظر با حضور ۲ نفر قاضی در همان قانون مقرر کرده باشد!!!

د- هیأت عمومی دیوان عالی کشور در رأی وحدت رویه شماره ۶۸۷-۸۵/۳/۲- استدلال جالبی کرده است. بدین شرح که: «برابر تبصره ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۱/۲۲ به کلیه جرایم اشخاص بالغ کمتر از هجده سال تمام در دادگاه اطفال طبق مقررات عمومی رسیدگی می‌شود و مطابق تبصره یک ماده ۲۰ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۱ رسیدگی به جرایم مستوجب قصاص عضو یا قصاص نفس یا اعدام یا رجم یا صلب و یا حبس ابد و نیز جرایم مطبوعاتی و سیاسی، در دادگاه تجدیدنظر استان که در این مورد دادگاه کیفری استان نامیده می‌شود، به عمل می‌آید و به موجب این تبصره، رسیدگی بدوی به جرایم مذکور در این قانون، با توجه به اهمیت آنها از نظر شدت مجازات و لزوم اعمال دقت بیشتر از حیث آثار اجتماعی، از صلاحیت عام و کلی دادگاه اطفال که با یک نفر قاضی اداره می‌شود به طور ضمنی منتزع گردیده و در صلاحیت انحصاری دادگاه کیفری استان که غالباً از پنج نفر قاضی تشکیل می‌یابد قرار داده شده است. بنا به مراتب فوق، به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور، صلاحیت کلی دادگاه‌های اطفال در رسیدگی به تمامی جرایم اشخاص بالغ کمتر از هجده سال تمام، با تصویب تبصره ماده ۲۰ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱، منحصرأ در رسیدگی به جرایم مذکور در این تبصره، مستثنی گردیده است.»

ملاحظه می‌گردد هیأت محترم وحدت رویه دیوان عالی کشور توجه به اهمیت جرایم از نظر

شدت مجازات و لزوم اعمال دقت بیشتر از حیث آثار اجتماعی را دلیلی بر صلاحیت دادگاه کیفری استان در جرایم ارتكابی توسط اشخاص بالغ کمتر از ۱۸ سال قرار داده است و از اصل صلاحیت دادگاه اطفال به لحاظ وحدت قاضی عدول کرده است. عدم توجه به این استدلال از دیگر نقاط ضعف و ایرادات رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳ می‌باشد.

سرانجام این ایرادات به قدری خود نمایی کرد که نهایتاً منجر به صدور رأی وحدت رویه شماره ۷۱۵ شد مورخ ۱۳۸۹/۱/۲۴ شد که مقرر می‌دارد:

«بنا به حکم مقرر در ماده ۱۶ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب رسیدگی این دادگاه‌ها باید طبق مقررات قانون آیین دادرسی انجام شود، همچنین به صراحت ماده ۲۲ اصلاحی قانون یاد شده رسیدگی دادگاه تجدیدنظر به درخواست تجدیدنظر از احکام قابل تجدیدنظر دادگاه‌های عمومی جزایی و انقلاب باید وفق مقررات قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ به عمل آید و ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب نیز که در تاریخ ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ و مؤخر بر ماده ۲۱ قانون یادشده تصویب گردیده تصریح و تأکید کرده است که تجدیدنظر و فرجام خواهی از آراء قابل تجدیدنظر یا فرجام دادگاه‌های عمومی و انقلاب طبق مقررات قانون آیین دادرسی انجام می‌شود، بنابراین مستفاد از مواد مذکور این است که آراء دادگاه‌های عمومی جزایی و انقلاب در مواردی که مجازات قانونی جرم اعدام باشد قابل تجدیدنظر در دیوان عالی کشور است و به نظر اکثریت اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور رأی شعبه سی و یکم دیوان عالی کشور که نتیجتاً با این نظر مطابقت دارد صحیح و منطبق با موازین قانونی است. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و کلیه دادگاه‌ها لازم‌الاتباع است.»

نتیجه

در حال حاضر چنانچه حکم اعدام از هریک مراجع قضایی اعم از دادگاه کیفری استان، دادگاه عمومی جزایی و دادگاه انقلاب صادر گردد مرجع رسیدگی به اعتراض آن دیوان عالی کشور می‌باشد. سوالی که باقی می‌ماند این است که با توجه به ماده ۲۷۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری که مقرر داشته: «آرای هیأت عمومی دیوان عالی کشور قابل تجدیدنظر نبوده و فقط به موجب قانون بی اثر می‌گردد.» آیا رأی وحدت رویه شماره ۷۱۵ هیأت عمومی دیوان عالی کشور رأی وحدت رویه شماره ۷۰۳ را نقض کرده است یا خیر؟! که به نظر نگارنده پاسخ منفی است.

نکاتی در خصوص دعوای اعتراض به عملیات اجرایی و ابطال اجراییه ثبتی

* علی جعفری

چکیده

مطابق ماده ۹۲ قانون ثبت اسناد و املاک کشور مصوب ۱۳۱۰/۱۲/۲۶ «مدلول کلیه اسناد رسمی راجع به دیون و سایر اموال منقول بدون احتیاج حکمی از محاکم عدلیه لازم الاجرا است.» همین مزیت را مقنن در ماده ۹۳ قانون مذکور در مورد اسناد رسمی راجع به معاملات املاک ثبت شده قائل شده است. در واقع «لازم الاجرا بودن اسناد مزبور مزیتی است که در قانون برای چنین اسنادی در نظر گرفته شده است تا صاحبان حق بتوانند از هر طریقی که مصلحت بدانند (مراجعه به محاکم و یا اداره ثبت) برای احقاق حق خود اقدام نمایند.» (رای وحدت رویه شماره ۱۲ مورخ ۱۳۶۰/۳/۱۶)

در اجرای این حق، آیین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم الاجرا و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرایی در تاریخ ۱۳۵۵/۴/۶ به تصویب ریاست محترم قوه قضاییه رسیده است. در این مقاله به بررسی نحوه رسیدگی به دعوای اعتراض به عملیات اجرایی و ابطال اجراییه خواهیم پرداخت.

کلید واژه‌ها: اسناد، عملیات اجرایی، دستور اجرایی، مراجع غیرقضایی

درآمد

بر اساس ماده ۱ آیین‌نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرا و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرایی، سند لازم‌الاجرا عبارت است از «سند رسمی یا عادی که بدون صدور حکم از دادگاه قابل صدور اجراییه برای اجرای مدلول سند باشد مانند سند رسمی و چک»^۱

سند رسمی در ماده ۱۲۸۷ قانون مدنی تعریف شده است. مطابق ماده ۲ قانون صدور چک، چک تنها سند عادی است که امکان صدور اجراییه برای اجرای مدلول آن از طریق ادارات ثبت وجود دارد و سایر اسناد عادی چنین مزیتی را ندارند.

اجرای اسناد موضوع آیین‌نامه از طریق صدور اجراییه به عمل می‌آید و مرجع صدور اجراییه معمولاً همان دفترخانه‌ای است که سند در آن تنظیم شده است. (شهری، ۱۳۸۱، ص ۲۰۴) در مورد چک نیز برای صدور اجراییه باید به واحد ثبتی که بانک طرف حساب در آن محل واقع است، مراجعه شود.^(۱)

صدور اجراییه پس از تنظیم تقاضانامه در فرم مخصوص از سوی متقاضی صورت می‌گیرد. پس از صدور و ابلاغ اجراییه در صورت عدم اجرای مفاد آن از سوی متعهد، در مهلت ده روزه قانونی، واحد ثبت مطابق مقررات مبادرت به اجرای آن می‌نماید. پس از صدور اجراییه و شروع عملیات اجرایی، امکان اعتراض اشخاصی که خود را ذینفع می‌دانند، وجود دارد. رسیدگی به اعتراض معترضین در مواد ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲ آیین‌نامه و نیز در قانون «اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و قانون دفاتر اسناد رسمی» مصوب ۱۳۲۲/۶/۲۷ پیش‌بینی شده است که در این مقاله به آن خواهیم پرداخت.

۱- مرجع صالح جهت رسیدگی به اعتراض به عملیات اجرایی و ابطال اجراییه ثبتی

برای تشخیص مرجع صالح در رسیدگی به اعتراض معترض، ابتدا باید ماهیت اعتراض را بررسی کرد. موضوع اعتراض می‌تواند «عملیات اجرایی» یا «دستور اجرای اسناد» باشد. ادعاهایی نظیر تعلق مال توقیف شده به معترض (نه متعهد)، وجود حقی در مال توقیف شده، مستقر بودن مال توقیفی در عداد مستثنیات دین، فزونی مال توقیف شده بر میزان مقرر در اجراییه و امین نبودن حافظ اموال، از جمله اسباب اعتراض به عملیات اجرایی و ادعاهایی چون عدم امضای چک، عدم مطابقت امضای چک با نمونه امضای موجود در بانک در حدود عرف بانکداری، جعلی بودن سند یا ایفای تعهد مندرج در سند، از جمله موارد اعتراض به دستور اجرای اسناد می‌باشد. این اعتراض در عرف محاکم معمولاً با عنوان دعوای ابطال اجراییه ثبتی شناخته می‌شود. (مهجری، ۱۳۸۵، ص ۱۷۹) پس از تشخیص ماهیت اعتراض و تطبیق آن با یکی از دو حالت فوق مرجع صالح معین می‌شود؛ به این صورت که حسب ماده ۱۶۹ آیین‌نامه، مرجع رسیدگی به اعتراض معترض به عملیات اجرایی، رییس ثبت محل و بر اساس ماده ۲ قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت

۱. مواد ۲ و ۱۸۳ آیین‌نامه

و قانون دفاتر اسناد رسمی مصوب ۱۳۲۲/۶/۲۷، مرجع رسیدگی به اعتراض معترض به صدور اجرائیه، دادگاه می‌باشد.

در مورد اول شکایت با ذکر دلیل و ارائه مدارک، به رئیس ثبت محل تسلیم می‌شود. رئیس ثبت مکلف است فوراً رسیدگی نموده و با ذکر دلیل رای صادر کند. این رای به اشخاص ذینفع ابلاغ شده، ظرف ده روز از زمان ابلاغ قابل اعتراض در هیات نظارت می‌باشد.^(۱) در هر استان هیات نظارت مرکب از رئیس ثبت استان یا قائم مقام او و دو نفر از قضات استان به انتخاب وزیر دادگستری تشکیل می‌شود.^(۲)

در فرض دوم هرگاه معترض دستور اجرای اسناد رسمی را مخالف با مفاد سند یا قانون دانسته، یا از جهت دیگری شکایت از دستور اجرا داشته باشد، می‌تواند برابر مقررات آیین دادرسی مدنی اقامه دعوا نماید.^(۳) برابر ماده ۲ قانون مذکور «مرجع رسیدگی به دعاوی ناشی از دستور اجرای اسناد رسمی، دادگاه صلاحیت‌دار محلی است که در حوزه آن دستور اجرا داده شده است.» مطابق اصل کلی صلاحیت مراجع بدوی نسبت به مراجع تجدیدنظر ۱۳۹۰/۱/۷، موضوع ماده ۷ قانون آیین دادرسی مدنی (شمس، ۱۳۸۲، ص ۳۹۹) و نیز اصل صلاحیت محاکم عمومی نسبت به محاکم اختصاصی، موضوع ماده ۳ قانون تشکیلات عدلیه (شمس، ۱۳۸۲، ص ۱۰۷) دادگاه صالح در حال حاضر دادگاه عمومی حقوقی شهرستان یا دادگاه بخش، می‌باشد.

۲- شرایط اقامه دعوا و طرفین آن

۲-۱- شرایط اعتراض نسبت به عملیات اجرایی:

شرایط اقامه بر اساس نوع اعتراض ذینفع متفاوت است، رسیدگی به اعتراض نسبت به عملیات اجرایی، در صلاحیت اداره ثبت بوده، نظر رئیس اداره ثبت در هیات نظارت قابل اعتراض بوده و بررسی شرایط اعتراض در اداره مزبور صورت می‌گیرد. به اجمال می‌توان گفت مستفاد از ماده ۱۶۹ آیین‌نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرا و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرایی، این اعتراض که از آن تشریفات خاصی نداشته و طرح آن در فرم و قالبی خاص شرط نمی‌باشد.

۲-۲- شرایط دعوای اعتراض به صدور اجرائیه:

دعوای اعتراض به صدور اجرائیه یا اصطلاحاً «ابطال اجرائیه ثبتی»، چون در دادگاه مطرح می‌شود، حسب نص صریح ماده ۲ قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و دفاتر اسناد رسمی باید به ترتیب مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی اقامه شود. دعوا باید در فرم مخصوص (دادخواست) و با رعایت شرایط آن مطرح شود. خواسته دعوای مذکور با عناوین مشابه چون «اعتراض به دستور اجرای سند لازم‌الاجرا»، «اعتراض به صدور اجرائیه در مورد سند لازم‌الاجرا» و «درخواست ابطال اجرائیه ثبتی در خصوص سند لازم‌الاجرا» بیان می‌شود که تفاوت ماهیتی بین این موارد وجود ندارد.

۱. بند ۸ ماده ۲۵ قانون ثبت اسناد و املاک کشور

۲. ماده ۶ اصلاحی قانون ثبت اسناد و املاک کشور

۳. ماده ۱ قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و قانون دفاتر اسناد رسمی

۲-۳- هزینه دادرسی

هزینه دادرسی بستگی به مالی یا غیر مالی بودن دعوای طرح شده، دارد و اصطلاحاً جزء دعوای الحاقی محسوب می‌شود؛ در صورتی که نتیجه دعوا مال باشد (همانند ابطال اجرایی‌های که در مورد چک صادر شده است) ملحق به دعوای مالی و در غیر این صورت (نظیر دعوای تخلیه) ملحق به دعوای غیر مالی خواهد بود (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۷، ص ۶۴) اداره حقوقی قوه قضاییه نیز نظریه مشورتی شماره ۷/۹۲۰۷ مورخ ۱۳۸۱/۱۰/۱۷ این دیدگاه را پذیرفته است. بدیهی است در مورد دعوای مالی، ملاک قابلیت تجدیدنظر خواهی و فرجام‌خواهی رای صادره، بهای خواسته است که توسط خواهان تقویم شده است. (مهاجری، ۱۳۸۷، ص ۱۳)

۲-۴- مهلت اقامه دعوا

نکته دیگر مهلت اقامه دعواست. با توجه به این که در قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و دفاتر اسناد رسمی فوق‌الذکر مهلتی برای اعتراض معین نشده است، لذا نمی‌توان قائل به حدوث مرور زمان در این دعوا شد و ذی‌نفع هر زمان می‌تواند اقامه دعوا نماید. البته با توجه به مقررات آیین‌نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرا و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرایی که مقرر نموده برگ اجراییه باید ظرف ۴۸ ساعت پس از صدور به متعهد ابلاغ شده و متعهد نیز باید ظرف ۱۰ روز آن را به موقع اجرا گذارد و در غیر این صورت مفاد اجراییه به موقع اجرا گذاشته می‌شود (مواد ۱۵ و ۲۱)، اگر در نهایت ذینفع تصمیم به اقامه دعوا داشته باشد، در مهلتی متعارف اقامه دعوا خواهد نمود. ماده ۷ قانون مذکور نیز موید همین مسأله است. بر اساس این ماده «هر گاه مدلول سند قبل از صدور حکم ابطال اجرا شده باشد، پس از قطعیت آن حکم، عملیات اجرایی به حالت قبل از اجرا بر می‌گردد.» بدیهی است که خواهان دعوای مذکور شخصی است که خود را در ابطال اجراییه مورد اعتراض ذینفع می‌داند و باید دارای نفع مشروع منجز و مستقیم در دعوا باشد (شمس، ۱۳۸۲، ص ۳۱۸). طبق قواعد عمومی، فقط متعهد (محکوم‌علیه اجرایی) حق طرح چنین دعوایی را دارد. خوانده نیز شخصی است که درخواست صدور اجراییه را نموده و اجراییه به نفع او صادر شده است. قرار دادن اداره ثبت به عنوان طرف دعوا صحیح نیست؛ چرا که مرجع مزبور نفع و ضرری در نتیجه دعوا ندارد، لذا در صورت آوردن مرجع مزبور در ردیف خوانده باید قرار رد دعوا به لحاظ عدم توجه دعوا صادر شود.

۳- دستور توقیف عملیات اجرایی

اقامه دعوای اعتراض به صدور اجراییه ثبتی مطابق ماده ۴ قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و دفاتر اسناد رسمی: «مانع از جریان عملیات اجرایی نیست مگر در صورتی که دادگاه حکم به بطلان دستور اجرا داده و یا قرار دایر به توقیف عملیات اجرایی بدهد.» این مقررره موجب بروز سوالاتی در جریان رسیدگی به دعوا شده است؛ سوالاتی از قبیل آیا دادگاه می‌تواند به صرف درخواست مدعی چنین قرار صادر کند؟ یا صدور قرار توقیف عملیات اجرایی منوط به درخواست مدعی می‌باشد؟ آیا منظور از قرار توقیف عملیات اجرایی همان دستور موقت مذکور در قانون آیین دادرسی مدنی است یا این که نهادی مجزا از دستور موقت می‌باشد؟

در مورد سوال اول و دوم باید گفت از ظاهر ماده ۴ که دادگاه در صدور قرار نیازی به درخواست مدعی ندارد، برمی آید که این ماده صرفاً در مقام بیان اختیار دادگاه در صدور قرار توقیف عملیات اجرایی می باشد و شرایط صدور قرار مذکور در ماده ۵ آمده است. به موجب ماده مرقوم، برای صدور قرار توقیف عملیات اجرایی، علاوه بر درخواست مدعی، شرایط ذیل نیز باید فراهم باشد:

۱- دادگاه دلایل شکایت را قوی بداند یا در اجرای سند رسمی ضرر جبران ناپذیر باشد. ۲- مدعی تامین بدهد.

در پاسخ به سوال باید به این نکته توجه کرد که اگر قرار توقیف عملیات اجرایی را همان دستور موقت بدانیم، باید احکام دستور موقت از جمله تایید رییس حوزه قضایی برای اجرای قرار، در این مورد، شرط باشد. اما به نظر می رسد «قرار توقیف عملیات اجرایی» نهادی مجزا از «دستور موقت» بوده، احکام خاص خود را دارد. (شمس، ۱۳۸۷، ص ۳۶۹)

اداره حقوقی قوه قضاییه در این خصوص صراحت اعلام نظر کرده ولی حداقل دو مورد از احکام خاص دستور موقت را در مورد، قرار توقیف عملیات اجرایی شرط ندانسته است:

دادخواست توقیف عملیات اجرایی به صورت مطلق، مصداق قانونی ندارد بلکه شخص معترض دستور اجرا، باید بدو به صورت ماهیتی در دادگاه های دادگستری راجع به اصلاح یا ابطال اجراییه اقامه دعوا نماید و با طرح دعوا می تواند به تبع آن از دادگاه مربوطه تاخیر عملیات اجرایی را خواستار شود.^(۱) دستور موقت، بر اساس ماده ۳۱۱ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی می تواند قبل از طرح دعوا نیز درخواست شود. بنابراین حکم دو نهاد مذکور از این حیث متفاوت است، در حالی که اگر مقررات مربوط به دستور موقت بر دستور توقیف عملیات اجرایی نیز حاکم باشد، باید امکان درخواست دستور اخیر، قبل از درخواست ماهوی نیز وجود داشته باشد.

بعد از صدور قرار توقیف عملیات اجرایی، متوقف ماندن اجراییه صادره و عملیات اجرایی، امکان رفع اثر از قرار توقیف مذکور با سپردن تامین از طرف کسی که اجراییه به نفع او صادر شده است، وجود ندارد، مگر این که حکم بر بطلان دعوای خواهان صادر شود.^(۲) با توجه به این که مطابق ماده ۳۲۱ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور مدنی اگر طرف دعوا (خوانده) تامین متناسب بدهد، دادگاه در صورت مصلحت از دستور موقت رفع اثر خواهد کرد، لذا حکم این دو نهاد حقوقی از این لحاظ نیز متفاوت است. با توجه به موارد مزبور می توان گفت که «قرار توقیف عملیات اجرایی» نهاد حقوقی خاصی است که مقررات دستور موقت بر آن حاکم نیست. البته در صورتی که خواهان توقیف عملیات اجرایی را در قالب دستور موقت و با عنوان «تقاضای صدور دستور موقت مبنی بر توقیف عملیات اجرایی» نماید، صدور دستور موقت با رعایت شرایط آن خلاف قانون نخواهد بود، هر چند که قصد اصلی خواهان تقاضای صدور قرار توقیف عملیات اجرایی ماده ۴ و ۵ قانون اصلاح بعضی از مواد قانون ثبت و دفاتر اسناد رسمی باشد، چرا که دادگاه باید صرفاً در محدوده خواسته رای دهد و

۱. نظریه مشورتی شماره ۷/۹۲۰۷ مورخ ۱۳۸۱/۱۰/۱۷

۲. نظریه مشورتی شماره ۷/۶۷۱۲ مورخ ۱۳۸۵/۱۰/۲۷

اصطلاحات به کار رفته توسط خواهان خواسته را معین می‌کند. (شمس، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۳۶) نکته قابل ذکر این است که برای صدور قرار توقیف عملیات اجرایی، علاوه بر احراز ورود ضرر جبران‌ناپذیر به خواهان، در اثر اجرای سند رسمی، وی باید تامین متناسب بدهد. ترتیب انواع تامین، تابع مقررات قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی (مبحث تامین خواسته) می‌باشد.

۴- رسیدگی به ماهیت دعوا

دادگاه در رسیدگی به ماهیت دعوا باید انطباق اجراییه صادره با مقررات قانونی را احراز نماید. در صورتی که صدور اجراییه مطابق مقررات باشد، دعوای خواهان در ماهیت رد والا حکم ابطال اجراییه ثبتی صادر خواهد شد. نکته مهم این است که دادگاه در رسیدگی به ماهیت دعوا تنها به جهتی که خواهان در دادخواست قید نموده، اکتفا نخواهد کرد. اگر اجراییه از جهتی که خواهان اعلام نموده، مطابق قانون، ولی از جهت دیگر مخالف آن باشد، اجراییه باطل خواهد شد؛ مانند موردی که خواهان به لحاظ عدم تایید مطابقت امضاء از سوی بانک مبادرت به طرح دعوای ابطال اجراییه، صادر نماید، ولی دادگاه ضمن غیر قابل قبول دانستن ادعای خواهان، احراز نماید که خواهان صادر کننده چک نبوده و جزء ضامنین می‌باشد، زیرا اجراییه ثبتی صرفاً علیه صادر کننده چک صادر می‌شود.

نتیجه

قانون‌گذار برای رسیدگی به شکایت از عملیات اجرایی و ابطال اجراییه دو مرجع متفاوت را پیش‌بینی نموده است؛ اعتراض ذینفع به صدور دستور اجرا را در صلاحیت دادگاه و اعتراض وی به عملیات اجرایی را در صلاحیت اداره ثبت قرار داده است، همچنین برای معترض به دستور اجرا امتیازاتی در نظر گرفته که رسیدگی خارج از نوبت و امکان صدور قرار توقیف عملیات اجرایی از آن جمله است.

فهرست منابع

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، ج ۱، تهران، نشر میزان، چاپ چهارم، ۱۳۸۲.
۲. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، ج ۲، تهران، نشر میزان، چاپ سوم، ۱۳۸۲.
۳. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، ج ۳، تهران، انتشارات دراک، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۷.
۴. شهری، غلامرضا، حقوق ثبت اسناد و املاک، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی، چاپ دهم، ۱۳۸۱.
۵. مدنی، جلال‌الدین، آیین دادرسی مدنی، ج ۲، تهران، انتشارات پایدار، چاپ اول، ۱۳۷۹.
۶. مهاجری، علی، آیین قضاوت مدنی در محاکم ایران، تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۵.
۷. مهاجری، علی، دعوای مالی و غیرمالی و اثر مترتب به تفکیک آنها، نشریه پیام آموزش، شماره ۲۶، خرداد و تیر ۱۳۸۶.
۸. معاونت آموزش قوه قضاییه، مصادیق دعوای مالی و غیرمالی و هزینه‌های خدمات قضایی و وکالتی، قم، نشر قضا، چاپ دوم، ۱۳۸۷.

بررسی تاریخی، فقهی و حقوقی قانون اصلاحات ارضی

* سید بهرام پناهنده

چکیده

یکی از نقاط عطف در تاریخ معاصر ایران، اصلاحات ارضی است. اجرای قانون اصلاحات ارضی در سه مرحله موجب بروز و ظهور آثار اجتماعی، اقتصادی بسیار مهم در جامعه و طرح مباحث حقوقی به ویژه در ارتباط با جایگاه مالکیت فرد شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی مبانی و منطق این پدیده یکسره به تحلیل رفت و در عوض نهادهای حکومت در صدد وضع قوانینی در جهت حمایت از اقشار ضعیف جامعه برآمدند. با وجود تلاش‌های گسترده و ارزشمند صورت گرفته، هنوز هم کاستی‌ها، و نقاط ضعف مشهود و نمایان است.

کلید واژه‌ها: اصلاحات ارضی، مالکیت، قاعده تسلیط، مصادره، منابع ملی.

درآمد

در دوره کارآموزی وکالت و قضاوت یکی از موضوعاتی که ذهن کارآموزان قضایی و وکالت را به خود مشغول کرده، مسئله اصلاحات ارضی خواه از جنبه تاریخی، فقهی، حقوقی می‌باشد و بعد از طی سالیان متمادی از تصویب و اجرای قانون اصلاحات ارضی کماکان این مسئله و پرونده‌های مرتبط با آن در دادگاه‌ها مطرح می‌باشد. در مقاله سعی بر آن نموده‌ایم تا ضمن تشریح قانون اصلاحات ارضی از جنبه تاریخی، فقهی و حقوقی و قضایی اطلاعاتی اندک و در حد بضاعت علمی خویش به جامعه وکلا و قضات ارائه نماییم.

۱- اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ و پیامدهای آن

اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ ایران، ناشی از برخوردهای بین‌المللی در ارتباط با ساخت اقتصادی و اجتماعی داخلی بوده است. در پایان نیمه اول قرن حاضر، شکل خاصی از اقتصاد بین‌المللی به نام «وابستگی جدید» براساس سرمایه‌گذاری‌های شرکت‌های چند ملیتی در کشورهای پیرامونی مسلط گردید و در پی آن در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم بر سرعت این تحولات افزوده شد. کمک‌های ایالات متحده آمریکا در این سال‌ها به رژیم شاه و به کارگیری آن در جهت توسعه سرمایه‌داری ایران، به این وابستگی‌ها افزود. در همین سال‌ها قشری از سرمایه‌داران پدید آمدند که در پی کودتای ۲۸ مرداد و اجرای برنامه‌ها و توسعه صنعتی ایران پس از سال‌های دهه ۳۰، توانستند بیش از پیش افزایش یابد.

طبقه سرمایه‌دار جدید، شروع به سرمایه‌گذاری در بخش‌های صنعتی کرد که نیاز به گسترش هر چه بیشتر بازارهای داخلی، مواد خام و کارگر ارزان داشت. در چنین شرایطی، ساخت و بافت کشاورزی سنتی ایران که بر نظام ارباب-رعیتی استوار بود، می‌بایست دگرگون می‌شد؛ چون این روابط مانعی بر سر راه گسترش سرمایه‌داری بود. انجام اصلاحات ارضی از سوی دولت، در حقیقت گام مؤثری بود در جهت تأمین این هدف که منجر به تحکیم قدرت طبقات جدید شد؛ چرا که نظام سرمایه‌داری، در این مرحله از تحول خود، خواهان گسترش و ایجاد اقتصاد دهقانی است تا در فرصت مناسب این نظام را در نظام‌های بهره‌برداری جدید و سرمایه‌داری ادغام نماید و اصلاحات ارضی این زمینه را برای آن‌ها فراهم آورد. یکی از دستاوردهای اصلاحات ارضی ایران، گسترش بهره‌برداری خرده مالکی و دهقانی بود و دولت سعی کرد تا از این طریق بخش روستایی را در مسیر

تحولات اقتصادی شهری قرار دهد.

«فرد هالیدی» در این خصوص می‌نویسد: «در اکثر کشورهای سرمایه‌داری، در مرحله معینی دولت مداخله کرد تا بخش روستایی را در مسیر بقیه اقتصاد قرار دهد و این را به ویژه با تغییر الگوی مالکیت زمین در روستاها انجام داد. اصلاحات ارضی به معنای اخص همین است: دگرگونی در مالکیت توسط دولت به منظور تشویق رشد بازار داخلی و سایت سرمایه‌داری در روستا». (فرد هالیدی، ۱۳۵۸، صص ۹۷-۹۶)

البته در ایران، اولاً اصلاحات ارضی به صورت کامل به اجرا درنیامد و ثانیاً اجرای ناقص آن هم در راستای یک تحول سرمایه‌دارانه وابسته صورت گرفت. البته نقش عوامل سیاسی در اجرای اصلاحات ارضی ۱۳۴۱ را نیز نباید نادیده گرفت.

در آغاز دهه ۶۰ قرن ۱۹ میلادی، در آمریکا با انتخاب کندی، حزب دمکرات قدرت را به دست گرفت. این حزب برای کشورهای تحت نفوذ خود طرحی نو ریخت که یکی از بندهای آن، انجام برنامه اصلاحات ارضی در این کشورها بود. (طالب، ۱۳۶۴، ص ۱۱۴) هدف اساسی از اجرای این طرح، علاوه بر مشروعیت بخشیدن به حکومت‌های وابسته و معرفی رهبران آن به عنوان چهره اصلاح طلب و موقر، کنترل توده‌های ناراضی روستایی و جلوگیری از خطر بروز شورش و یا احیاناً انقلاب از سوی آنان بود. لذا مشاهده می‌شود در کشورهای مختلف برنامه‌های اصلاحات ارضی ایران اجرا شد و در دهه چهل و طی سه مرحله تا اوایل دهه ۵۰ به اجرا درمی‌آید.

در مرحله اول با تصویب قانون اصلاحات ارضی، اقداماتی جهت اجرای آن از اوایل دهه چهل تحت نظر «علی امینی» آغاز شد و رسماً در مهرماه ۱۳۴۳ به پایان رسید. به طور کلی مرحله اول قانون اصلاحات ارضی تنها حدود ۲۰٪ از خانوارهای روستایی را در بر گرفت. (کاتوزیان، ۱۳۶۶، ص ۲۰۰ به بعد)

با برکناری علی امینی، در پی مذاکرات شاه با رهبران کاخ سفید و تضمین اجرای سیاست‌های آنان در ایران، محمدرضا پهلوی خود شخصاً نظارت بر اجرای قانون اصلاحات ارضی را به عهده گرفت. از این زمان به بعد تبصره‌های مختلفی به قانون اضافه گردید که در مجموع به نفع مالکان بود. بر این اساس، مالکین راه فرارهایی از قانون یافتند تا به این طریق از تقسیم اراضی خود جلوگیری کنند.

طبق قانون، مالکین می‌توانستند اراضی را به خویشاوندان خود منتقل کنند. همچنین، اراضی

مکانیزه از شمول قانون خارج بود. این امر باعث شد تا بسیاری از مالکین با خریدن چند دستگاه تراکتور و بیرون راندن دهقانان از زمین‌های خود زمین‌ها را واجد شرایط قانون جلوه دهند و از تقسیم آن جلوگیری به عمل آورند. «بر طبق موادالحاقی به قانون اصلاحات ارضی، مالک می‌توانست تا ۵۰۰ هکتار از اراضی خود را تا مادامی که آن را با تراکتور شخم زده و از کارگر کشاورز استفاده می‌کرد، از قانون اصلاحات ارضی مستثنا کند». (احمد اشرف، ۱۳۵۲، ص ۱۰۵)

علاوه بر این، مطابق قانون، مالکین می‌توانستند یک ده شش دانگ و یا شش دانگ پراکنده در دهات مختلف را به انتخاب برای خود نگه دارند. همین باعث شد تا مالکین پرآب‌ترین و حاصل‌خیزترین اراضی را در اختیار گیرند و بدترین و کم‌آب‌ترین آن‌ها را واگذار نمایند. (فرهالیدی، پیشین، ص ۱۲۰-۱۱۹)

مرحله دوم اصلاحات ارضی، از سال ۱۳۴۳ و تا ۱۳۴۵ ادامه یافت و اکثریت باقی‌مانده صاحبان نسق را در برمی‌گرفت. بر اساس قوانین مرحله دوم حدود ۸۰٪ از انتقالات زمین به ایجاد اجاره‌داری ختم شد. (خسروی، ۱۳۶۰، صص ۶۸-۱۶۷)

مرحله سوم اصلاحات ارضی، در اواخر دهه چهل به منظور پایان بخشیدن به نظام اجاره‌داری که از مرحله دوم باقی مانده بود، به مرحله اجرا درآمد. فروش به روستاییان و تقسیم زمین طبق روش سنتی تقسیم محصول، که در مرحله دوم اصلاحات شروع شده بود، در تمامی دهات به استثنای مزارع مکانیزه، باغستان‌ها و اراضی اوقاف آغاز گردید. در این مرحله پنج شق مرحله دوم برداشته شد و طبق قوانین این مرحله مالکان مخیر شدند که یکی از دو راه فروش زمین به رعایا و تقسیم آن میان خود و اجاره دادن بر اساس بهره مالکانه متداول، را انتخاب کنند.

این مرحله از اصلاحات ارضی عملاً با خط‌مشی‌ها و نوسازی دولت در کشاورزی توأم شد. به طوری که سه بخش مجزا در این مرحله قابل تفکیک است؛ ایجاد شرکت‌های سهامی زراعی، فروش زمین‌ها و اجاره‌داری و قسمت سوم که تشویق و سرمایه‌گذاری در شرکت‌های کشت و صنعت می‌باشد. از این قسمت سوم به عنوان مرحله چهارم اصلاحات ارضی نیز یاد می‌شود. «محمدعلی کاتوزیان» این مرحله را جزیی از اصلاحات ارضی نمی‌داند بلکه بخشی از استراتژی شبه مدرنیست استبدادی که کشاورزی را مختل کرده است، به شمار می‌آورد. (کاتوزیان، پیشین، ص ۱۱۷ به بعد)

۲- تحولات ارضی ایران پس از انقلاب اسلامی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، یکی از اصلی‌ترین مسائل که برای حل مشکلات و معضلات روستاهای ایران حس می‌شد، حل مسئله زمین بود تا از این طریق بتوان دگرگونی‌های لازم را در ابعاد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در روستاهای ایران ایجاد نمود. به نحوی که سلطه زورگویان و خوانین که سالیان متمادی بر روستاییان حاکم بودند، محو و نابود، و در عوض رابطه یا ضابط‌های براساس قسط و عدل اسلامی جایگزین آن مناسبات ظالمانه گردد. (کمیتة تحقیق و پژوهش مجتمع دانشگاهی علوم اداری و بازرگانی، ۱۳۶۱، ص ۱۷) البته دوران پس از انقلاب دارای حساسیت‌های ویژه‌ای بود که در مجموع اجرای چنین تحولی را «ضروری»، «مهم» و «خطیر» می‌نمود. توضیح آنکه از یک طرف، وجود روحیه انقلابی در میان مردم و دست‌اندرکاران انقلاب، انجام چنین دگرگونی‌هایی را سهل می‌نمود و مقاومت مخالفان را به حداقل ممکن می‌رساند و از طرف دیگر، عدم وجود یک دیدگاه منسجم و واحد در میان گروه‌های انقلابی از دولت موقت گرفته تا دیگر کانون‌های تصمیم‌گیرنده در امر انقلاب کارشکنی‌های مخالفان نظام، وجود هرج و مرج‌های داخلی و... تحقق صد در صد و عینی چنین تحولاتی را با مانع و مشکل روبه‌رو می‌نمود. نتیجه آنکه می‌بینیم «اصلاحات ارضی» در مقام وضع و عمل در دو سطح متفاوت عمل می‌نماید. بدین صورت که علی‌رغم شمول قوانین اصلاحات ارضی در مقام وضع، به خاطر مصالح انقلابی و ملی کشور، بخشی از آن‌ها عملاً اجرا نگردیده و تنها اصولی چند از «اصلاحات ارضی» توسط شوراهای هفت نفره به اجرا گذارده می‌شود که در حد خود اصلاحات چشمگیری را به دنبال داشته است.

۳- دیدگاه‌های مختلف در زمینه مسائل مالکیت ارضی پس از انقلاب اسلامی

با فروپاشی نظام شاهنشاهی، شرایطی پدید آمد تا روستاییان موقعیت را برای مطالبه حقوق خود مناسب تشخیص دهند. بنابراین، تعداد زیادی از روستاییان به تصرف اراضی و خلع ید از مالکان غاصب آن‌ها پرداختند. (نیک آیین، صص ۴۶-۴۷) در این میان زمین‌داران بزرگ که هنوز در مناطق روستایی باقی بودند، سعی در حفظ اراضی خود داشتند که همین باعث شد تا برخوردهایی میان این گروه پدید آید و موجبات بی‌نظمی و حتی در مواردی قتل و خونریزی را در سطح روستاها فراهم آورد.

به طور کلی اعتراضات روستاییان برحسب اوضاع و احوال محل متوجه یک یا چند مورد از

موارد زیر بود:

۱. مصادره اموال مالکان فراری
 ۲. مصادره اراضی بهره‌برداران بزرگ یا حتی متوسط که به دلایل گوناگون میان مالکان و زارعان آن‌ها اختلاف و خصومت وجود داشت.
 ۳. تصرف اراضی جنگلی و مراتع ملی شده
 ۴. انحلال شرکت‌های سهامی زراعی و تعاونی‌های تولید کشاورزی به وسیله سهامداران و باز پس‌گیری اراضی متعلق به خودشان
 ۵. خودداری از بازپرداخت دیون دهقانان بابت اقساط اصلاحات ارضی و اقساط و وام به شکت‌های تعاونی، بانک‌ها و رباخواران. (احمد اشرف، ۱۳۶۱، ص ۲۷)
- سقوط رژیم ستم شاهی، گسترش فعالیت‌های انقلابی و نظریه استفاده برخی از گروه‌های داخلی و یا وابسته به خارج مثل چینی‌ها در ماه‌های اول پس از پیروزی انقلاب، نوعی بی‌نظمی را در کشور ایجاد کرده بود، برخوردهای انقلابی و قانونی با مسائل مربوط به زمین را می‌طلبید. لذا در همین راستا شاهد انجام اقداماتی اندک از سوی دولت موقت می‌باشیم. از آن جمله تشکیل شورای کشت و تهیه و تصویب قانون ۱۳۵۸/۶/۲۵ (مرسوم به لایحه قانونی نحوه واگذاری اراضی در حکومت جمهوری اسلامی) که اگر چه نتایج قابل توجهی را به دنبال داشت، لیکن قادر به حل بحران اراضی نبوده و عملاً این بحران ادامه یافت و حتی از جهتی بر شدت آن نیز افزوده شد.
- طرفین درگیر در این بحران سعی در حفظ منافع خود داشتند به طوری که دهقانان، کشاورزان و خوش‌نشینان کم زمین و بدون زمین، با ارسال طومارها و انجام راهپیمایی و تظاهرات خیابانی مصراً خواستار اجرای سریع اصلاحات ارضی و واگذاری زمین شدند و از سوی دیگر مالکان با ارسال شکواییه‌های گوناگون به علما و روحانیون و مراجع تقلید به بهانه محترم بودن اصل مالکیت در اسلام و لطایف الحیل، خواهان الغای اصلاحات رژیم گذشته شدند و با شرایط جدید یاد شده نیز درصدد حفظ اراضی خود برآمدند و بهره‌برداران متوسط و نسبتاً بزرگ تجاری با حمایت دولت موقت در فکر تثبیت موقعیت خویش برآمدند. (محمودزاده، پیام زمین، ص ۲۱)
- دخالت گروه‌های سیاسی چپ و بهره‌برداری‌های تبلیغاتی از آن، و حتی بروز قیام‌های مسلحانه

در کردستان و گنبد و هرج و مرج حاکم بر روستاها، مسؤولان انقلاب را بر آن داشت تا در فکر چاره‌ای اساسی برای مسائل مربوط به مالکیت زمین باشند که این خود دیدگاه‌های متفاوتی درباره مسائل مربوط به مالکیت زمین را پدید آورد:

۳-۱- نظریه مالکیت مشروع و محدود (اصلاحات ارضی اسلامی)

این نظریه برای اولین بار در طرح «رضا اصفهانی» معاون وقت وزارت کشاورزی مطرح شد. طرح این نظریه به کشاورزان کم زمین و بدون زمین امیدهای تازه بخشید و در مقابل عمده مالکان و عده‌ای که از نظر بینش و تفکر اسلامی آن را مردود می‌دانستند، سعی در محکوم کردن آن داشتند، تا این که از سوی امام خمینی (ره) سه نفر از فقها مأمور شدند تا با آقای اصفهانی همکاری نمایند و این طرح را مورد بررسی قرار دهند. این طرح در تاریخ ۱۳۵۸/۲/۲۵ به نام «لایحه قانونی اصلاح قانون نحوه واگذاری و احیای اراضی» در حکومت جمهوری اسلامی ایران، مورد تأیید قرار گرفت و اجرای آن بلامانع اعلام شد و برای تصویب نهایی به شورای انقلاب ارائه گردید، (با فکر و دیگران، ۱۳۶۳، ص ۷۳) که البته با جرح و تعدیلاتی به تصویب رسید.

نظریه مالکیت مشروع و محدود از دو جزء مالکیت «مشروع» و «محدود» پدید آمده بود. در مورد مالکیت مشروع اختلاف زیادی میان مخالفان و موافقان وجود نداشت. به خصوص آنکه، اصل ۴۹ قانون اساسی نیز تکلیف آن را روشن کرده و مصادره و استرداد آن در صورت مجهول بودن مالکان و واگذاری آن به بیت‌المال ضروری دانسته است. اما اصل اختلاف بر سر حکم شرعی محدود کردن مالکیت مشروع است که براساس قاعده تسلیط و احکام دیگر فقه اسلامی صورت می‌گرفت.

«آیت‌الله مشکینی» یکی از آیات ثلاثه که خود از تأیید کنندگان نظریه مالکیت مشروع و محدود بود، در اظهار نظری اعلام کرد که «اسلام مالکیت را اصولاً محدود کرده است. اگر چنان چه مالکیت یک فرد سبب اضرار به مالکیت دیگران شود یا سبب مفسد در جامعه باشد همچنین اگر مالکیت شخصی ضرر استثماری برای جامعه داشته باشد، این گونه مالکیت را اسلام محدود می‌کند و به رسمیت نمی‌شناسد. مالکیت محدود است به لاضرر و لاجرح و این که وجوه شرعی آن

چون خمس و زکات و سایر مالیات‌های آن پرداخت گردد.»^(۱)

ریشه اختلاف بر سر مالکیت، عمدتاً سه مسئله است:^(۲)

۱. عمده این اختلافات مسئله ولایت فقیه است؛ زیرا وقتی گفته شود زمین شخصی را که مالک است و زمین را احیا کرده است و از این طریق مالک آن شده است، بگیرند و بین عده‌ای تقسیم کنند، این مسئله مربوط به ولایت فقیه است. ولایت فقیه همانند ولایت پدر نسبت به فرزندان است. علما و فقها طرفدار مالکیت محدود، سلطه ولی فقیه در تشخیص ضرورت و صدور احکام ثانویه را مطرح می‌نمایند. اما از نظر مخالفان، این مسئله مورد اشکال است. آنان می‌گویند حاکم شرع این سلطه را ندارد و اینجاست که اختلاف فقهی در مورد مسئله مالکیت پیدا شده است، اما از دیدگاه موافقان حاکم شرع این سلطه را دارد، مشروط به این که تصرفاتش به صلاح جامعه باشد و صالح جامعه بر صلاح فرد تقدم دارد. به نظر آیت‌الله مشکینی در چنین مواردی حاکم شرع این ولایت را دارد که مثلاً از هزار هکتار زمین یک مالک، ۹۰۰ هکتار آن را بگیرد و به افراد نیازمند بدهد و ۱۰۰ هکتارش را به خودش را واگذار نماید. به نظر آیت‌الله مشکینی، طرح اصلاحات ارضی اسلامی مبتنی بر همین ولایت فقیه است. این اختلاف سبب گردید وقتی طرح برای اجرا به شهرستان‌ها برود، بعضی از علما چون نظرشان این بود که حاکم این ولایت را ندارد، این طرح را برخلاف شرع دانستند.

۲. دومین جنبه اختلاف فقهی میان علما «قاعده لاضرر» است. بر این اساس اگر چنان چه شخصی مالک چیزی بشود، مالکیت او مورد قبول است. اما اگر مالکیت او موجب ضرر و آسیب به دیگران شود این مالکیت را اسلام محدود می‌کند و ولی فقیه می‌تواند با استفاده از این قاعده حکم بر مصادره یا فروش ملک بنماید. قانون اصلاحات ارضی با توجه به این قاعده از سوی آیات ثلاثه تهیه و تنظیم شد و مورد تأیید ولی فقیه نیز قرار گرفت.

۳. سومین جنبه اختلاف مربوط به تعریف و تصرف اراضی «بایر» بود. در طرح اصلاحات ارضی آمده بود که اگر زمین مدتی باقی بماند در این صورت زمین را باید دولت پس بگیرد و به دیگری

۱. مصاحبه با آیت‌الله مشکینی، زیتون، شماره ۲، اردیبهشت ۶۰، ص ۱۱

۲. مصاحبه با آیت‌الله مشکینی، کیهان، ۵۹/۱۱/۱۴ ص ۱۰

واگذار نمایند. اما عده‌ای اعتقاد دارند که زمین هر چه قدر بماند به همان مالک متعلق است و زمین از ملکیت او خارج نمی‌گردد و بنابراین کسی حق احیای آن زمین را ندارد. مخالفان طرح مالکیت مشروع و محدود اعتقادشان بر این است که مالکیت در اسلام نامحدود است و نمی‌توان به زور و جبر کسی را واداشت تا از مالکیت خود چشم‌پوشد. معامله‌ای که به جبر و زور متکی باشد، فاسد است و در نتیجه این افراد معتقدند مالک یا مالکین اگر به میل و رغبت حاضر به واگذاری و فروش زمین خود نگردند، معامله باطل و زمینی که از او گرفته شود در حکم غصب است و عایدات و درآمد حاصله از آن حرام است. (بافکر و دیگران، ۱۳۶۳، ص ۱۸)

۳-۲- موضع دولت موقت

همزمان با این حوادث مسؤولان اجرایی کشور از جمله دولت موقت و کارشناسان و برنامه‌ریزان آن روز کشاورزی، شدیداً با اقدامات روستاییان در مصادره اراضی و اصولاً تقسیم و تقطیع اراضی مخالف بودند. حتی وزیر وقت کشاورزی لایحه متجاوزین و غاصبین را تهیه و در تاریخ ۵۸/۵/۲ به تصویب شورای انقلاب رساند. (طالب، ۱۳۶۴، ص ۱) این نوع تفکر و بی‌اعتنایی به خواسته‌ها و به حق روستاییان که سال‌های متمادی تحت ستم عمده مالکان قرار داشتند و پس از انقلاب فرصت را مناسب برای مطالبه حق می‌دانستند، باعث گردید تا اقدامات روستاییان در تصرف اراضی عمده مالکان و زمینداران تشدید شود و خود باعث پیچیدگی‌های بیشتر مسئله گردد.

۳-۳- طرفداران نظریه مندرج در «بند ج»

اولین قانون مربوط به اصلاحات ارضی در بعد از انقلاب، «قانون نحوه واگذاری و احیای اراضی» در شهریور ماه سال ۱۳۵۸ از تصویب شورای انقلاب گذشت. این قانون اگر چه به شکل مصوبه در آن زمان به اجرا درنیامد، لیکن بعداً در طی چهار مرحله اصلاح و اجرا گردید. در چهارمین اصلاحیه این قانون در تاریخ ۵۹/۱/۲۶ آیین‌نامه اجرایی آن مورد تصویب نهایی شورای انقلاب قرار گرفت و از همان تاریخ اجرای این قانون آغاز شد.

این قانون در واقع نتیجه بررسی طرح رضا اصفهانی، توسط نمایندگان حضرت امام (ره) بود که مورد تأیید آنان قرار گرفت و سپس در شورای انقلاب به تصویب رسید. اصل و اساس این قانون مبتنی بر همان نظریه مالکیت مشروع و محدود بود که اعتقاد به محدودیت اراضی مالکین داشت

و در بندهای «ج» و «د» این قانون منعکس شده بود.

طبق ماده ۱ این قانون، اراضی مورد نظر به چهار قسم تقسیم شده بود که اراضی بند «ج» عبارت بود از «اراضی بایر»^(۱) که قبلاً دایر بوده و بر حسب ملاک‌های رژیم قبل ملک اشخاص یا مؤسسات شمرده است» و بند «د» این قانون شامل «اراضی دایر» می‌شد. در مورد واگذاری این اراضی در ماده ۲ این قانون آمده بود: «در مورد اراضی بند «ج» دولت با رعایت ضوابطی که در مورد اراضی بند «د» خواهد آمد نسبت به صاحبان آن‌ها اولویت داد تا به عمران آن بپردازند و اگر اقدام نکردند آن‌ها را در اختیار خود می‌گیرد تا کشت و بهره‌برداری در آن‌ها را به افراد واجد شرایط واگذار نماید.» (قربانی، ۱۳۷۱، ص ۴۱۶-۴۱۴)

در ماده ۴ قانون، در مورد اراضی بند «د» تصریح شده بود: «اگر مالک شخصاً به امر کشاورزی در آن‌ها اشتغال دارد تا سه برابر تعدادی که عرف محل برای تأمین زندگی کشاورز و خانواده او لازم است در اختیار او می‌ماند و اگر شخصاً به کشاورزی در آن‌ها اشتغال ندارد و منبع درآمد کافی دیگری برای تأمین زندگی خود و خانواده‌اش ندارد، فقط تا دو برابر تعداد مزبور در اختیار او می‌ماند و در مورد بقیه در جاهایی که کشاورزانی وجود دارند که فاقد زمین زراعی هستند و جز از راه گرفتن مازاد زمین این گونه مالکان نمی‌توان آن‌ها را صاحب زمین زراعی کرد، وظیفه این است که مازاد بر حد مذکور را به این گونه زارعین واگذار کنند و اگر به میل خود به این وظیفه عمل ننمایند به مقتضای ولایت به حکم حاکم از آنان گرفته و در اختیار کشاورزان نیازمند گذارده شود، و دولت بهای نسق این زمین‌ها را پس از کسر بدهی‌های مالک به بیت‌المال، به او بپردازد.» (همان)

با تصویب این لایحه در شورای انقلاب، عملاً مسئله محدود کردن مالکیت ارضی در اذهان با بند «ج» مترادف گردید. پس از تصویب این لایحه تبلیغات گسترده‌ای تحت عنوان بند «ج» راه افتاد که حمایت‌های بسیاری از آن در سراسر کشور به عمل آمد. در واقع «این مسئله یک

۱. اراضی بائر: اراضی است که: الف) بالفعل مالک داشته باشد. ب) مشغول به کشت و زرع و آبادانی نباشد. ج) مالک برای مدت نامعلوم و نامحدودی از آبادی آن چشم پوشیده باشد. اراضی بائر علی‌الاصول مالک خاص دارند مگر این‌که اعراض مالک از آنها احراز شود که در این صورت آنها را بائر بلامالک می‌نامند. بائر بر دو قسم است: ۱- بائر مفروز که مالک خاص دارد. (یا مالک خاص داشته باشد) ۲- بائر مشاع که عده‌ای به اشتراک مالک آن بوده یا هستند مانند اراضی دیمکار قریه که به صورت بائر افتاده. اراضی دائر: اراضی آباد و آیش را گویند در مقابل بائر و موات و اراضی متروک. اراضی موات: اراضی عناصر موات چنین است: الف) سابقه مالکیت خصوصی آن معلوم نباشد. ب) مشغول به کشت و زرع و بنا و آبادی نباشد. ج) بالفعل مالک نداشته باشد. (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲، صص ۲۶-۲۵)

دگرگونی و تحول اساسی در جهت‌گیری جمهوری اسلامی در ارتباط با مسائل ارضی و کشاورزی ایجاد نمود که با تحولات سیاسی و اجتماعی زمان تصویب آن لایحه ارتباط مستقیم داشت». (محمودزاده، پیشین، ص ۴۲)

۳-۴- مخالفان بند «ج»

در کنار حمایت‌های گسترده از بند «ج» در سراسر کشور، متقابلاً مخالفت‌های گسترده‌ای هم به وجود آمد. مخالفان این بند، با طرح این مطلب که اجرای بند «ج» موجب آشوب در بسیاری از مناطق روستایی و کاهش تولیدات کشاورزی می‌شود و استدلال می‌کردند که چون مجلس شورای اسلامی تشکیل شده است، باید مجلس به عنوان مرجع قانون‌گذاری و نماینده مردم این بند را مورد تصویب قرار دهد تا قدرت قانونی و اجرایی پیدا کند، و همچنین با عنوان دشواری‌های فصل کشت، فشارهای خود را بر مقامات افزودند. این امر کار را به کسب تکلیف از امام خمینی (ره) برای اجرا یا توقف طرح کشاند. امام نیز تصمیم‌گیری را به نمایندگان خود واگذار کردند و آنان به ادامه اجرای بند «ج» نظر دادند.

با وجود نظر نمایندگان حضرت امام (ره) مبنی بر ادامه اجرای بند «ج» به خاطر شرایط ویژه کشور و به خصوص آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی (ره) طی فرمانی در تاریخ ۵۹/۶/۲۱ مصوب شورای انقلاب، وظایف هیئت‌های هفت نفره واگذاری زمین، تنها محدود به اجرای همین دو بند کرد که همین دو بند نیز با مشکلات زیادی همراه بود.^(۱)

اجرای مجدد بندهای «ج» و «د» قانون، پس از توقف، منوط به تصویب مجلس شورای اسلامی شد. مجلس نیز کلیات طرح قانونی احیای و واگذاری اراضی مزروعی را در اسفند ۱۳۶۰ تصویب کرد، ولی این قانون که در آذرماه سال ۱۳۶۱ از تصویب نهایی مجلس گذشت، مورد تأیید شورای نگهبان قرار نگرفت، (وزارت کشاورزی، ۱۳۶۳، صص ۷-۶) و چون مفاد بندهای «ج» و «د» با روح اسلام مغایر تشخیص داده شد، امیدی هم نمی‌رفت که قانون پس از اصلاح مجدد در مجلس، در شورای نگهبان تصویب گردد.

۴- اقدامات قانونی و نتایج عملی اصلاحات ارضی اعمال شده در جمهوری اسلامی

اصلاحات ارضی را از دو زاویه می‌توان مورد بحث قرار داد: نخست ضوابط قانونی که در این خصوص وضع و اجرا گردیده‌اند و دیگر نتایج عملی حاصل آمده از ضوابط مورد تصویب. در مورد نخست مشاهده می‌شود متعاقب تحولات و حوادث پس از پیروزی انقلاب، ضرورت حل و فصل مسائل مربوط به مالکیت زمین‌های اراضی مطابق با موازین شرعی همراه با مقتضیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه، در چارچوب یک نظام قانونی رخ می‌نماید، با توجه به همین الزامات و ضرورت‌ها است که سلسله قوانینی تهیه، تدوین و تصویب می‌گردند.

قوانین مربوط به واگذاری و تقسیم اراضی در جمهوری اسلامی دو دسته‌اند. اول، قوانینی که قبل از تشکیل مجلس شورای اسلامی در شورای انقلاب به تصویب رسید، این قوانین عبارتند از:

۱. لایحه قانونی نحوه واگذاری اراضی در حکومت جمهوری اسلامی مصوب ۱۳۵۹/۶/۲۵.
۲. لایحه قانونی نحوه واگذاری و احیای اراضی مصوب ۵۸/۱۲/۸.
۳. لایحه قانونی اصلاح قانون نحوه واگذاری و احیای اراضی مصوب ۵۸/۱۲/۱۱.
۴. لایحه قانونی اصلاح قانون نحوه واگذاری و احیای اراضی مصوب ۵۸/۱۲/۲۸.
۵. لایحه قانونی اصلاح قانون نحوه واگذاری و احیای اراضی مصوب ۵۸/۱۲/۲۶.

دسته دوم، قوانینی که در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسیدند، که مهم‌ترین آن عبارتند از:

۱. طرح قانون کمیسیون کشاورزی مجلس شورای اسلامی (طرح احیا و واگذاری اراضی مزروعی).

۲. قانون واگذاری زمین‌های دایر و بایر که بعد از انقلاب به صورت کشت موقت در اختیار کشاورزان قرار گرفته است، مصوب ۱۳۶۵/۸/۸ مجلس شورای اسلامی.

در میان این سلسله قوانین دو قانون از اهمیت بیشتری برخوردارند؛ زیرا این دو قانون به اجرا درآمدند و با اجرای آن، اثرات اقتصادی و اجتماعی به جا ماند و تا حدی نحوه توزیع اراضی و نظام‌های بهره‌برداری دگرگون شد. یکی قانون مصوب ۵۹/۱/۲۶ شورای انقلاب که بخش‌هایی از آن یعنی بندهای «ج» و «د» آن فقط به صورت محدود به اجرا درآمد. دیگری قانون اراضی کشت موقت مصوب ۶۵/۸/۸ مجلس شورای اسلامی که طی اجرای آن تقریباً ۸۰۰ هزار هکتار اراضی کشت موقت میان روستاییانی که در آن‌ها کار می‌کردند، توزیع شد.

اما در خصوص نتایج عملی اصلاحات ارضی، لازم است نگاهی داشته باشیم به عملکرد هیئت‌های هفت نفره داشته باشیم. آن گونه که ذکر شد، اجرای قوانین مربوط به اصلاحات ارضی به طور مشخص به عهده این نهاد انقلابی تازه تأسیس گذارده شده بود. در اوایل، هیئت‌ها امور تحقیقی را در بیش از ۲۰ هزار روستا به انجام رساندند و سپس کار واگذاری اراضی منابع طبیعی، مصادره‌ای و اراضی زمینداران بزرگ را که با ملاک‌های رژیم گذشته مجوز قانونی نیز داشت، آغاز کرد. واگذاری اراضی زمین‌داران و مالکین بزرگ از عمده فعالیت‌های هیئت‌ها در بدو تأسیس بود. مقدار زیادی از این اراضی به تصرف روستاییان درآمده بود، و تنها بخش کوچکی از آن به طور قطعی واگذار گردید و بقیه اراضی به صورت کشت موقت در دست روستاییان باقی ماند.

براساس گزارشی که از سوی هیئت‌ها منتشر شد، کل اراضی واگذاری از سوی آن‌ها تا شهریور ۱۳۶۲، ۶۹۱۶۹۹ هکتار اعلام شد.^(۱) (به استثنای اراضی کشت موقت). از این مقدار زمین، حدود ۵۷۵ را اراضی موات تشکیل می‌داد. در این سال‌ها فعالیت‌های هفت نفره واگذاری زمین، تنها محدود به تقسیم اراضی بندهای «الف» و «ب» قانون مصوب ۵۹/۱/۲۶ باقی ماند. بندهای الف و ب مربوط به اراضی مصادره‌ای و موات می‌شد. مقدار اراضی مصادره‌ای زیاد نبود که حتی و در تقسیم آن‌ها نیز میان هیئت‌ها و بنیاد مستضعفان اختلافاتی وجود داشت. واگذاری اراضی موات نیز به دلیل محدودیت امکانات و کم بودن بازدهی آن‌ها چشمگیر نبود. در نتیجه، همین امر باعث شده بود تا توجه بیشتر متوجه اراضی کشت موقت گردد.

درخواست‌های متعددی برای تعیین تکلیف این اراضی طرح شد، تا این که سرانجام در آبان ماه سال ۶۵، قانون واگذاری اراضی کشت موقت، به تصویب رسید و تقسیم این اراضی که بالغ بر ۸۰۰ هزار هکتار بود، شروع شد. تا این تاریخ، کل اراضی مشمول اصلاحات ارضی بدون احتساب اراضی کشت موقت ۶۵۵۰۲۲/۴ هکتار بوده است و با احتساب اراضی کشت موقت که پس از تصویب قانون ۶۵/۸/۸ اراضی کشت موقت واگذاری آن آغاز شد، اراضی مشمول اصلاحات ارضی تا شهریور ماه ۱۳۶۵ به ۱۵۰۵۲۲/۴ هکتار می‌رسد.^(۲)

۱. ر.ک: عملکرد هیئت‌های هفت نفره واگذاری زمین از بدو تشکیل (خرداد ۵۹ تا شهریور ۶۲). ستاد مرکزی هیئت‌ها و هفت نفره، تهران؛ ستاد مرکزی.

۲. برای آگاهی بیشتر ر.ک: فرآیند یکپارچه اراضی و توسعه روستایی، عبدالرضا رکن‌الدین افتخاری، پایان‌نامه دکتری دانشگاه تربیت مدرس، ص ۳۱۱.

اما مهم‌ترین استدلالی که به طور سنتی درباره مخالفت مرحوم بروجردی با اصلاحات ارضی اقامه می‌شد حدیث زیر از پیغمبر (ص) بود: «الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم» «ایشان معتقد بودند که زمین مردم را که ملک واقعی آن‌هاست، اگر از دستشان بگیرند و به دیگری واگذار کنند غصبی است و نماز خواندن در آنجا درست نیست و نماز باطل است. زیرا غصب موجب ملکیت نمی‌شود حال که دولت سر بسته می‌خواهد زمین‌ها را بگیرد، این عمل غصب محسوب می‌شود». به نظر می‌آید مخالفت علما با اصلاحات ارضی به دلیل تعارض آن با یکی از بایه‌های مهم علم فقه به نام «شبهه محصوره و شبهه غیرمحصوره» بوده است، زیرا معلوم نبود که کدام یک از زمین‌ها واقعاً غاصبانه بوده است و کدام غاصبانه نبوده است. در این صورت باید احتیاط کرد و اجتناب کرد. وظیفه افراد در شبهه محصوره اجتناب و دوری است در حالی که در شبهه غیرمحصوره اجتناب لازم نیست.

محمد علی همایون کاتوزیان در مورد استناد به حدیث «الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم» در مخالفت با اصلاحات ارضی می‌نویسد: «فهم این نکته مشکل است که چرا این عبارت کاملاً معقول بایستی بر علیه تقسیم زمین میان دهقانان به کار رود. واژه «اموال» هم می‌تواند به معنای «دارایی» باشد و هم به معنای «املاک». اگر چه در محدوده اجتماعی و تاریخی آن، این واژه در واقع به معنای «دارایی» است. حتی املاک فتودال‌های اروپایی نیز دارایی آن‌ها نبود، بلکه قراردادی و مبتنی بر غصب بود و مشابه آن، مورد دارایی‌های ملکی در ایران است که بر پایه غصب دولت و تخصیص آن به افراد استوار بود. از این‌ها نتیجه می‌شود گرفته می‌شود که اگر زمین «ملک» کسی باشد آن کس دهقان است و نه دیگران. از این‌ها گذشته معلوم نیست چرا این استدلالات برای جلوگیری از اقدام دولت در بستن مالیات بر درآمد افرادی که به‌طور قطعی جزء «دارایی» آن‌ها محسوب شده، اقامه نشده بود.»

۵- صورت‌های دعاوی که از قانون اصلاحات ارضی منشا می‌شود

اختلافاتی بین اشخاص حقیقی با دولت (بالاخص اداره منابع طبیعی) به وجود می‌آید. بدین ترتیب که اشخاص حقیقی ادعا می‌کنند در زمین تحت تصرف خود سابقه‌ی کشت و زرع داشته و تحت قوانین اصلاحات ارضی به آنها واگذار گردیده است و در طرف مقابل، دولت (بالاخص اراده منابع طبیعی) ادعا می‌کند که این زمین‌ها ملی بوده و متعلق به دولت می‌باشد. در هنگام حدوث

اختلاف، قانون گذار در جهت رسیدگی به این نزاع، اشخاص حقیقی را در جهت اثبات مالکیت خویش بر زمین تحت تصرف، ارشاد به ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره برداری از جنگلها می نماید که نحوه رسیدگی در ماده ۵۶^(۱) به قرار ذیل می باشد:

حسب قانون تعیین و تکلیف اراضی اختلافی و آیین نامه اجرایی قانون مرقوم معترضین می بایست یا جزء زارعین صاحب نسق باشد که زارع بودن آن به تایید مدیریت امور اراضی رسیده باشد یا جزء مالکین باشد که سند دردست داشته باشد و ادارات ثبت اسناد و املاک آن را تایید نمایند.

چنانچه وراثت زارعین یا مالکین به اجرای مقررات منابع طبیعی اعتراض داشته باشند اولاً می بایست گواهی حصر وراثت را ارائه نمایند، ثانیاً از دیگر وراثین نیز وکالت ثبتی داشته باشند. افراد معترضی که نه جزء زارعین هستند و نه جزء مالکین و بر اساس قولنامه زمین خریداری نموده اند، بایستی از طریق دادگاه محل حکم تنفیذ قولنامه را اخذ و نسبت به تشکیل پرونده جهت طرح در کمیسیون حل اختلاف مراجعه نمایند. وقتی که معترض به دبیرخانه هیئت تعیین و تکلیف اراضی اختلافی مراجعه نماید، باید از طریق دبیرخانه هیئت فرم پذیرش اعتراض در اختیار آنان قرار گیرد و پس از تکمیل فرم اعتراض به همراه مدارک لازم، شامل تصویر سند زراعی یا سند مالکیت، تصویر شناسنامه و کارت ملی و پوشه و گیره تشکیل پرونده گردد. سپس طی استعلامی از مدیریت امور اراضی تاییدیه زارع بودن معترض را اخذ نماید یا اگر معترضین جزء مالکین می باشد، تایید سند را از اداره ثبت اسناد محل اخذ نماید.

پس از کسب تایید مبنی بر زارع بودن یا مالک بودن معترض، از معترض نقشه محل مورد اعتراض اخذ می گردد. (نقشه ارائه شده توسط معترض بایستی هم مقیاس نقشه منابع طبیعی با دو نقطه ثابت گردد) سپس دبیرخانه کمیسیون، طی نامه ای به اداره منابع طبیعی، نقشه ارائه شده توسط متقاضی را ارسال تا نسبت به تطبیق نقشه معترض بر روی نقشه اجرای مقررات اقدام گردد. چنانچه محل مورد اعتراض جزء اراضی ملی شده واقع گردد، نسبت به ثبت اعتراض معترض

۱. هیات اختلافی مرکب از ۱- مسوول اداره کشاورزی ۲- مسوول اداره جنگل داری ۳- عضو جهاد سازندگی ۴- عضو هیات واگذاری زمین ۵- یک نفر قاضی دادگستری ۶- بر حسب مورد دو نفر از اعضای شورای اسلامی روستا یا عشایر محل مربوطه، جلسه با حداقل ۵ نفر از ۷ نفر رسمیت یافته و پس از اعلام نظر کارشناسی هیات و رای قاضی لازم الاجرا خواهد بود و ادارات ثبت اسناد شهرستانها مکلفند که اسناد مربوطه را مطابق رای نهایی صادره اصلاح نمایند. (قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرایی ماده ۵۶ قانون جنگلها و مراتع مصوب ۶۷)

و در دفتر ثبت اعتراضات اقدام می‌گردد و در نوبت رسیدگی قرار می‌گیرد و چنانچه محل مورد درخواست معترض خارج از اراضی ملی شده واقع گردد، دبیر هیئت طی نامه‌ای به معترض ابلاغ می‌نماید که اراضی نامبرده خارج از اراضی ملی شده واقع گردید و جزء مستثنیات قانون است و غیر قابل اعتراض در کمیسیون ماده واحده است.

هر معترض فقط یکبار می‌تواند به اجرای مقررات در یک پلاک اعتراض نماید. بعد از بازدید عرصه مورد اعتراض توسط اعضای کمیسیون ماده واحده و اظهار نظر اعضا به استناد وضعیت زمین، استفاده از عکس‌های هوایی و در صورت لزوم تحقیقات محلی توسط قاضی محترم کمیسیون منجر به صدور رای می‌گردد.

نتیجه به متقاضی اعلام و یک نسخه از رای در پرونده درج می‌شود و یک نسخه به استان جهت اصلاح نقشه منابع طبیعی ارسال می‌گردد. چنانچه معترض به رای صادره اعتراض داشته باشد، از طریق دادگاه بدوی و دادگاه تجدیدنظر استان قابل اعتراض می‌باشد.

در ماده فوق در دو حالت قابل پیش‌بینی است یا رای کمیسیون به نفع شخص حقیقی صادر و مالکیتشان اثبات می‌گردد یا رای کمیسیون به ضرر اشخاص حقیقی صادر گردد. در نتیجه زمین مذکور ملی اعلام می‌گردد که در این صورت رای کمیسیون قابل اعتراض در دادگاه بدوی محلی که کمیسیون در آن واقع است، می‌باشد و دادگاه بدوی نیز بر طبق مقررات به این دعا رسیدگی می‌نماید، که در اغلب این پرونده‌ها با ارجاع امر به کارشناس یا کارشناسان رسمی دادگستری و استعلام از ادارات مختلف منجمله اداره ثبت، اداره جهاد کشاورزی و تحقیقات محلی و توجه به اسناد ابرازی خواهان‌ها از جمله اسناد نسق زراعی یا سایر اسناد رسمی و سایر قرائن و امارات اقدام به اصدار حکم می‌نماید و حکم مذکور نیز بر طبق مقررات قانون آیین دادرسی مدنی ظرف مهلت مقرر پس از ابلاغ به طرفین دعوا (۲۰ روز) قابل طرح در دادگاه تجدیدنظر می‌باشد و دادگاه تجدیدنظر که آخرین مرجع صدور حکم می‌باشد، با عنایت به محتویات پرونده اقدام به تایید رای بدوی یا اصدار حکمی بر خلاف رای بدوی می‌نماید و قضیه فیصله پیدا می‌کند.

در حالتی که اختلاف فی مابین اشخاص حقیقی در باب این اراضی به وجود می‌آید که یا این اراضی ملی اعلام گردیده که بایستی راه حل مذکور در حالت قبلی لحاظ گردد یا این که این اراضی به دلیل سابقه‌ی کشت و زرع و وجود نسق زراعی جزء مستثنیات بوده یا این که نحوه واگذاری از طریق قانون اصلاحات ارضی مورد خدشه و اعتراض دولت نمی‌باشد و در تصرف و مالکیت اشخاص حقیقی می‌باشد که در این مورد با طرح و اقامه دعوا در دادگاه محل وقوع ملک متنازع فیه،

تحت عناوین مبتلا به در دادخواست‌ها از جمله اثبات مالکیت، خلع ید و تایید مالکیت، دادگاه‌های عمومی بر طبق قانون و آیین دادرسی به این دعاوی رسیدگی و حکم صادر می‌نماید. اما نکته‌ای که قابل ذکر می‌باشد، در باب دعاوی صوری است که اشخاص حقیقی به ناحق و به قصد زمین خواری و تصرف اراضی دولت، با اقامه دعاوی واهی و تصرف اراضی دولت و سابقه کشت کوتاه مدت و ایجاد آثار تصرف و تخریب منابع ملی اقامه نموده و دستگاه‌های دولتی به دلیل فقدان وکلای مجرب دادگستری، در مواردی محکومیت یافته و زمین‌های دولتی و ملی که منافع تمام اشخاص می‌باشد، در تصرف و مالکیت افرادی زمین خوار قرار می‌گیرد که جادارد این موضوع مورد امعان نظر قضات و مقامات امر قرار گیرد. موضوع وکلای دولتی که در اکثر کشورهای اروپایی مطرح بوده و باعث شده نیمی از وکلای پایه یک دادگستری با اخذ حقوق از دولت به دفاع از دولت در پرونده‌هایی که بر علیه دولت مطرح می‌گردد، بپردازند و این موضوع نیز بایستی در برنامه‌های آتی قانون‌گذاری دولت لوایحی از طرف قوه قضاییه به مجلس تقدیم می‌شود، لحاظ گردد.

نتیجه

قانون اصلاحات ارضی که با هدف اخذ زمین از مالک به زارع و با شعار زمین از آن بزرگر در سال ۱۳۴۱ تصویب و در سه مرحله به اجرا درآمد. در مرحله اول در سال ۴۱ شروع و در سال ۴۳ به پایان رسید. در همان مرحله اول طرقی جهت جلوگیری از اجرای کامل قانون مشهود بود. در مرحله دوم از سال ۴۳ تا ۴۵ که منجر به اجاره‌داری زمین‌ها از طرف مالک به زارع گردید و در مرحله سوم در اواخر دهه ۴۰ به پایان رسید که به منظور پایان اجاره داری و فروش به روستاییان به طور ناقص به اجرا در آمد و بعد از انقلاب اسلامی، به خاطر مصالح انقلابی و ملی، بخشی از این قانون عملاً اجرا نگردید. تنها اصولی چند از قانون اصلاحات ارضی توسط شورای هفت نفر به اجرا گذاشته شد و با تصویب قوانینی از جمله قانون نحوه واگذاری و احیای اراضی در شهریور ۵۸ و اصلاحیه آن در سال ۲۶ / ۱ / ۵۹ و همچنین قانون کشت موقت مصوب ۶۵ / ۸ / ۸ نیز که در راستای قانون اصلاحات ارضی به تصویب رسیده بود، و مدت اجرای آن سه سال بود، سعی در اجرای اصلاحات ارضی شد و با این وجود بر طبق تبصره ماده ۱۳ مجمع تشخیص مصلحت نظام در سال ۱۵ / ۶ / ۶۷ مهلت اجرای قانون اخیر تا پنج سال دیگر تمدید شد. در مجموع قوانین مصوبه نتوانستند هدف کامل قانون اصلاحات ارضی را به اجرا در آورد و این قانون علی رغم مزایا و معایبی که داشت به طور کامل به اجرا در نیامد و نتایج آن بعد از سالیان سال کماکان دامنگیر جامعه قضایی و وکلا می‌باشد.

فهرست منابع

۱. اشرف، احمد، تحولات اخیر در نظام‌های زمینداری و پیدایش نظام‌های بهره‌برداری، تهران، آموزشگاه خدمات اجتماعی، ۱۳۵۲.
۲. اشرف، احمد، زمین، دهقان، مقاله‌ای از کتاب مسائل ارضی و دهقانی، تهران، آگاه، ۱۳۶۱.
۳. افتخاری، عبدالرضا رکنالدین، فرآیند یکپارچه اراضی و توسعه روستایی، پایان‌نامه دکتری دانشگاه تربیت مدرس.
۴. بررسی مسائل و مشکلات بخش کشاورزی، وزارت کشاورزی، تهران، وزارت کشاورزی مرکز تحقیقات روستایی و اقتصاد کشاورزی، ۱۳۶۳.
۵. خسروی، خسرو، مسئله ارضی و دهقانان شهیدست در ایران، تهران، نشر بیداری، ۱۳۶۰.
۶. دکتر جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران انتشارات گنج دانش، چاپ ششم، ۱۳۷۲.
۷. ضرورت رسیدگی فوریتر به تدوین قانون واگذاری و احیاء اراضی، کمیته تحقیق و پژوهش مجتمع دانشگاهی علوم اداری و بازرگانی، زیتون، شماره ۱۱، اسفند ۱۳۶۱.
۸. طالب، مهدی، واحدهای تولید گروهی مشاع، تهران، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، ۱۳۶۴.
۹. فرده‌الیدی، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ترجمه فضلالله نیک آیین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸.
۱۰. قربانی، فرج‌الله، مجموعه کامل قوانین و مقررات اراضی و اصلاحات ارضی، تهران، انتشارات دانشور، ۱۳۷۱.
۱۱. کاتوزیان، محمدعلی، اقتصادی سیاسی ایران، جلد ۲، تهران، پاپیروس، ۱۳۶۶.
۱۲. محمودزاده، محمدتقی، تشریح و تبیین قوانین، مقررات اراضی خارج از محدوده قانونی شهرها، پیام زمین، سال ۲، شماره ۴.
۱۳. نیک آیین، مبارزه دهقانان اوج می‌گیرد، دنیا، شماره ۴.
۱۴. هوشنگ بافکر و دیگران، بررسی مسائل مربوط به واگذاری زمین و واحدهای تولید مشاع در گرگان و گنبد، تهران، وزارت کشاورزی، ۱۳۶۳.
۱۵. قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۳۴۰.
۱۶. قانون کشت موقت مصوب ۱۳۶۵/۸/۸.
۱۷. قانون نحوه‌ی واگذاری اراضی در حکومت جمهوری اسلامی مصوب ۱۳۵۸/۶/۲۵.
۱۸. لایحه قانونی اصلاح قانون نحوه‌ی واگذاری و احیای اراضی مصوب ۱۳۵۸ و چهارمین اصلاحیه در ۱۳۵۹/۶/۲۱.
۱۹. قانون واگذاری احیا و واگذاری اراضی مزروعی مصوب ۱۳۶۱.
۲۰. لایحه قانونی جلوگیری از متجاوزین و غاصبین به اراضی دولتی مصوب ۱۳۵۸/۵/۲.
۲۱. قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶ قانون جنگل‌ها و مراتع مصوب ۱۳۳۸.

جبران خسارات مازاد بر ديه

* نریمان سلیمانی

چکیده

ماهیت ديه به عنوان کیفر یا خسارت همواره موضوع بحث و مناقشه حقوق دانان بوده است. دیدگاه کیفرمدار قائل به آن است که ديه مجازات است و دیدگاه دیگر بر این باور است که ديه خسارت شخص زیان دیده بوده و ماهیت متفاوتی از مجازات دارد. در مواردی که ديه مقدار تکافوی زیان وارده به مجنی علیه را نمی دهد، بین فقها حقوق دانان و در رویه قضایی در مورد صدور حکم به محکومیت جانی به خسارات مازاد بر ديه اختلاف نظر وجود دارد. دیدگاه مقبول آن است که در موارد خاص و تحت شرایط بتوان چنین خسارتی را تعیین کرد.

کلید واژه ها: ديه، خسارت مازاد بر ديه، مسوولیت مدنی، مسوولیت کیفری، جبران خسارت

درآمد

یکی از مسائل بحث برانگیز حقوق کیفری ایران، نهاد حقوقی دیه می‌باشد که قانون‌گذار آن را در زمره‌ی یکی از مجازات‌های کیفری برای جنایات غیر عمدی و در پاره‌ای از موارد و در شرایط معینی، برای جنایات عمدی قرار داده است. در این نهاد حقوقی، ضرر و زیان مدعی خصوصی به صورت معین و مقدر نسبت به نفس، اعضاء و منافع مشخص شده است و نسبت به مواردی که امکان تعیین دیه وجود نداشته، قاعده ارش و حکومت را جایگزین آن نموده است که قاضی باید طبق ضوابط خاصی و با استمداد از نظریه کارشناسی، نسبت به تعیین میزان آن اقدام نماید. در پاره‌ای از موارد میزان و مبلغ دیه، با خسارت‌های وارده بر مجنی علیه مطابقت داشته و نیز در بعضی موارد، هیچ‌گونه تناسبی بین خسارت‌های وارده و دیه‌ی مقدر شرعی وجود ندارد و چه بسا خسارت‌ها و زیان‌های وارده به مجنی علیه، چندین برابر میزان دیه‌ای است که نسبت به صدمه‌های وارده‌ی بر وی معین شده است یا خسارت‌ها کمتر باشند. به عنوان مثال، ممکن است بر اثر جنایتی، استخوان پای شخصی شکسته شود. نامبرده علاوه بر آنکه به سبب صدمه‌های وارده مجبور است مدتی طولانی متحمل درد و رنج و تالعات و صدمات روحی شود، باید مبالغ هنگفتی، جهت درمان و معالجه‌ی خود هزینه نماید. علاوه بر آن، ممکن است به سبب صدمات مذکور، مدتی طولانی محروم از کسب و کار خویش شود و خسارت‌های فعلی بر وی وارد و منفعت‌های ممکن‌الوصولی از نامبرده تفویت شود. همچنین، ممکن است بر اثر صدمه وارده، نقص عضوی در بدن مجنی علیه ایجاد و برای مدت طولانی و یا برای همیشه، وی را خانه نشین سازد. از طرف دیگر، جبران زیان‌های وارده به مجنی علیه مزبور به عنوان دیه، حسب مقررات قانونی تنها میزان ده درصد دیه کامل مرد مسلمان را دربرمی‌گیرد که ممکن است حتی تکافوی یک دهم از خسارت‌های وی را ننماید.

سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که از نظر مقررات شرعی و موازین قانونی، آیا تمامی خسارت‌ها و زیان‌های وارده به مجنی علیه قابل مطالبه است؟ یا صرفاً زیان‌های وارده به وی، به میزان دیه مقرر و معین از جانب قانون‌گذار قابل وصول می‌باشد؟ به عبارت دیگر، آیا خسارت‌های مازاد بر دیه قابل مطالبه می‌باشد یا خیر؟ در این مقاله کوشیده می‌شود به این پرسش‌ها پاسخ داده شود.

۱- تعریف دیه

از لحاظ لغوی و اصطلاحی (فقهی، حقوقی) به تعریف دیه به شرح ذیل می‌پردازیم:

۱-۱- تعریف لغوی

کلمه دیه از فعل «وَدَى» بر وزن وَعَدَ می‌باشد که فاء الفعل آن حذف گردیده و «هاء» به جای آن، در آخر کلمه‌ی مذکور افزوده شده است. البته در مورد ریشه‌ی دیه آمده که در اصل «وَدَى» یا «وَدِیه» بوده است، این قاعده‌ای است که در ادبیات عرب در مثال واوی اعمال می‌گردد

مانند «جَدَه» وجده. از پیامبر هم نقل شده «إِذَا شَاءَ وَاقَادُوا وَ إِنِ احْبُوا وَ آدُوا» اگر خواستند قصاص می‌کنند و اگر خواستند دیه می‌گیرند.

«همچنین مالی را که به جای خون مقتول پرداخته می‌شد برحسب لهجه وزبان قبایل و اجتماعات بشری نام‌های متفاوتی دارا بوده است، مثلاً در انگلیسی این مال را تحت عنوان Blood money (خون‌بها) می‌خواندند. در نزد عرب‌های صحرای سینا، مالی که عوض قتل خطاً داده می‌شد، «هَدَه» و مالی که عوض قتل عمد پرداخت می‌شد «لیخه» نامیده می‌شد و افرادی را هم که در عراق سکونت داشتند، دیه را «خشم» می‌خواندند و عرب‌های جاهلیت هم این مال را با عناوین متفاوتی از قبیل «عقل» و «ارش» و «دیه» می‌خواندند و قرآن کریم هم از میان نام‌ها دیه را برمی‌گزیند» (عوض، ۱۳۷۷، ص ۸۱)

۱-۲- تعریف اصطلاحی

از لحاظ اصطلاحی در دو بخش فقهی و حقوقی به تعریف دیه پرداخته‌ایم که به شرح ذیل می‌باشد:

۱-۲-۱- تعریف فقهی

فقه‌های مذاهب اسلامی در واقع از دیه تعریف‌های گوناگونی را ارائه داده‌اند و همواره در تعاریف خود به نوعی به مذهب خود التزام داشته‌اند.

در مذهب شافعی آمده: دیه مالی است که به سبب جنایت بر نفس یا بر اعضا واجب می‌شود. (الخن، ۱۳۸۰، ص ۲۱۴). در فقه امامیه هم تعریفی شبیه همین تعریف آورده‌اند. در فقه حنفی دیه مالی است که عوض نفس یا جان پرداخت می‌شود. در مذهب حنبلی تعریفی شبیه تعاریف فقه‌های شافعی و امامیه آمده است.

همچنین دکتر عبدالقادر عوده با کیفر تلقی کردن دیه آن را این چنین تعریف کرده است: دیه بدلی است برای قصاص. پس هرگاه قصاص که کیفر اصلی است به هر سببی ممنوع شود یا ساقط گردد، دیه که کیفری بدلی است ثابت می‌شود و خود این مسأله در صورتی است که جانی مورد بخشودگی قرار نگرفته باشد.

البته در زمینه تعاریف، باید گفت که به وجوه و شیوه‌های متفاوتی تعریف انجام شده است، ولی در تمام آنها تعریفی که غرض و خواست‌های که می‌توان از یک نظام داشت را دربرنگرفته است.

۱-۲-۱- تعریف حقوقی

باید گفت اختلاف نظری که در میان فقها در مورد تعریف دیه وجود دارد، در میان حقوق‌دانان هم به چشم می‌خورد و غالباً در تعریفات که ارائه داده‌اند با توجه به ماهیت‌های متفاوتی که برای این نظام قائل هستند، گاه در تعریف خود عنوان مجازات گاه هم عنوان خسارت را آورده‌اند و در کنار آن، آثار حقوقی آن را بیان داشته‌اند.

از جمله این افراد دکتر پرویز صانعی است که دیه را تحت عنوان مجازات مالی تعریف کرده است (صانعی، ۱۳۷۸، ص ۹۱) و گروهی دیگر از حقوق‌دانان مانند دکتر نوربها، دیه را به عنوان یکی

از مجازات‌های طبقه‌بندی شده در اسلام آورده‌اند. (نوریها، ۱۳۷۵، ص ۹۲). حتی شخصیت‌هایی مانند دکتر ابوالقاسم گرجی آن را غرامت تلقی می‌کند و بیان می‌دارد که «غرامت‌های مالی را که شخص جانی در جنایت‌های غیر عمدی باید بپردازد را دیات می‌گویند».

البته به تعبیر برخی دیگر از حقوق‌دانان دیه ماهیتی دوگانه دارد و لذا هم می‌تواند عنوان مجازات را به خود بگیرد و هم شکل جبران ضرر مدعی خصوصی را داشته باشد. اما در قانون مجازات اسلامی که برگرفته از فقه شیعه است، دیه به عنوان مالی که به سبب جنایت بر نفس یا عضو به مجنی علیه یا به ولی دم داده می‌شود، تعریف شده است که این تعریف خود خالی از اشکال نیست. مهم‌ترین اشکالی که از آن تعریف گرفته‌اند این است که چرا در این تعریف که اساساً باید در مورد جرایم و مجازات به صورت جامع و مانع باشد، درباره منفعت سخنی گفته نشده است. در کنار این تعریف، در ماده‌ی ۱۵ ق.م. ۱۰ قانون‌گذار آورده: «دیه مالی است که از طرف شارع برای جنایت تعیین شده است»، و آن را در زمره‌ی مجازات‌ها دانسته است و این مال در اینجا چهره‌ی کیفری به خود می‌گیرد. (درخشان نیا، ۱۳۸۴، ص ۵۵)

۲- تعریف ضرر و زیان

ضرر و زیان را از لحاظ لغوی و حقوقی به شکل ذیل تعریف نموده‌ایم:

۲-۱- تعریف لغوی

ضرر یک کلمه‌ی عربی و زیان یک لغت فارسی است که غالباً این دو کلمه فارسی و عربی را که معادل یکدیگر آورده‌اند، با هم به کار می‌برند.

ضرر در لغت به معنای گزند، نقصان، زیان و ضدنفع است و زیان هم به معنای نقصان و خسارات و ضرر و ضد سود آمده است. این دو کلمه در بسیاری از مواد قانونی نظیر مواد ۱۲ و ۹ و ۶۹ و ۷۴ و ۷۵ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و تبصره ماده‌های ۱۶۰ و ۱۹۲ و ۲۰۷ و ۲۳۴ قانون آیین دادرسی کیفری آورده شده است که تهیه کنندگان قانون آیین دادرسی کیفری به مثابه‌ی نویسندگان قانون مسئولیت مدنی، این دو واژه را توأم آورده‌اند و نخواسته‌اند که یکی از این دو کلمه را ترجیح دهند. «به هر حال در عرف قضایی کشور ما اصطلاح «ضرر و زیان» بدون این که هر کدام دارای آثار حقوقی ویژه‌ای باشند متداول گردیده است. (آخوندی، ۱۳۶۸، ص ۴۲).

در زبان عربی عبارت لا ضرر، که از مفردات قاعده‌ی معروف لا ضَرَر و لا ضَرَار است، به معنای این است که نباید کسی به دیگری زیان رساند و ضد آن هم سود است. (علامه، بی‌تا، ص ۳۴). در فرهنگ معین ضرر در مقام مصدر لازم به معنای زیان وارد آوردن و گزند رساندن و در مقام اسم به معنای زیان و خسارات در مقابل نفع آورده شده است. (معین، ۱۳۶۳، ص ۳۴۳).

۲-۲- تعریف حقوقی

ضرر وزیان عنوان خاص حقوقی است که در قانون تعریف نشده است و حتی در قانون مدنی و مسؤولیت مدنی نیز از آن تعریفی مشاهده نمی‌شود. البته این مسأله شاید به وضوح معنا و معین بودن مصادیق آن، بازگردد. به همین خاطر مقنن معنای آن را بدیهی تلقی کرده و خود را از توصیف آن بی‌نیاز دیده است و حتی در مباحث مربوط به مسؤولیت مدنی و ضمان قهری، بدون این که تعریفی از ضرر و زیان بیان شود، به خصوصیات و مشخصات ضرر و تقسیم‌بندی آن پرداخته است. دکتر کاتوزیان می‌گوید: «مفهوم ضرر یا خسارات را می‌دانیم، در هر جا که نقصی در اموال ایجاد یا منفعتی مسلم از بین برود یا به سلامت و حیثیت و عواطف شخص لطمه‌ای وارد آید، می‌گویند ضرر به بار آمده است.» (کاتوزیان، ۱۳۷۸، ص ۱۴۲)

دکتر لنگرودی هم می‌گوید: «ضرر در معانی ذیل به کار برده می‌شود: الف. صدمه جانی به خود و دیگران خواه به صورت ضرب و جرح باشد یا به صورت قتل. ب. تجاوز به حیثیت دیگران و لطمه زدن به حیثیت خود. ج. تعرض به ناموس دیگران. د. اتلاف و ناقص نمودن اموال خود و دیگران و تجاوز به مال غیر مانند غصب و خیانت در امانت.» (جعفری لنگرودی، ۱۳۶۴، ص ۴۱۵).

۳- مفهوم ضرر و زیان ناشی از جرم

ضرر جزایی ضرری است که ناشی از جرم بوده و علتی جز جرم نداشته باشد. مانند زیان‌های بدنی که از جرایم علیه اشخاص (قتل و ضرب و جرح) حاصل می‌شود و یا زیان‌های حیثیتی و شرفی که از جرایمی چون اهانت، زنا، افترا و امثال آنها ناشی گردد و همچنین ضررهای مالی که از جرایم علیه اموال از قبیل دزدی، حریق عمدی، کلاهبرداری و... به وجود می‌آیند. البته باید به یک نکته توجه داشت و آن این که «ضرر و زیان ناشی از جرم را نباید با استرداد اشیاء و اموال حاصل از جرم که دارای یک موضوع مشترک یعنی جبران‌زیانی که بر اثر جرم به مجنی علیه وارد شده است، یکی دانست چون با وجود اشتراک موضوع از جهت سایر خصوصیات، دارای اختلاف هستند.» (درخشان نیا، ۱۳۸۴، ص ۲۸) در حقیقت ضرر و زیان ناشی از جرم هنگامی به وجود می‌آید که بر اثر نقض یک وظیفه و التزام قانونی که تخلف از آن جرم تلقی می‌گردد، خساراتی به شخص مزبور وارد گردد و در واقع مرتکب شخص نظامات دولتی مربوط را نقض نموده باشد.

۴- تبیین ماهیت دیه

از مجموعه قواعد و اصول حاکم بر حقوق اسلام، از جمله مقررات مربوط به دیه و قواعد اتلاف و تسبیب و مقررات قانونی حاکم بر کشور، خصوصاً اصل ۱۷۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی

ایران و ماده ۱ قانون مسؤولیت مدنی^(۱) و ماده ۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری^(۲) استنباط می‌گردد که خسارت‌ها و زیان‌های وارد بر افراد به دو صورت مادی و مالی می‌باشد که خسارت‌های مادی شامل زیان‌های جانی و مالی است و خسارت‌های مالی نیز اعم از کاهش دارایی مثبت، افزایش دارایی منفی، و منافع ممکن الحصول می‌باشد. بنابراین خسارت‌های معنوی از موضوع بحث خارج است و محل نزاع موردی است که جنایتی بر کسی وارد و موجب زیان‌های مادی می‌شود.

از آن جا که قانون‌گذار در خصوص ورود خسارت‌های ناشی از جنایات، مبالغ معینی را تحت عنوان دیه، به عنوان جبران زیان‌های مادی تعیین نموده است و ممکن است دیه مذکور، تکافوی تمامی خسارت‌ها اعم از هزینه‌های مادی به جهت درمان و معالجه و ناشی از محرومیت کسب و کار را ننماید، در این خصوص اختلاف نظر وجود دارد که آیا خسارت‌های مازاد بر دیه قابل مطالبه می‌باشد یا خیر؟ مهم‌ترین سوالی که در بدو امر به ذهن متبادر می‌شود، این است که دیه چیست؟ جزای نقدی و کیفر است یا خسارت محض؟ که البته هر کدام را بپذیریم آثار حقوقی مخصوصی بر آن مترتب است. باید توجه کرد که پاسخ به سوال فوق تکلیف بسیاری از مسائل را روشن می‌کند. به طور کلی امروزه سه دیدگاه در مورد ماهیت دیه مطرح است:

۴-۱- دیدگاه کیفی بودن دیه

طبق این دیدگاه دیه نوعی مجازات مالی محسوب می‌شود. قاعداً این دسته باید بپذیرند که خسارت وارده غیر از دیه باید به نوعی جبران شود. یعنی علاوه بر پرداخت دیه، خسارت به طور کلی و جداگانه باید محاسبه شده و به آسیب دیده پرداخت شود. در عین حال باید مشخص شود دیه که به عنوان مجازات مطرح است به چه دلیل باید به آسیب دیده تعلق گیرد؟ آیا مجازات مالی (جریمه نقدی) به بیت‌المال پرداخت می‌شود یا به محنی علیه (حادثه دیده)؟

۴-۱-۱- دلایل و مستندات قائلین به کیفر بودن دیه

الف- یکی از اصول مهم و مورد پذیرش در مجازات اصل قانونی بودن جرم و مجازات است بنابراین مطابق اصل، قبل از وقوع جرم مجازات آن را مشخص نموده است و در دیات هم شارع مقدار و نوع مجازات را پیش از وقوع ضرر تعیین نموده و هر کم و کاستی یا فزونی که مستلزم آن می‌شود که در زمره‌ی یک «عوض مدنی» قرار بگیرد، نوعی اجتهاد به رأی محسوب می‌گردد. بنابراین چون دیه دارای عنصر قانونی هستند پس به امور کیفری-جنایی بیشتر شباهت دارد.

۱. مادهی ۱ قانون مسؤولیت مدنی مقرر می‌دارد: هرکس بدون مجوز قانونی عمداً یا در نتیجهی بی احتیاطی به جان یا سلامتی یا مال یا آزادی حیثیت یا شهرت تجارتي یا به هر حق دیگری که به موجب قانون برای افراد ایجاد گردیده اظهم‌های وارد نماید که موجب ضرر مادی یا معنوی دیگری شود، مسؤول جبران خسارت ناشی از عمل خود می‌باشد.

۲. ماده ۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مقرر می‌دارد: ضرر و زیان‌های قابل مطالبه به شرح زیر می‌باشد: ۱- ضرر و زیان‌های مادی که در نتیجه ارتکاب جرم حاصل شده است. ۲- منافعی که ممکن‌الوصول بوده و در اثر ارتکاب جرم، مدعی خصوصی از آن محروم می‌شود.

ب- نکته دیگری که وجود دارد این بحث است که آیا دیه بدل از قصاص است؟ در جواب آمده اگرچه دیه در حال سقوط قصاص واجب می‌شود ولی با وجود پرداخت دیه، تعزیز هم واجب می‌شود. از این رو، گفته می‌شود که دیه کیفر است (عوض، ۱۳۷۷، ص ۸۹)

ج- شریعت اسلام در قتل و جرح شبه عمد و خطایی، دیه را کیفر اصلی قرارداده است و حکم کردن به دیه نیازی به درخواست افراد ندارد، بلکه مانند هر کیفر دیگری برای جرم مقرر شده است، چون اگر کیفر نبود حکم به آن به مطالبه‌ی مجنی علیه وابسته بود و از سویی دیگر جایز نبود که به هنگام عفو، کیفر تعزیز جای آن را بگیرد.

د- به گونه‌ای که در ماده‌ی ۱۵ ق.م.آ ۱ آمده «دیه مالی است که از طرف قانون‌گذار برای جنایت بر نفس تعیین شده است» ولی از آن جایی که این تعریف دارای مجملات و ابهاماتی است، متعاقباً در ماده‌ی ۲۹۴ تعریفی مفصل‌تر می‌آورد به این ترتیب که «دیه مالی است که به سبب جنایت بر نفس یا عضو به مجنی علیه یا ولی دم او داده می‌شود». یا در ماده‌ی ۲۹۹ به وضوح آورده که به موارد مذکور در ماده‌ی ۲۹۷ به عنوان تشدید مجازات در ماه‌های حرام (رجب، ذیقعد، ذیحجه، محرم) و نیز حرم مکه باید به هر نوع انتخابی اضافه گردد.

۴-۱-۲- نقد و ارزیابی دلایل و مستندات

با توجه به استدلالاتی که این گروه آورده‌اند، می‌توان این نتیجه را گرفت که مدعیان کیفر بودن دیه دلیلی محکم‌تر از قرآن و سنت ندارند که البته خود دارای نقاط قوت خاص خود می‌باشد. ولی با توجه به سابقه تاریخی نهاد دیه و این که دیه در نظام حقوقی اسلام نهادی امضایی است و تنها برخی از قواعد آن توسط دین مبین اسلام تاسیس شده، در واقع هر ماهیتی که داشته باشد، باز می‌توان نوعی اشکالات را بر آن گرفت ولی اگر به فلسفه‌ی وجودی آن بنگریم تلقی آن به عنوان کیفری که در نتیجه جنایت بر نفس و اعضاء بر مجنی علیه وارد شده است، خالی از اشکال نیست. اگر قائل به جنبه‌ی کیفر بودن آن باشیم چرا باید آن را به مجنی علیه یا ورثه‌ی او داد؟ در حالی که مال مصادره‌ای در قانون به خزانه‌ی دولت ریخته می‌شود. از سویی آیا با این رویکرد با اصل شخصی بودن جرم و مجازات منافات پیدا نمی‌کند؟ در واقع بار دیه‌ی خطاً را که جانی برعهده ندارد، بلکه بر عاقله اوست که برای مدت سه سال می‌پردازند در حالی که نص قرآن و قوانین بر شخصی بودن جرم و مجازات‌ها تأکید دارند.^(۱)

از سویی هم کیفری تلقی نمودن دیه مستلزم عدم امکان اسقاط این امتیاز است که قانون و شرع آن را مشخص نموده است در حالی که عفو آن جایز می‌باشد چون تنها کیفرهای جنایی که معمولاً جنبه‌ی عام دارند، قابل عفو نیستند. (عوض، ۱۳۷۷، ص ۹۰)

۴-۲- دیدگاه مدنی و جبران خسارت بودن ديه

طبق این دیدگاه ديه، جبران خسارت است. برای این گروه قاعداً سوال خسارت زاید بر ديه بی معنی خواهد بود چرا که خسارت زاید بر خسارت معنی ندارد، البته باید توجه کنند که معین بودن میزان ديه هر عضو یا آسیب وارده قبل از وقوع حادثه چه حکمتی دارد؟ آیا پیش از پدید آمدن خسارت می توان میزان آن را معین کرد؟

۴-۲-۱. دلایل و مستندات طرفداران خسارت بودن ديه

الف- در مواردی که عاقله‌ی جانی عهده‌دار پرداخت ديه می‌باشد، نمی‌توان آن را به عنوان مسؤولیت کیفری قلمداد نمود. چون عاقله مرتکب هیچ گونه خطایی که مسبوق به سوءنیت باشد، نشده است. (درخشان نیا، ۱۳۸۴، ص ۵۲)

ب- از آنجایی که عملی که ممکن است سبب ضرر شود می‌تواند جرم نباشد، مانند عملی که از شخص غیرمکلف مانند کودک و دیوانه صادر شود، نمی‌تواند یک عنوان کیفری به خود بگیرد. (درخشان نیا، ۱۳۸۴، ص ۵۲) در حالی که برای این عمل ديه مقرر شده است.

ج- شهادت زنان در جنایت‌های موجب کفر پذیرفته نیست و در غیر آن قابل پذیرش است. مثلاً در امور مالی و حتی در مواردی شهادت بر شهادت در این امر پذیرفته نمی‌شود، ولی در لمعه آمده که شهادت زنان در قتل خطایی موجب حد پذیرفته می‌شود. بنابراین ديه جبران خسارت است.

د- از آن جا که مسؤولیت مدنی مقصر موظف به جبران ضررهای حاصله از کار خود می‌باشد، از این جهت تفاوت بین اضرار عمدی و غیرعمدی وجود ندارد. در حالی که در ضمان دیات به عنوان حکم شرعی و یک اثر قهری جنایت به اضرار غیرعمدی (خطا و شبه عمد) اختصاص دارد و حکم شرعی و اثر قهری اضرار عمدی در موارد مخصوص قصاص است، پس می‌توان با توجه به این عنوان عام ديه را جزء مسؤولیت مدنی آورد. (درخشان نیا، ۱۳۸۴، ص ۵۱).

ه- ديه مال خالص برای مجنی علیه یا ورثه‌ی اوست اما مال مصادره شده در قانون به خزانه‌ی دولت واریز می‌شود، در حالی که ديه فقط به مجنی علیه یا ورثه‌ی او تعلق می‌گیرد، این صفت کیفری بودن ديه را نفی می‌کند و آن را به تعویض مدنی نزدیک می‌کند. (عوض، ۱۳۷۷، ص ۹۱).

و- عفو و بخشیدن ديه جایز می‌باشد، اما کیفرهای جنایی معمولاً جنبه‌ی عمومی دارند و اشخاص نمی‌توانند آن را عفو نمایند. ولی در ديه، مجنی علیه حق دارد بدون هیچ قید و شرطی اگر خواست او را ببخشد، زیرا جزء اموال وی محسوب می‌شود و این تسلط نوعی تعریف مدنی است.

ز- اصل تعیین ارزش برای مواردی که در مورد آن ديه تعیین نشده است خود از اموری است که جنبه‌ی کیفری بودن ديه را کم رنگ می‌کند؛ چون در اینجا اساس توجه به خسارات ناشی از جرم است.

ح- این گروه استدلال می‌کنند ديه در مقابل جان و اعضای بدن انسان قرار می‌گیرد و جان

انسان هم با هیچ چیزی قابل قیمت گذاری نمی‌باشد، اما در صورت قتل غیر عمدی نمی‌توان قاتل را رها کرد بلکه باید مبلغی مناسب به عنوان خسارات به مجنی علیه داد. بنابراین دیه جبران خسارت است. (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ص ۹۰)

۴-۲-۲- نقد و ارزیابی دلایل و مستندات

در جرایم عمدی که بر ضد فرد ارتکاب می‌یابد، خصوصاً در قتل عمد هم حق فردی وجود دارد هم حق اجتماعی. زیرا در صورت اخلال در نظم و امنیت جامعه یا بیم تجربه مرتکب یا دیگران تعزیر واجب و به جهت اهمیت و خطر فعل و دیه هم به جهت مقدار ضرر واجب است. از این رو سبکی و سنگینی تعزیر تابع سبکی و سنگینی فعل مجرمانه است و مقدار دیه به اندازه‌ی ضرری است که وارد شده است. ولی نکته‌ی قابل توجه این است که چرا به جنبه‌ی خسارات فقط در مورد قتل و جرح آمده و در بسیاری دیگر از جرایم بحث خسارت مطرح نیست؟

از سوی دیگر، اگر دیه را تنها چهره‌ی مدنی و ابزار جبران خسارت بدانیم، بایستی قاتل اول مجازات شود و با دادن دیه، ضررهای ناشی از کار خود را جبران کند. چون شخص زیان دیده هم ضررهای ناشی از جرم و هم خود دیه را می‌بایست بگیرد. در حالی که نتیجه‌ی این موضوع پذیرشی بر خلاف مسؤولیت مدنی خواهد بود؛ چون هدف از مسؤولیت مدنی جبران ضرر است نه تحصیل سود و منفعت برای زیان دیده. اگرچه دیه تماماً یا دسته کم بخشی از زیان قربانی را جبران می‌کند، زمینه‌ی ضمان مجرم را از بین می‌برد و همانند وفای به عهد در دیون می‌باشد که موجب سقوط تعهد است.

در ضمن اگر دیه را تنها خسارت در نظر بگیریم، دیه مقدار معینی را دربر نمی‌گیرد بلکه میزان آن بر اساس صدمه و خساراتی که وارد می‌شود، تعیین می‌گردد. علاوه بر آن اگر دیه خسارت است چرا در ماده ۱۲ قانون مجازات اسلامی در ردیف مجازات‌ها آمده است؟ اگر دیه خسارت است چرا کتاب چهارم قانون مجازات اسلامی به تفصیل به دیات پرداخته و اگر خسارت است چرا تناسبی با ضرر وارده ندارد و ثابت و متعدد است؟

۵- خسارات مازاد بر دیه

۵-۱- دیدگاه موافقین

گروهی از حقوق دانان و فقها بر این باورند که کلیه خسارت‌های ناشی از جنایت‌ها قابل جبران می‌باشد و برای اثبات نظریه خود به بناء عقلا، قاعده لاضرر، قاعده لاجرح و قاعده تسبیب و اتلاف، تمسک بسته و هرگونه ضرری را که بر مجنی علیه بر اثر جنایت وارد شده است، قابل مطالبه می‌دانند.

۵-۱-۱- دلایل و مستندات

این گروه معتقدند که شارع مقدس در زمان خاصی که دیه جنایت‌ها را مقرر و معین نموده است، دیه از مالیت قابل توجهی برخوردار بوده و به نحو اکمل می‌توانسته است نیازهای مالی

مجنی علیه و بستگان وی و خسارت‌های ناشی از صدمه‌های وارده بر وی را برطرف نماید. علاوه بر این، در آن زمان به دلیل محدود بودن دانش پزشکی، امکان معالجات گسترده و پیچیده فعلی که مستلزم هزینه‌های سرسام‌آور هم می‌باشد، وجود نداشته و زمینه‌ی مصرف دیه به صورت فعلی موضوعاً منتفی بوده است و لذا دیه مقدر در شرع مقدس تکافوی تمامی خسارت‌های مجنی علیه را داشته است و اگر خلاف آن را بپذیریم در واقع ظلم و ستمی را از ناحیه شارع مقدس برجانی قبول نموده‌ایم.

بنابراین باید اذعان نمود که با توجه به اصول حاکم بر حقوق اسلام و این که هرگونه زیانی که به هر نحو بر کسی وارد شود، قابل جبران می‌باشد، جبران هرگونه خسارتی را به سبب ورود جنایت بر مصدوم، مشروع می‌دانند. آرا و نظرات قضایی ذیل موید این برداشت است.

اداره حقوقی در نظریه شماره ۴۱۲۵/۷-۷۶/۷/۱۲ اعلام نموده است «با توجه به قاعده لاضرر و نفی حرج و قاعده تسبیب چنانچه محرز شود که در اثر عمل جانی خسارتی بیش از دیه یا ارش بر مجنی علیه وارد شده من جمله مخارج معالجه و مداوا، مطالبه آن از جانی که مسبب ورود آن بوده منع شرعی و قانونی ندارد» ماده ۱۲ قانون اصلاح مقررات استاندارد و اداره حقوقی قوه قضاییه در نظریه‌های مشورتی شماره ۴۱۲۸/۷ مورخه ۱۳۷۶/۷/۹ و ۴۱۳۵/۷ مورخه ۱۳۷۶/۷/۲۷ نیز با عبارتی مشابه نظریه مزبور را تایید نموده است.

رای اصراری هیئت عمومی دیوان عالی کشور شماره ۵۴۷ و ۱۳۷۵-۶ بر خلاف آرای اصراری ۱۱۰ و ۱۶ خسارت و ضرر و زیان مازاد، بردیه را قابل مطالبه دانسته و بیان داشته است: «نظربه این که از احکام مربوط به دیات و فحوائی مواد قانون راجع به دیات نفی جبران سایر خسارات وارده به مجنی علیه استنباط نمی‌شود و با عنایت به این که منظور از خسارت و ضرر و زیان وارده، همان خسارت و ضرر و زیان متداول عرفی است لذا مستفاد از مواد ۳ و ۱۲۰ قانون مسئولیت مدنی و با التفات به قاعده کلی لاضرر و همچنین قاعده تسبیب و اتلاف، لزوم جبران این گونه خسارات بلا اشکال است.»

لازم به ذکر است در ماده ۷-۱۱۲ و تبصره ۲ لایحه پیشنهادی قانون آیین دادرسی کیفری مطالبه هزینه‌های متعارف مازاد بر دیه پذیرفته است و اگر دیه بیشتر از هزینه‌ها بود همان دیه گرفته می‌شود.

۵-۲- دیدگاه مخالفین

گروه دیگری از حقوق‌دانان و فقها بر این باورند که اخذ هرگونه خسارت ناشی از جنایات در مواردی که دیه یا ارش تعیین شده است، فاقد مشروعیت شرعی و قانونی است. به اعتقاد این گروه هیچ ضرری در اسلام، بدون جبران باقی نمی‌ماند و مقطوع بودن مبلغ و میزان دیه در چنین نظامی به این معنی است که شارع مقدس تمامی خسارت‌های مجنی علیه را مدنظر داشته است.

۵-۲-۱- دلایل و مستندات

غرض شارع مقدس از تعیین دیه به صورت معین و مقدر، جبران ضرر و زیانهایی است که به

سبب آسیب رسیدن به جسم و جان آدمی به وجود می‌آید و شارع مقدس نیز تمامی زیان‌های وارده به مجنی علیه را مدنظر قراردادده است، یعنی تقریباً اکثر بزرگان فقه درگذشته و عصر حاضر، اتفاق نظر دارند که اخذ هرگونه خسارتی غیر از آنچه به عنوان دیه تعیین شده است، در جنایات جایز نبوده و مشروعیت ندارد.

رای اصراری هیئت عمومی دیوان عالی کشور مورخ ۶۸/۹/۲۱ اشعار می‌دارد: در خصوص مطالبه ضرروزیان ناشی از جرم، با توجه به این که در جرایمی که مستلزم پرداخت دیه است، شرعاً جزدیه خسارت دیگری نمی‌توان مطالبه کرد، بنابراین حکم به پرداخت خسارت علاوه بر دیه وجه قانونی ندارد. رای اصراری هیئت عمومی دیوان عالی کشور شماره ۵۲ و ۱۳۶۹-۱۶ نیز این دیدگاه را تأیید کرده است.

در رأی وحدت رویه هیئت عمومی دیوان عالی کشور شماره ۲۸ و ۹۰ و ۷۶-۶۱۹ آمده است: مستفاد از ماده ۶۳۷ ق.م.ا ارش اختصاص به مواردی دارد که در قانون برای صدمات وارده به اعضای بدن، دیه تعیین نشده باشد. در ماده ۴۴۲ قانون مزبور برای شکستگی استخوان اعم از آنکه بهبودی کامل یافته و یا عیب و نقص در آن باقی بماند، دیه معین شده است که حسب مورد همان مقدار دیه باید پرداخت گردد، تعیین مبلغ مازاد بر دیه با ماده مرقوم مغایرت دارد.

همچنین فتاوی بعضی از مراجع عظام همچون امام خمینی (رض)، حضرت آیت الله گلپایگانی، حضرت آیت الله محمدعلی اراکی، حضرت آیت الله بهجت، حضرت آیت الله فاضل اردکانی، آیت الله وحیدی تبریزی، آیت الله مجلسی اصفهانی، آیت الله العظمی خامنه‌ای و آیت الله قبله‌ای خوبی که حاکی از عدم مشروعیت اخذ هرگونه خساراتی مازاد بر دیه می‌باشد، موید این نظریه می‌باشد. (کریمی، ۱۳۷۸، ص ۲۱۴)

نتیجه تبعی قبول این نظریه آن است که پس از مدت‌ها تحمل درد و رنج و صدمات روحی و پرداخت هزینه درمان و مداوا در بیمارستان و تحت نظر پزشک و استراحت در منزل و بازماندگی از کسب و کار و عسرت و تنگدستی خانواده، بسیاری از زیان‌های مجنی علیه بلاجبران باقی بماند و این چیزی است که طبق ملازمه‌ی حکم شرعی با حکم عقل، شارع مقدس نیز خسارت‌های شخص را بلا جبران نگذاشته و ظلم و ستمی را متوجه مجنی علیه ننموده است.

۵-۳- دیدگاه بینابین

با توجه به اصول حاکم بر حقوق اسلام، روایات وارده، نظریات فقها، حقوق‌دانان، استدلال‌های ذکر شده، فتاوی مجتهدین، مراجع عظام و مقررات حاکم بر حقوق موضوعه‌ی ایران، می‌توان به نظریه ثالثی که تعدیل‌کننده دو نظر سابق می‌باشد، قائل شد. در بیان این نظریه، این نکته حائز اهمیت است که جنایت‌هایی که بر کسی وارد می‌شود، می‌تواند خسارات‌های مادی اعم از خسارت‌های جانی و مالی به دنبال داشته باشد که شارع مقدس جبران تمامی خسارت‌های جانی را در مقررات مربوط به دیه، مدنظر قراردادده است. علاوه بر آن، زیان‌های مالی بر اساس قواعد اتلاف و تسبیب قابل مطالبه است. به عنوان مثال، شخصی که صدمه‌ای به وی وارد می‌شود، باید

هزینه‌هایی جهت دارو و درمان پزشکی و غیره صرف نماید. همچنین، شخص مزبور ممکن است بر اثر صدمه‌های وارده مدتی از کسب و کار خود محروم و نیز متحمل زیان‌هایی شود که آن هم جزء خسارت‌های مصدوم به صورت معین و در بعضی موارد تحت عنوان ارش و حکومت بیان شده است و مطالبه‌ی جبران هرگونه خسارت دیگری تحت عنوان هزینه‌های معالجه و درمان سلامتی صدمه‌های وارده را رفع نموده است. به بیان دیگر، قانون‌گذار جبران تمامی خسارت‌های وارده از باب صدمه را معین نموده است و این تصریح مانع از جبران سایر خسارت‌ها و زیان‌های ناشی از بازماندگی کسب و کار و از دست دادن منافع ممکن‌الحصول نمی‌باشد.

۵-۳-۱- دلایل و مستندات

بعضی از فقها و مراجع تقلید همچون آیت الله موسوی اردبیلی، آیت الله نوری همدانی، آیت الله محمدحسن مرعشی شوشتری، آیت الله حسین مظاهری، آیت الله محمدصادقی، آیت الله عمید زنجانی، آیت الله شربینی، آیت الله عبدالله خائفی در تأیید این نظریه برپرداخت خسارات ناشی از جنایت تصریح دارند. (نوری همدانی، ۱۳۷۵، ص ۶۰۳)

همچنین در رأی اصراری شماره ۶ مورخه ۷۵/۴/۵ دیوان عالی کشور آمده است: «نظریه این که از احکام مربوط به دیات و فحواى مواد قانونی راجع به دیات، نفی جبران سایر خسارت وارده بر مجنی علیه استنباط نمی‌شود و با عنایت به این که منظور از خسارت و ضرروزیان وارده همان خسارت و ضرروزیان متداول عرفی می‌باشد، لذا مستفاد از مواد قانون مسئولیت مدنی و با التفات به قاعده کلی لاضرر و همچنین قاعده تسبیب و اتلاف لزوم جبران این گونه خسارات بلا اشکال است.»

نتیجه

مستفاد از آراء و فتاوی ذکرشده، این نکته ثابت می‌گردد که نظریات سه گانه قابلیت تعدیل و جمع بین آنها ممکن می‌باشد، بدین توضیح که بر اساس نظریه‌ی اول که جبران هرگونه خسارتی را مازاد بر دیه غیرمشروع می‌داند، می‌توان به موردی حمل نمود که مطالبه دیه پرداخت شده بابت هزینه درمان و معالجه صدمه‌های وارده بر مجنی علیه کافی باشد و عنوان نمودیم که شارع مقدس تمامی ضرر و زیان‌های ناشی از صدمه‌های وارده بابت هزینه درمان و معالجه را مدنظر قرارداده است و همچنین براساس نظریه دوم که جبران خسارت‌های مازاد بر دیه را مشروع می‌داند، به موردی حمل نماییم که پرداخت دیه، تکافوی خسارت‌های ناشی از صدمات وارده جهت درمان و معالجه را ننماید. نظریه سوم نیز به موردی حمل می‌شود که کلیه خسارت‌های مالی ناشی از صدمات وارده علاوه بر دیه پرداخت می‌شود.

با توجه به نتیجه بحث چنان‌چه بر اثر جنایت عمدی یا غیرعمدی آسیبی به کسی وارد که موجب دیه شود در صورتی که دیه تعیین شده از طرف شارع تکافوی هزینه‌های وارده را بنماید و خسارت‌های دیگری به مجنی علیه وارد نشده باشد جانی صرفاً ملزم به پرداخت دیه می‌باشد و علاوه بر پرداخت دیه مذکور مسئولیتی ندارد و چنان‌چه بر اثر صدمات وارده به مجنی علیه، دیه

تعیین شده جبران هزینه‌های انجام شده را نکند جانی مکلف به پرداخت کلیه هزینه‌ها خواهد بود و چنان‌چه علاوه بر پرداخت دیه به مجنی علیه خسارت‌های مالی دیگری مانند خسارت‌های ناشی از بیکاری، بازماندگی از کسب و کار و ضررهای کاهش دارایی مثبت و افزایش دارایی منفی و تفویت منافع ممکن الحصول وارد شود به دلایل قاعده لاضرر وقاعده تسبیب و قاعده لاجرح، همچنین آیه شریفه «إذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل» و مبنای عقلا مبنی بر قبح ظلم و آراء و نظریات فقها، جانی مکلف به پرداخت خسارت مالی می‌باشد. بنابراین خسارت مازاد بر دیه قابل مطالبه است. البته توجه به دو نکته نیز لازم و ضروری است. اول آنکه میزان خسارات مازاد بر دیه باید اثبات شود، دوم آنکه دادگاه مکلف است در صورت اثبات میزان خسارات مازاد بر دیه بنابر تقاضای مدعی خصوصی حکم خسارات مازاد بر دیه را صادر کند. در مواردی هم که دادگاه عمومی کیفری در این خصوص حکمی صادر نکند خواهان می‌تواند برای مطالبه خسارات مازاد بر دیه با تسلیم دادخواست به دادگاه حقوقی مراجعه کند و ادعای اعتبار امر مختومه به واسطه رسیدگی آن دعوا در دادگاه کیفری صحیح نیست چراکه در دادگاه کیفری صرفاً برای مطالبه دیه حکم صادر شده است نه برای مازاد بر آن.

آن‌چه به عنوان پیشنهاد می‌توان گفت این است که مقادیر معینه به عنوان دیه، موضوعیت ندارد و تنها در آن روزگار متوسطی از جبران خسارت محسوب می‌شده و لذا امروزه باید به شیوه طریقت عمل کرد و با بالا رفتن هزینه‌های درمان و معالجه و بازماندگی از کسب و کار به نسبت آن را تغییر داد.

فهرست منابع

۱. احمد ادریس، عوض، «دیه»، ترجمه علیرضا فیض، چاپ دوم، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۷.
۲. آخوندی، محمود، «آیین دادرسی کیفری»، ج اول، چاپ سوم، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲.
۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، «ترمینولوژی حقوق»، ج اول، چاپ اول، تهران، چاپخانه خواجه، ۱۳۶۴.
۴. الخن، مصطفی، «الفقه المنهجي»، ج سوم، چاپ سوم، تهران، نشر احسان، ۱۳۸۰.
۵. درخشان نیا، حمید، «ضرر و زیان ناشی از جرم»، ج اول، چاپ اول، تهران، گنج دانش، ۱۳۸۴.
۶. صانعی، پرویز، «حقوق جزای عمومی»، ج اول، چاپ اول، تهران، میزان، ۱۳۷۸.
۷. علامه، امام، «لسان العرب»، ج هشتم، چاپ دوم، بیروت، نشر بیروت، بی‌تا.
۸. کاتوزیان، ناصر، «حقوق مدنی»، ضمان قهری، چاپ دوم، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۷۸.
۹. کریمی، حسین، «موازن قضایی از دیدگاه امام خمینی»، چاپ اول، تهران، انتشارات قم، ۱۳۷۸.
۱۰. معین، محمد، «فرهنگ فارسی معین»، ج اول، چاپ اول، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۱۱. نوربها، رضا، «زمینه‌ی حقوق جزای عمومی»، ج اول، چاپ اول، تهران، نشر کانون وکلا، ۱۳۷۵.

نمونه‌ای از آرای برتر دادگاه‌های کیفری استان*

مرجع رسیدگی: شعبه دوم دادگاه کیفری استان قزوین

شکات:

۱. آقای مصطفی فرزند مقتول ع
۲. آقای اصغر
۳. خانم زهرا فرزند مقتول ک
۴. آقای علیرضا
۵. خانم فاطمه
۶. آقای غلامرضا فرزند مقتول ک
۷. آقای عباس فرزند مقتول گ
۸. خانم رقیه
۹. آقای رحیم
۱۰. آقای قربانعلی همسر مرحوم گ
۱۱. آقای سعید فرزند مقتول ص
۱۲. خانم حمیده
۱۳. آقای حمیدرضا
۱۴. آقای مجید فرزند مقتول ص.م
۱۵. خانم وراث مقتول ع
۱۶. خانم وراث مقتول ک
۱۷. آقای مرتضی
۱۸. آقای مهدی
۱۹. خانم مریم مادر مقتول ص.ت
۲۰. آقای حمیدرضا فرزند مقتول ب
۲۱. آقای مجید
۲۲. خانم توران

متهمین:

۱. آقای شهروز
۲. آقای مهدی
۳. آقای علی
۴. خانم مهین
۵. آقای امیر هوشنگ
۶. آقای محمد حسین
۷. خانم سیما
۸. آقای احمد
۹. آقای محمدرضا
۱۰. آقای محمد علی
۱۱. آقای حمیدرضا
۱۲. آقای جعفر

اتهام‌ها:

- ۱- مشارکت در فروش مال مسروقه
- ۲- سرقت طلا و پول نقد
- ۳- قتل عمدی مسلمان
- ۴- قتل عمدی مسلمان
- ۵- قتل عمدی زن مسلمان
- ۶- قتل عمدی زن مسلمان
- ۷- تحصیل - اخفاء - قبول یا معامله مال مسروقه

* به منظور حفظ هویت اشخاص، اسامی افراد به صورت مختصر ذکر شده و اسامی مکان‌ها در دادنامه حذف شده است.

۸- مساعدت مجرم برای خلاصی از محاکمه و محکومیت

۹- اخفاء ادله جرم و مساعدت در خلاصی مجرم از محاکمه

۱۰- قتل عمدی زن مسلمان

۱۱- قتل عمدی

۱۲- جعل سند عادی

۱۳- اخفاء ادله جرم (ابراز ادله جعلی)

۱۴- سرقت مستوجب تعزیر

۱۵- قتل عمدی

رای دادگاه

در خصوص اتهام متهمین

۱- خانم مهین

الف) مباشرت در ۶ فقره قتل عمدی به اسامی مقتولین ص- ک- ب- گ- ع- ص.ت

ب) سرقت دو میلیون تومان وجه نقد از مرحوم ص

ج) سرقت طلا جواهرات از مقتولین ردیف دوم لغایت پنجم

۲- آقای احمد دایر بر اخفاء ادله جرم و مساعدت در خلاص نمودن متهمه ردیف اول از

محاکمه در پرونده مربوط به مرحوم ص

۳- علی دایر بر شرکت در فروش طلای مسروقه

۴- آقای جعفر دایر بر شرکت در فروش طلای مسروقه

۵- شهروز

۶- محمد حسین

۷- علی

۸- حمیدرضا همگی دایر بر مباشرت در خرید طلای مسروقه

۹- آقای امیر هوشنگ دایر بر

الف) جعل اسناد عادی (فاکتور طلا و مهر)

ب) مشارکت در یک فقره فروش اموال مسروقه

ج) معاونت در فروش اموال مسروقه

۱۱- خانم سیما دایر بر

الف) ارائه ادله جعلی جهت برائت متهمه ردیف اول

ب) مساعدت در خلاصی متهمه ردیف اول از محاکمه و محکومیت نسبت به قتل مرحوم ص ۱۲- آقای مهدی دایر بر

الف) نگهداری ۳۰ سانتی گرم مواد روان گردان از نوع شیشه

ب) توزیع مواد روان گردان از نوع شیشه ج تهیه مشروبات الکلی

با توجه به شکایت اولیاء دم مقتولین به تعداد ۲۲ نفر و وکیل برخی از آنها و ملاحظه کیفرخواست صادره توسط معاونت محترم دادستان عمومی و انقلاب قزوین در مورخ ۱۳۸۸/۷/۱۲ و دفاعیات متهمین و وکلای آنها در جلسات مقرر مورخ ۸۸/۱۰/۳۰ و ۸۸/۱۱/۱۰ و ۸۸/۱۱/۱۷ دادگاه حاکی است که متهمه ردیف اول در مورخ ۸۷/۱۱/۱۶ لغایت ۸۸/۲/۶ مبادرت به ارتکاب ۶ فقره قتل عمدی گردیده که قتل اول مربوط به خانم ک ۶۵ ساله بوده که جسد وی در منطقه ای واقع در خارج شهر در مسیر مزارع روستای ... کشف گردید که حسب اظهارات فرزندان مقتوله مادرشان صبح ساعت ۷ از منزل به سمت آزمایشگاه ... خارج گردیده است به نحوی که پذیرش وی توسط آزمایشگاه مذکور مورد تأیید قرار گرفته است و هنگام خروج از خانه گردن بند دست بند از نوع کاریتی و زنجیر بلند با شمایل پلاک نیز به همراه داشته است. نظریه کالبد گشایی پزشکی قانونی حاکی است در ناحیه گردن مقتوله روسری مشکی رنگی در ناحیه فوقانی گردن از سمت چپ به صورت محکم گروه خورده است و روی آن گره دیگر نیز مشهود می‌باشد و تغییر رنگ در گردن در قسمتی از روسری محکم بسته شده است، نیز مشهود می‌باشد و در نظریه پزشکی قانونی به شماره ۸۸/۱۱۳ مورخ ۸۸/۲/۱۰ علت تامه فوت را فشار بر عناصر حیاتی گردن تعیین ولی در خون و نسوج و صفرای مقتوله دارو یا سمی در حد قابل تشخیص یافت نگردید متهمه در صورتجلسه مقرر مورخ ۸۸/۱۰/۳۰ دادگاه در خصوص علت حضور خود در آزمایشگاه ... عنوان داشته است از آن جهت به آزمایشگاه ... رفته است چون در پی خانم‌هایی بود که دارای طلای زیادی بوده اند یا ممکن بود کسی به من در آن آزمایشگاه کمک نماید و صراحتاً اقرار نموده است که مقتوله را در آزمایشگاه ... سوار نموده و وی را پس از بیهوش نمودن به وسیله ساندیس به قتل رسانده و طلاهای وی را که یک میلیون تومان بیشتر نبوده است سرقت نموده است .

قتل دوم مربوط به خانم ب در مورخ ۸۷/۱۲/۴ در آشپزخانه آپارتمان وی کشف گردیده است و گزارش اولیه رویت محل نیز حاکی است که درب از داخل کلید داشته و امکان ورود

نبوده است و دستگیره از روی درب باز شده است در بررسی جسد مقتوله در ناحیه گردن روسری ابریشمی وجود داشته که در خلف دو بارگره خورده بود و زیر حلقه روسری حلقه دیگری از طناب نازک سفید رنگ وجود داشت که سائیدگی کوچک پراکننده در ناحیه قدام ساعد چپ مشهود بوده است و به موجب نظریه پزشکی قانونی به شماره‌های ۸۷/۲۴۱۲ مورخ ۸۷/۱۲/۶ و ۸۷/۱۶۸ مورخ ۸۸/۲/۱۰ علت تامه فوت فشار بر عناصر حیاتی گردن عنوان گردیده است و در خصوص سرقت اموال مسروقه حسب اظهارات اولیه اولیاء دم متوفیه دارای زیور آلات وجه نقد موبایل و عابر بانک بوده که هیچ کدام از آنها وجود ندارد و در جلسه مقرر مورخه ۸۸/۱۰/۳۰ اولیاء دم میزان اموال سرقت شده از مرحومه را دوازده میلیون تومان مطرح نموده اند متهمه نیز در جلسه مقرر دادگاه اقرار داشته که مقتوله را با داروی بیهوشی توام با ساندیس به خواب برده و سپس مبادرت به کشتن وی نموده است طلاهای وی را به همراه یک قطعه چک مسافرتی به مبلغ پانصد هزار ریال نیز سرقت نموده است و طلاهای مسروقه را به میزان ۲۵ میلیون ریال با میزان کمتر از دو میلیون لغایت ۳ میلیون ریال کمتر از قیمت واقعی در شهرستان تهران فروخته است . قتل سوم مربوط به خانم گ ۵۲ ساله می‌باشد که مرحومه در ... به عنوان هیأت مدیره مشغول به کار بوده و در مورخ ۸۷/۱۲/۱۳ صبح در محل کار خود حاضر ولی بعدازظهر همان روز به منزل مراجعت ننموده است به نحوی که جسد وی در زیر درختان پارک ... کنار جاده اصلی نزدیک مجسمه گاو کشف گردید و نزدیک جنازه مرحومه نیز یک عدد تسمه پروانه مستعمل نیز رویت گردید. در گزارش پزشکی قانونی به شماره ۸۷/۲۴۶۶ حاکی از کبودی به طول ۲ سانتی متر در قسمت فوقانی نیمه سینه راست و پر خونی نسبی در عضلات اطراف حلق و حنجره و وجود محتویات مواد آبکی در معده مشهود بوده است و به موجب نظر پزشکی قانونی به شماره ۸۸/۲۰۷ مورخ ۸۸/۲/۱۰ علت تامه فوت را ضربه به نقاط حساس بدن یا خفه کردگی اعلام نموده است. همچنین حسب اظهارات اولیاء دم مقتوله در هنگام خروج از منزل ۵ النگو به صورت دوتایی به هم چسبیده و یک حلقه النگوی تک و دو حلقه انگشتر که یکی فیروزه بوده زنجیر طلای یزدی و گوشواره های یزدی طرح قدیم و یک جفت گوشواره و مبلغ ۲۰ هزار تومان پول نقد همراه داشته است که در هنگام کشف جسد هیچکدام موجود نبوده است متهمه در جلسه مقرر دادگاه اظهار داشته است جهت گرفتن فرم دفترچه ... مراجعه که مقتوله را با طلاهایش که شامل یک سری ۵ تایی النگو گردن بند و گوشواره (یک جفت) و دو تا انگشتر بود بعد از اینکه جهت رساندن سوار ماشین نمودم و پس از خوراندن ساندیس وی را بیهوش نمودم و خفه کردم

و طلاهای وی را نیز سرقت نمودم و جسد را به سمت پارک ... بردم .

قتل چهارم در خصوص مرحومه خانم ع بوده که جسد وی در داخل جوی فاقد آب واقع در شهرک ... کشف که صورت وی با چسب نایلونی ۵ سانتی متر باند پیچی گردید و دستهای وی نیز با همان چسب مذکور بسته شده بود به موجب نظریه پزشکی قانونی به شماره ۳۸ مورخ ۸۸/۱/۱۰ و ۱۳۰ مورخ ۸۸/۲/۱۰ حاکی است که در ناحیه انگشتان چهارم و پنجم دست راست سائیدگی بدون کبودی زمان حیات مشهود بوده است و معده محتوی ماده نیمه جامد شیر رنگی بوده و علت فوت خفه کردگی اعلام شده است متهمه در مراحل اولیه تحقیق در مورد قتل مرحومه اخیر الذکر عنوان داشته است وی را جهت رساندن سوار ماشین نمودم و پس از اینکه ساندیس مورد نظر را به وی دادم و خورد و بیهوش گردید مشمع و چسب ۵ سانتی دور کارتن که از لوازم تحریر خریداری نموده بودم ابتدا مشمع را دور سرش کشیدم و با چسب دور دهانش پیچیدم و در منطقه ... در کشیدم و در داخل جوی آن پرت کردم و طلاهای وی را و همچنین محتویات داخل کیف که فقط پول را برداشتم. متهمه در جلسه مقرر دادگاه اقرار داشته است که ... با مرحومه آشنا شده و غروب بود که خواستم او را به منزل برسانم سوار ماشین من گردید و در ... تحت این عنوان که دخترم در کلاس درس است چند دقیقه توقف کردم و به وی ساندیس تعارف و پس از خوردن بیهوش گردید و تعداد ۵ الی ۶ جفت النگو یک جفت گوشواره سرقت کردم و گردن بندی که در گردن وی بود چون فکر می‌کردم بدل است سرقت ننمودم و النگوها را ۷۲۰ هزار تومان فروختم همچنین متهمه در دادگاه اقرار نموده که دهان مرحومه را به حالت باند پیچی چسب کاری نموده است .

قتل پنجم مربوط به خانم ص می‌باشد که در مورخ ۸۸/۲/۷ جسد وی واقع در ... کشف در گزارش اولیه حاکی است یک طناب نایلونی به رنگ قرمز رنگ به صورت نامنظم دور سر مرحومه پیچیده است دماغ و صورت و گوش وی خون آلود بوده و زیر سرش نیز خون جمع گردیده است و یک پلاستیک سفید روی سرش تا گردن وی کشیده و روی دهان مقتوله نیز با چسب نواری بسته شده است و دور گردن وی نیز توری پیچیده شده است و بعد از جابجایی جسد مشخص شد که چاله ای از خون در زمین حدود یک وجب جمع شده است و گوش راست و خلف سر وی نیز شکافته شده است و بستگان مرحومه در مورخه ۸۸/۲/۶ به اعلام داشته اند که نامبرده جهت تعویض کفش و زیارت ... منزل را ترک نموده است و حسب اظهارات برادر وی در هنگام خروج از منزل مقداری طلاجات ۱۲ حلقه النگو و ۲ حلقه انگشتر همراه خود

داشته است نظریه پزشکی قانونی در معاینه جسد وجود جراحات متعدد در ناحیه سر و شکستگی جمجمه در دو طرف آن را مشهود دانسته است. همچنین به موجب نظریه‌های شماره ۱/۳۲/۷۷۴ مورخ ۸۸/۳/۴ و ۸۸/۴/۳ مورخ ۸۸/۳/۹ حاکی از وجود مواد کلونازپام، لورازپام، و نیترازپام در محتویات معده مقتوله بوده و علت تامه فوت نیز شکستگی جمجمه و عوارض ناشی از آن تعیین گردیده است و حسب اقرار متهمه در جلسه دادگاه مبنی بر اینکه در زیارتگاه ... مرحومه را که به نظرش آشنا می‌آمد و از قبل نیز او را می‌شناخت مواجهه و از وی درخواست نموده که جهت رساندن به مقصد سوار ماشین گردد و پس از سوار شدن مرحومه به وی ساندیس تعارف و سپس وی را خفه نموده و از ماشین پیاده سنگی در خیابان برداشته و در داخل ماشین به سر مقتوله زده است و طلای وی را نیز سرقت نموده است تحقیقات اولیه در این خصوص حاکی است که خانم ص پس از خوردن ساندیس حاوی داروی بیهوشی زمانی که متهمه قصد سرقت طلاجات وی را داشته است مرحومه دچار استفراغ شده و متهمه تحت این عنوان که ممکن است داروی مصرفی بی اثر شود با قطعه سنگی اقدام به زدن ضربه بر سر مقتوله می‌نماید که اصابت سنگ در سر باعث مرگ وی می‌گردد مورد دیگر قتل مربوط به مرحوم ص می‌باشد حسب تحقیقات اولیه در پرونده حاکی است که مقتول در مورخ ۸۵/۶/۲۷ از منزل خارج و به بانک ملی رفته و مبلغ دو میلیون تومان از حسابش برداشت و مجدداً به منزل مراجعت و دفترچه خود را داخل گاو صندوق گذاشته و پس از آن تاریخ مراجعت به منزل ننموده است نهایتاً جسد وی در مورخ ۸۵/۷/۲۲ ساعت ۱۷/۴۵ در ... داخل کانال (خاکی) آب از داخل یک گونی زرد رنگ کشف گردید متهمه در صورتجلسه مورخ ۸۸/۲/۲۶ در مرحله تحقیقات مقدماتی اظهار داشته است که مقتول به وی پیشنهاد نمود و اصرار داشت که همسرش شوم و به لحاظ پیشنهاد وی او را مورد ضرب و جرح قرار دادم و طنابی که در محل منازعه وجود داشت آن را برداشتم و دور سرش پیچیدم و محکم کشیدم و در اثر کشیدن آن دستم دچار تاول شده بود. پزشکی قانونی محترم در نظریه شماره ۸۶/۵۵۸ مورخ ۸۵/۴/۱۶ علت احتمالی فوت را فشار به عناصر حیاتی گردن عنوان نموده است. متهمه در جلسه مقرر مورخ ۸۸/۱۰/۳۰ در دادگاه اقرار نموده است از آن جهت که مرحوم ص به وی پیشنهاد خلاف عرف و شرع را نمودند به سینه و بینی اش زد که بینی وی خون آمد و طنابی را پیدا کردم و در دست و گردنش پیچیدم و کشیدم بالا و او را کشتم و به تنهایی این را انجام دادم و جسد وی را داخل گونی گذاشته و با ماشین در جوی آب ... رها کردم و سپس داخل گاو صندوق وی مبلغ دو میلیون پول نقد سرقت نمودم و از طریق کلید که زیر فرش پیدا نمودم

درب گاو صندوق را به وسیله آن باز نمودم اولاً: با توجه به موارد مطروحه و همچنین در خصوص ادعای متهمه نسبت به قتل مرحوم ص مبنی بر اینکه از آن جهت نسبت به مرحوم مرتکب قتل گردیده است که پیشنهاد فعل منافی عفت جهت ارتباط با او مطرح نموده است این ادعای متهمه خانم مهین ... از چند جهت صحیح نمی‌باشد.

۱- متهمه از وجود پول نقد در نزد مقتول مطلع و در زمان ارتکاب قتل دارای نیاز مالی شدید جهت تعمیر ماشین بوده است به طوری که پس از وقوع قتل پیگیر محل اخفای کلید گاو صندوق بوده و از آن طریق مبادرت به سرقت پول نقد می‌نماید و انگیزه قتل با سرقت سازگارتر بوده است .

۲- در صورتی که متهمه دارای انگیزه صحیح در ارتکاب قتل بوده است به عبارت دیگر اگر مبنای قتل براساس پیشنهاد مرحوم بوده است این موضوع می‌توانست در مراحل اولیه تحقیقات مقدماتی مربوط به قتل ص که متهمه به عنوان مظنون پرونده بوده است مطرح نماید در صورتی که وی نه تنها ارتکاب قتل را انکار می‌نماید بلکه سرقت پول نقد را نیز قبول ننموده و چنین وانمود می‌نماید که مبلغ دو میلیون تومان از فردی به نام خانم س قرض نموده است.

۳- با توجه به کھولت سن مرحوم ص چنین پیشنهادی به متهمه از طرف وی دور از ذهن بوده مضافاً اینکه متهمه جهت جلوگیری از عواقب چنین پیشنهادی می‌توانست با تغییر محل استیجاری اقدام نماید لذا ادعای وی از نظر دادگاه قابل پذیرش و منطبق با واقع نبوده است. ثانیاً: حسب اظهارات متهمه همسرش به نام آقای احمد از قتل مرحوم ص توسط وی مطلع و آگاه بوده است به طوری که حسب محتویات پرونده نامبرده (احمد) به محل وقوع جسد و اخفای آن مراجعه و با جابجا نمودن جسد مرحوم و مخفی نمودن آن قصد داشت تا همسرش را نسبت به ارتکاب اتهام قتل عمدی خلاص نماید به نحوی که متهم احمد نیز با وصف ابلاغ قانونی در جلسه مقرر دادگاه حاضر نگردیده و نسبت به اتهام مطروحه دایر بر اخفاء ادله جرم و مساعدت در خلاصی متهمه اصلی از محاکمه دفاع ننموده است . ثالثاً: با توجه به اقرار متهمه ردیف اول خانم مهین و سایر ادله موجود در پرونده از جمله :

۱- نظریه کارشناس خط انطباق دست خط متهمه را با دست خط برگ درخواست صدور چک تضمینی که مقتول مبلغ دو میلیون تومان از بانک دریافت نموده بود مطابقت و تأیید قرار داده است .

۲- مواد دارویی و پودری که از منزل متهمه کشف گردید مطابق نظریه اداره تشخیص هویت پودر حاوی لورازپام (آرام بخش خواب آور) کلونازپام (ضد تشنج و خواب آور) و تیو پنتال (بی‌هوش

کننده عمومی) بوده که متهمه با استفاده از این دارو و سپس مبادرت به فعل قتل می‌نمودند .
 ۳- براساس نظریه اداره تشخیص هویت اثر کفش بدست از منزل متهمه با نمونه کفش بهره برداری شده در صحنه کشف جسد نسبت به احدی از مقتولین حاکی از وجود تشابه بدست آمده با این دو اثر می‌باشد و کفش متهمه منطبق با اثر بدست آمده از کفش در صحنه جرم می‌باشد .

۴- وجود تسمه پروانه مستعمل متعلق به ماشین رنو و وجود آثار لاستیک ضعیف رنو در صحنه جرم نسبت به احدی از مقتولین و تأیید فروشنده تسمه پروانه و تعویض کننده تسمه در تاریخ وقوع قتل (۸۷/۱۲/۱۳) به نحوی که متهمه پس از پارگی تسمه بدون اینکه اتومبیل را خاموش کند آن را به تعمیرگاه برده است .

۵- کشف نوار چسب از منزل متهمه که جهت کشیدن دور سر و دهان استفاده نموده که حسب اظهارات متهمه چسب های ۵ سانتی متر را ... از لوازم التحریر خریداری نموده است .

۶- بازسازی صحنه جرم حاکی است که اقرار متهمه در دادگاه با ادله علمی در پرونده منطبق با واقع می‌باشد با توجه به موارد معنونه و ملاحظه نظریه پزشکی قانونی استان قزوین به شماره ۸۸/۱۵۶۹۶ مورخ ۸۸/۱۲/۱۱ حاکی است که خانم مهین در زمان ارتکاب اعمال مجرمانه و در حال حاضر فاقد جنون بوده و مسئول اعمال خویش می‌باشد لذا بزهکاری وی و همسرش آقای احمد محرز بوده و دادگاه به استناد مواد بند الف ماده ۲۰۶-۲۱۹-۲۶۴-۶۶۱-۶۶۷ و ۴۷ قانون مجازات اسلامی متهمه خانم مهین را به لحاظ ارتکاب شش فقره قتل عمدی به تحمل ۶ بار قصاص نفس به صورت علنی با اذن ولی امر مسلمین و ۲۴ ماه حبس تعزیری با احتساب ایام بازداشت قبلی و ۷۴ ضربه شلاق تعزیری به اتهام سرقت های متعدد محکوم می‌نماید همچنین متهمه خانم مهین ملزم به رد اموال مسروقه به مبلغ دو میلیون تومان در حق اولیاء دم مقتول آقای ص.م و یک عدد گردن بند کارتی و دست بند و یک عدد انگشتر و یک عدد سینه ریز و یک جفت گوشواره در حق اولیای دم ک و یکسری الگو ۳ عدد و زنجیر و پلاک و ۳ عدد انگشتر و گوشواره یک جفت (مجموعاً به مبلغ ۲۸/۵۰۰/۰۰۰ ریال) در حق اولیاء دم مقتوله ب و یکسری ۵ تایی الگو و گردن بند و یک جفت گوشواره و دو تا انگشتر در حق اولیای دم مرحومه گ و شش جفت الگو و یک جفت گوشواره در حق اولیاء دم مقتوله خانم ع و ۱۲ حلقه الگو و ۲ حلقه انگشتر در حق ولی دم مرحومه صت می‌باشد به طوری که حسب ماده ۶۶۷ قانون تعزیرات در صورت فقدان عین مال متهمه

محکوم به رد مثل یا قیمت مال مسروقه ربوده شده محکوم می‌گردد همچنین دادگاه آقای احمد را به اتهام کمک به مجرم برای خلاصی از محاکمه و مجازات به استناد ماده ۵۵۴ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) به تحمل سه سال حبس تعزیری با احتساب ایام بازداشت قبلی محکوم می‌نماید در خصوص اتهام آقایان : ۱- علی ۲- حمیدرضا ۳- محمدرضا ۴- محمدحسین دایر بر مباشرت در خرید طلای مسروقه نظر به اینکه متهمین ردیف های اول و دوم طلای مسروقه را از همکار خود خریداری نموده اند و این نوع خریداری شده براساس حسن اعتماد نسبت به هم صنف آنها بوده است و همچنین متهم ردیف سوم آقای محمدرضا که طلای مسروقه را بدون فاکتور از خانم مهین خریداری نموده است بر اساس شناختی بوده که قبلاً از خانواده متهم اصلی پرونده داشته است به نحوی که متهمه متعهد گردیده است که فاکتور طلا را در اسرع وقت به خریدار ارائه نماید لذا دلایل با قرائن اطمینان آور که حاکی از سرقتی بودن اموال مورد نظر باشد از ناحیه خریداران ردیف های اول لغایت سوم در پرونده وجود نداشته است و در مورد اتهام متهم ردیف چهارم آقای محمد حسین به نظر می‌رسد اتهام وی صرفاً براساس اظهارات خانم مهین بوده است و ادله اثبات و متقن که حاکی از توجه اتهام انتسابی به متهم اخیرالذکر در پرونده باشد وجود ندارد و حضور متهمه اصلی خانم مهین در مغازه طلا فروشی مربوط به آقای محمد حسین با تردید می‌باشد لذا دادگاه با توجه به اصل برائت و به استناد اصل ۳۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و بند الف ماده ۱۷۷ قانون آیین دادرسی در امور کیفری مصوب ۱۳۷۵ حکم بر برائت متهمین فوق الذکر به اسامی آقایان: ۱- علی ۲- حمیدرضا ۳- محمد حسین ۴- محمدرضا را صادر و اعلام می‌نماید و در خصوص اتهام آقای امیر هوشنگ دایر بر الف - جعل اسناد عادی (فاکتور طلا و مهر) ب - مشارکت با متهمه اصلی در فروش یک فقره طلای مسروقه از مقتولین با توجه به اظهارات متهم در مرحله تحقیقات مقدماتی و اقرار وی در جلسه مقرر دادگاه در مورخ ۸۸/۱۱/۱۰ مبنی بر اینکه آقای علی با وی تماس گرفته و اظهار داشتند که خانمی درخواست فاکتور طلا را نموده و شماره موبایل من را به خانم مورد نظر دادند و خانم مهین طی تماس تلفنی درخواست مهر و فاکتور طلا را در قبال پرداخت مبلغ دویست هزار تومان پیشنهاد دادند و من در میدان ... که محل کار چاپ می‌باشد یک برگ فاکتور طلا از سطل آشغال برداشته و عین آن را طراحی و از روی آن نیز پرینت گرفته و سفارش درست کردن مهر را نیز دادم و پس از آماده شدن مهر و فاکتور طلا و با توافق قبلی با حضور آقایان علی و جعفر به محل قرار رفته و فاکتور طلا و

مهر را به خانم مهین ... تحویل دادم و چون پول جهت پرداخت هزینه را نداشت با خانم به طلا فروشی رفته و می‌خواست طلا را در فاکتوری که به او داده بودم بنویسید اما ایشان طلا بدون فاکتور به دلال فروش فروخت و قیمت طلاها را پس از کسر انعام مبلغ ۱۹۴/۰۰۰ تومان به خانم مهین دادند که در مجموع دو بسته پول بود که یکی از بسته‌ها را به آقای علی داد و آقای علی نصف پول از یک بسته را به من دادند و بقیه را برای خودش برداشت. لذا دادگاه با توجه به اقرار صریح متهم در خصوص جعل اسناد عادی اتهام وی را محرز تشخیص داده به استناد ماده ۵۳۶ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ به تحمل ۱۲ ماه حبس تعزیری محکوم می‌نماید و نسبت به اتهام دیگر متهم امیر هوشنگ دایر بر مشارکت در فروش یک فقره اموال مسروقه طلا با توجه به نحوه اقدام متهم و همراهی و معرفی فرد خریدار به متهمه اصلی جهت فروش طلا و اخذ هزینه فاکتورهای جعلی و با این تصور که در دسترس قراردادن فاکتور جعلی امکان سوء استفاده در این مورد وجود داشته و این موضوع حاکی از وجود قصد مجرمانه متهم در این مورد می‌باشد در صورتی که وی می‌توانست با عدم ارائه فاکتورهای جعلی و عدم همکاری وی جهت فروش طلا با متهمه اصلی زمینه ارتکاب جرم را مانع گردد در صورتی که عملاً زمینه را برای ارتکاب جرم مهیا نموده است لذا با نظر دادگاه اتهام امیر هوشنگ دایر بر مشارکت با متهمه اصلی جهت فروش طلای مسروقه را محرز تشخیص داده و به استناد ماده ۶۶۲ قانون مجازات اسلامی به تحمل ۸ ماه حبس تعزیری و سی ضربه شلاق تعزیری محکوم می‌نماید و در مورد اتهام دیگر متهم آقای امیر هوشنگ دایر بر معاونت در فروش اموال مسروقه نظر به اینکه فعل واحد متهم تحت عنوان مشارکت در فروش نمی‌تواند از مصادیق معاونت نیز تلقی گردد به لحاظ اینکه شرکت دخالت در عملیات اجرایی جرم است در صورتی که معاونت هیچ گونه دخالتی در عملیات اجرایی جرم ندارد و در فعل واحد اقدام متهم نمی‌تواند مشمول هر دو عنوان مجرمانه باشد و از این جهت قابلیت تعارض داشته است و به لحاظ نبود وحدت قصد بین مباشر و معاون لذا به استناد اصل برائت و اصل ۳۷ قانون اساسی و جمهوری اسلامی ایران و بند الف ماده ۱۷۷ قانون آیین دادرسی در امور کیفری به لحاظ فقدان ادله اثباتی رأی بر برائت متهم آقای امیر هوشنگ به اتهام معاونت در فروش مال مسروقه طلای مقتولین صادر و اعلام می‌نماید در خصوص اتهام متهمین ۱- علی ۲- جعفر دایر بر شرکت در فروش طلای مسروقه و ۳- آقای شهروز دایر بر مباشرت در خرید طلای مسروقه حسب اظهارات متهمین در صورتجلسات مقرر مورخ ۸۸/۱۱/۱۰ و

۸۸/۱۱/۱۷ و نحوه آشنایی آقای علی با متهمه خانم مهین مبنی بر اینکه متهمه در خیابان ناصر خسرو تهران با حالت پریشان و آشفتگی به سمت بالا و پایین خیابان رفت و آمد می نمود و به سمت من آمد و درخواست دارو می نمود طی تماس تلفنی موضوع را با جعفر خانم به جعفر گفت داروی آرام بخش می خواهم جعفر رفت و پس از چند دقیقه داروها را تهیه و آورد و پس از ۱۲ روز دیگر مجدداً خانم مهین با من و جعفر تماس گرفت و درخواست داروی قویتر را نمود و پس از حضور خانم مهین در تهران، جعفر دارو را به وی تحویل داد و جعفر در هر مرحله مبلغ هشتصد هزار ریال بابت واسطه گری در تهیه دارود به من پرداخت نمود و خود جعفر تا حدود ۳۰۰ هزار تومان بابت دارو از خانم مهین پول گرفت ولی از آن جهت که خانم مهین فاقد پول نقد بود طلاها را در اختیار جعفر قرار داد و وی آن را به مبلغ ۷ میلیون ریال به دوستش فروخت متهم جعفر در خصوص فروش طلا اظهار داشت به اتفاق علی طلاها را نزد آقای شهروز برده و مبلغ یازده میلیون ریال آن را فروختیم به نحوی که متهم شهروز خرید طلا را در دو مرحله قبول داشته است و عنوان نموده که متهمین ۳ نفره به مغازه من مراجعه نموده و اظهار داشتند که خانم متهمه بچه اش مریض بوده نمی تواند به قزوین برگردد و با اطمینانی که به جعفر داشتم طلا را از خانم گرفته و پول آن را به وی دادم با توجه به مواد مطروحه و نحوه اقدام متهمین ۱- علی ۲- جعفر در تهیه دارو و اخذ مبالغ بسیار بیشتر از قیمت واقعی دارو و مطلع بودن از موضوع جعل فاکتور طلا و مهر آن همچنین خرید طلا توسط آقای شهروز در دو مرحله که بدون بررسی و نحوه تحصیل آن و اخذ فاکتور معتبر اقدام نموده است و همچنین وجود سایر ادله قانونی حاکمی و موید از وجود قرائن اطمینان آور به اینکه طلاها در نتیجه ارتکاب سرقت بدست آمده است می باشد لذا اتهام متهمین به نظر دادگاه در نتیجه ارتکاب سرقت بدست آمده است می باشد لذا اتهام متهمین به نظر دادگاه محرز بوده و به استناد ماده ۶۶۲ قانون مجازات اسلامی متهمین علی و جعفر را به تحمل ۳ سال حبس تعزیری با احتساب ایام بازداشت قبلی و ۷۴ ضربه شلاق تعزیری محکوم می نماید و متهم شهروز را به استناد ماده اخیرالذکر و با اعمال بند ۵ ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی به پرداخت ۵ میلیون ریال جزای نقدی بدل از ۶ ماه حبس تعزیری و یک میلیون ریال جزای نقدی بدل از شلاق محکوم می نماید در خصوص اتهام سیما دایر بر الف) ارائه ادله جعلی جهت برائت متهمه مهین ب) مساعدت در خلاصی مجرم از محاکمه و محکومیت متهمه اصلی پرونده نظر به اینکه اتهام متهمه اخیرالذکر بر این اساس بوده که پس از قتل مرحوم ص به

لحاظ اینکه از گاو صندوق متعلق به مقتول دو میلیون تومان پول نقد سرقت شده بود در مراحل اولیه تحقیقات مقدماتی متهمه اصلی خانم مهین عنوان داشته که این مبلغ را به عنوان قرض از خانم سیما اخذ کرده است هرچند که سیما در جلسه دادگاه میزان قرض داده شده را پانصد هزار تومان مطرح نموده است و اظهار به مبلغ دو میلیون تومان به لحاظ درخواست مهین از جهت اختلاف با شوهرش بوده است صرفنظر از اینکه میزان قرض چقدر بوده ولی به لحاظ اینکه متهمه از وقوع قتل ص توسط مهین مطلع نبوده است و دلایلی نیز در این مورد وجود ندارد و اظهارات وی نمی تواند مساعدت در خلاصی متهمه اصلی تلقی گردد و شاید این شگرد متهمه اصلی بوده است که از این طریق می خواست خود را از محاکمه خلاص نماید لذا به لحاظ فقدان ادله اثباتی و اصل براءت مستنداً به اصل ۳۷ قانون اساسی و بند الف ماده ۱۷۷ قانون آیین دادرسی در امور کیفری حکم بر براءت متهمه خانم سیما صادر می نماید در خصوص اتهام مهدی فرزند علی دایر بر الف) نگهداری ۳۰ سانتی گرم مواد روان گردان از نوع شیشه ب) توزیع مواد روان گردان شیشه ج) تهیه مشروبات الکلی نظر به اینکه موضوع در صلاحیت دادگاه کیفری استان قزوین نمی باشد لذا به استناد تبصره ماده ۲۰ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب با اصلاحات بعدی قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه های محترم عمومی جزایی شهرستان قزوین صادر می نماید و در مورد اتهام دیگر آقایان علی و جعفر الف - دایر بر فروش مواد بیهوشی ب- تحصیل مال نامشروع ج- کلاهبرداری با اخذ مبلغ ۷ میلیون ریال نظر به اینکه بازپرس محترم نسبت به اتهامات معنونه اظهار نظر قضایی ننموده اند لذا پرونده در این مورد و نسبت به قرار عدم صلاحیت تصویر برابر اصل تهیه و به مراجع مربوطه ارسال گردد رای صادره نسبت به آقای احمد غیبی و ظرف ۱۰ روز از تاریخ ابلاغ قابل واخواهی در این شعبه و سپس ظرف ۲۰ روز قابل اعتراض در دیوان عالی کشور می باشد. و نسبت به سایر موارد ظرف بیست روز قابل اعتراض در دیوان عالی کشور می باشد.

ناصری

رئیس شعبه دوم دادگاه کیفری استان قزوین

مستشاران دادگاه

جباروند

کوثری

آزارشی

عبداللهی

فرم درخواست اشتراک نشریه پیام آموزش

همکار محترم قضایی؛

به منظور سامان‌دهی امر توزیع نشریه و جلوگیری از هدر رفتن سرمایه سازمانی، در صورت تمایل به ارسال این نشریه به نام و نشانی خود، با تکمیل فرم زیر، آن را به آدرس اعلامی ارسال نمایید. لازم به ذکر است که از شماره آینده، این نشریه صرفاً برای همکاران متمرعی ارسال خواهد شد که فرم اشتراک را تکمیل و ارسال کرده باشند.

نام:..... نام خانوادگی:.....

سمت قضایی مطابق ابلاغ:.....

تلفن ثابت:..... تلفن همراه:.....

نشانی دقیق:.....

.....

نشانی پست الکترونیک (در صورت داشتن):.....

امضا

آدرس پستی: تهران، خیابان حافظ و سمیه، روبروی دانشگاه امیرکبیر، ساختمان معاونت

آموزش و تحقیقات قوه قضاییه، طبقه ششم